

انقلاب سوسیالیستی

یا

دموکراتیک



گروه اتحاد کمونیستی

WWW

مقدمه

رساله حاضر محشی است در روشن کردن مفاهیم انقلاب، مرزبندی بین انقلابهای سیاسی و اجتماعی و آزادیبخش... و اشیات این امر که تنجیسا انقلاب اجتماعی دوران انقلاب سوسیالیستی است. در این رابطه، مرحله تدارک از مرحله آمادگی شرایط انقلابی تفکیک یافته و ویژگیهای آنها مشخص شده است.

این بحث نمیتوانست از بر خورد به پاره‌ای از نقطه نظرهای انحرافی اجتناب کند. در این رابطه جوابگویی به دو مسئله خاص اهمیت داشت. مسئله اول تاکیدی است که عده‌ای از مبارزین ایرانی از مالها پیش بر وجود شرایط انقلابی در ایران گذاشته و تزاها و سرنامه های خسود را بالاتباع بر مبنای چنین برداشتی تنظیم کرده‌اند، بر داشتی که بنظر ما نادرست بوده و نمیتوانست منجر به بروز قایبه و یا تشدید اثرات قایعات شود. و متاسفانه چنین شد. این امر که امروز پاره‌ای از این جریان است - و بطور اخص چریکیهای فدائی خلق - به نادرست بودن و چپروانه بسودن چنین برداشتی پی برده‌اند میتوانند مایه خرسندی باشد، اگر نه این بود که برداشتهای نادرست دیگری جانشین آن نمیشد. جانشینی از چپروانه آمادگی شرایط انقلابی با تز بغایت انحرافی عمده شمردن دیکتاتوری شاه، مجال زیادی را برای خرسندی بدست نمیدهد. بنظر میرسد که علت این گردش ۱۸۰ درجه‌ای بیشتر در این امر باشد که این رفقا مانند بسیاری دیگر از مبارزین ایرانی بجای آموختن و تجربه، تکیه را بر تجربه و تجربیسه گذاشته‌اند؛ بجای فرا گرفتن آموزشهای تجارب تاریخ (ثوری) و میقلل دادن آن در پراشنگ مبارزه، اهل را صرفا بر تجارب ضرورنا محدودسازمان خود نهاده‌اند. در اینجا بدیهی است که چنین روش امیریستی نمیتواند نتایج تشدید را در خط و مشی و در تزهای ارائه شده بدنیال نداشته باشد.

مسئله دوم عارفه‌ایست که در هرجریان انقلابی و مبارزاتی که زمانی از شروع آن گذشته باشد، در عده‌ای خودبی‌نماید. عارفه ارتداد، همواره در جریان مبارزات عده‌ای بدلائل مبتنی، ایدئولوژیک و یا شخصی (که باز بهمان مسئله مبتنی تحویل میشود) از نفس می‌افتند. عده‌ای به خلق پشت میکنند و عده‌ای خلق را از پشت هدف میگیرند، گروه (و) - خاشنین - هیچگاه نتوانسته‌اند مسئله‌ای جدی بساقریبند. همگامی آنها با دشمن، اعتبار آنها را (هرچه بوده باشد) در دم نابود میکنند و توجیه گریهای آنها را کسی جز با نفرت روبروندی- شود. اما گروه (و) - مرتدین، گنج ها و یز دلان - بظاهر در صف خلق باقی میمانند تا از پشت آن خنجر بزنند. آیه های یاس این باشهگان،

۲
بصورت "کشف" مجدد خاک مرده های جوی گذشتگان، ابزارکار آنها برای توجیه وجود خود و برای منحرف کردن مسیر و دغروشان حرکت اجتماعي-مبارزه-سوی برکده گنبدیده و برلجن رکود، خموشی، صوفیگری و نخدیبراست. وجود سرخوردگان، ها بهوهای چپ روانه اولیه برخی از مبارزین، و تشدید انحرافات جوامع یا اصطلاح سوسیالیستی، زمینه عمیق لازم برای "رشد" انحرافات اخیر فراهم میکنند. گرفتن ابزار از دست این واخوردگان خود پرست، نشان دادن قلابی بودن کشف و شهودشان، و نشان دادن ریشه های "تئوریکشان" وظیفه همه کسانی است که شاهد و ناظر رفتار بر ادبار آنان بوده اند. این وظیفه، از وظیفه دیگر یعنی مبارزه با چپ روی سی فرجام که صرفا ماده رشد ارتداد را بدست میدهد جدا نیست. و بنا بر این، دو مسئله مورد بحث در اساس یکی است. انحراف، از چپ و از راست.

قسمت اعظم رساله به بحث متدولوژیک مقولات فوق میپردازد. در بخش آخر، به کفایت زمینه مادی انقلاب سوسیالیستی ایران توجه شده است. از آنجا که در بخش های اول آحاد زمینه مادی بطور کلی مورد بحث قسرا گرفته اند لهذا در بخش آخر صرفا بآنها ارجاع شده و از تکرار خودداری شده است. بنا بر این بخش آخر به شنهائی کامل نیست و باید همراه با سایر فصول بصورت یک مجموعه مورد توجه قرار گیرد.

بامید آینده
گروه اتحاد کمونیستی

انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک

بحثی بیرامون انقلاب و مفاهیم مختلف مربوط به آن

برای ارتباط و تبادل افکار و معانی و مفاهیم، لازم است کسبه برداشته‌اشی یکسان را زواژه‌ها شی که با بین‌مفاهیم و معانی‌اشی طلاق می‌شود داشته‌این ابراز بدیهی - با بهتر بگوئیم منطقاً بدیهی - در عمل هزاران بار مخدوش می‌شود و یکی از موجبات سردرگمی‌های تئوریک است. از واژه‌های نظیر انقلاب، ملی دموکراسی، دموکراتیک، دیکتاتوری، نوین، سوسیالیسم و ... هرکس برداشتی میکند و با این جهت‌زمانی مفاهیم یکسان در قالب عبارات یا واژه‌های متفاوت ادا می‌شود و ظاهر تفاوت و اختلاف ایجاد می‌کند، و بر عکس گاهی مفاهیم کاملاً متفاوت در قالب واژه‌های یکسان بیان می‌گردند و شیبه وحدت نظر را بوجود می‌آورند... مارکسیسم عامیانه سیرکت رونق سکا شب التقاطی، در کنار تعمد کسانی که بدلیل جهالت یا عدم شایستگی تئوریک، دو پهلو گوئی را ابزاری برای پیشبرد کار تصور می‌کنند، وجود مکاناسب مختلف - و یا بهتر بگوئیم در غالب موارد انحرافات مختلف - در مارکسیسم "تعلق" و اصرار همه آنها به چسبیدن به واژه‌های مارکسیستی بمنظور پوئاندن مفاهیم غیر مارکسیستی ...، موجب شده است که این سردرگمی بیشتر از آنچه که طبیعی - یعنی ناشی از عدم ابضاح و مشخص شدن تعاریف - باشد، گریبان مارکسیست‌ها را گرفته باشد. بنا بر این کوشش جهت روشن کردن مفاهیم و واژه‌ها از جمله اولین اموری است که باید مورد توجه قرار گیرد.

انقلاب

در مورد اینکه انقلاب چیست و انواع آن کدام است اتفاق نظر وجود ندارد. واژه انقلاب و مفهوم آن در طول قرون چنان دستخوش تغییر و انقلاب شده است که حدی بر آن متصور نیست. ما برای روشنتر شدن مسئله اشاره مختصری به سابقه آن و برداشتهای مختلفی که مولفین و انقلابیون مختلف از آن داشته‌اند را مفید می‌بینیم.

۱. واژه رولوسیون (انقلاب) از ریشه REVOLUTUS بمعنای چرخیدن و برگشتن است. در قرن هفدهم این واژه به مفهوم بازگشت بعقب مورد استفاده قرار میگرفت، یعنی درست به معنای مخالف و عکس معنای امروزی آن. هنگامی

که تغییراتی بتدریج در اجتماع واقع میشد (اولوسیون EVOLUTION تحول، تطور) و بنای کهن را در معرض تهدید قرار میداد، گاه شاه یا شاهزادگان بخطر افتاده با یک یورش اوضاع را به وضع سابق بازمیگردانند. این واقعه ، این بازگشت بعقب ، رولوسیون (انقلاب) خوانده میشد. اما حقیقت این بود که این بازگشت بعقب صرفاً صوری بود. شاهزاده جاد فللب جدید، در حقیقت با یورش خود تکامل تدریجی حاصله در جامعه را علیرغم ادعای خود نفی نمیکرد بلکه با تشخیص و برسمیت شناختن عملی آن ، سخت و تاج خود را حفظ مینمود. جامعه تغییر یافته ولی سلسله سلطنت پابرجا مانده و یا احیاء شده بود. «بیدنطریق رولوسیون قدیم - چیزی که امروز میتوان آن را در رده کودتاها گذاشت - علیرغم ادعای بازگشت بعقب ، در واقع تغییر تحقق یافته پیشرونده را بطور ضمنی و در عمل میپذیرفت ؛ بتدریج اما این جنبه ضمنی و عملی بیشتر مورد توجه واقع شد تا بعدی که دیگر ادعای بازگشت به گذشته منسوخ گشت و بجای آن مفهوم کلی تغییر پیشرونده و سریع (یورش وار) جامعه بنابر اراده قهرمانان از آن مستفاد شد. در مقابل واژه اولوسیون (تحول ، تطور) سخت همان معنای قدیم به حیات خود ادامه داد.

در فارسی واژه‌های انقلاب ، تحول ، تطور ، ریشه‌هایی بکلی متفاوت از معادل‌های غربی خود دارند. قلب ، حال ، طور ، هیچیک از این ریشه‌ها معنای مصطلح امروزی این واژه‌ها را بطور دقیق نمی‌رسانند و بنابر این تکیه بر آنها همراه کننده میشود. معانی و واژه‌ها همراه با تکامل اجتماعی تغییر میکنند. مفاهیمی که در گذشته موجود نموده به آنها اضافه میشود و بتدریج چه بسا که مفاهیم جدید بکلی متضاد با مفاهیم گذشته میشوند. نگاهی به اشکالاتی که در استعمال رسای لغات بسیار معمول مانند تکامل ، تغییر وجود دارد و در مواردی برگردان فارسی متون خارجی را دچار اشکال میکند و در موارد دیگر ادای مفهوم را دشوار می‌سازد در اثر اشتقاق واژه‌های فعلی معادل از ریشه‌های درگذشته مختلف و با برعکس واژه‌های متضاد از ریشه واحد است. و بنابر این آنچه مهم است معنای مصطلح و متداول واژه در هر زبان است ، نه ریشه باری و نه سعی در واژه سازی فارسی بر مبنای ریشه‌های الزاماً معادل ریشه واژه‌های غربی. این اشکالات لغوی البته زمانی که مفهوم مورد نظر هم کاملاً تعریف

* - مثال کلاسیک احیاء مجدد سلطنت انگلستان در سال ۱۶۶۰. لازم به تذکر است که قبل از قرن هفدهم واژه رولوسیون اساساً معنای نیاسی نداشت و صرفاً بمعنای گردن زداری اجسام و ویسکایر می‌رفت. در دوران رنسانس رولوسیون به معنای دخالت نیروهای مافوق بشر در وقایع جهان در آمد.

نشده باشد بیشتر موجب سر در گمی میشود. ما در زیر به برخی از تعاریف انقلاب توسط مولفین مختلف اشاره میکنیم تا مشاهده شود که اشکالات چقدر زیاد است.

انقلاب عبارتست از :

- طیف وسیعی از فعالیتهای خارج از چهارچوب قوانین جاری . .
- تغییرات اجتماعی عمیق بحدی که منجر به تغییر بافت سیاسی جامعه شود.
در این حالت قهر در غالب موارد وجود دارد، همه اینها منجر به ایجاد یک ایدئولوژی جدید میشود.

- انقلاب تغییر سیاسی یا اضافه تغییر سیستم سیاسی است .
- انقلاب الزاماً تغییر قهر آمیز ناگهانی ، سریع جامعه نیست ، این تغییر میتواند در طول سالهای طولانی حاصل شود. مانند انقلاب چین .
- انقلاب تغییری است در جامعه بخاطر کسب آزادی

- تغییرات اساسی همه جانبه نه تنها در سازمان سیاسی بلکه همچنین در سامان اقتصادی ، مالکیت اقتصادی ، و نظام اجتماعی .
- ایجاد نظم جدید (در این تعریف ادعا میشود که نه تنها کسب آزادی جز اهداف انقلاب نیست بلکه کلیه انقلابها آفریننده نوعی استبداد هستند).

- تغییر قهرآمیز اجتماع

- مجموعه :

۱- نابودی نظام کهن

۲- دوران اغتشاش عمومی

۳- ایجاد نظام با سیستم سیاسی نوین

- شیوه ماوراء قانونی تغییر حکومت .

- تلاشی موقت یا طولانی انحصار قدرت توسط دولت ، و از بین رفتن عبادت مردم به تبعیت .
- تغییر سیاست یا تغییر حکام با سازمان حکومت توسط قهر یا تهدید بقهر .
- تغییر اجتماعی اساسی از پائین - از طرف مردم . (در مقابل کودتا که " انتقال قدرت سیاسی از بالا" تعریف میشود).

- سه نوع است :

۱- جدال بر سر کسب قدرت (کودتا) .

۲- جدال اتوریتهای بر سر کسب قدرت و تغییر سامان سیاسی (مبارزات فد استعماری)

۳- تغییرات سامانه‌ای بمنظور های فوق بعلاوه بمنظور تغییر سامان

x - توجه شود که ورود مفهوم آزادی در انقلاب کاملاً متاخر است در تعاریف گذشته اساس انقلاب تغییر بود و نه آزادی.

- تغییر در رفتار و ارزش های اجتماعی
- تغییر اساسی در ماهیت دولت ، عملکرد حکومت ، اصول تولید و توزیع اقتصادی ، مناسبات اجتماعی طبقات ، بویژه در رابطه با کنترل حکومت .
- دخالت قهرآمیز برای شعوبت حکومت یا تغییر پروسه حکومت .
این لیست طولانی میتواند چند برابر شود . وجود اینهمه تعریف نامشگر اینست که تعریف جامعی وجود ندارد و در حقیقت این بخاطر آنست که پدیده های مختلف همه با اسم انقلاب خوانده میشوند . از میان اینها سه نوع انقلاب را که ادبیات مارکسیستی بدان برمیخوریم میتوان متمایز کرد :

- ۱- انقلاب های آزادیبخش
- ۲- انقلاب های سیاسی
- ۳- انقلاب های اجتماعی .

در زیر گوش میکنیم که توضیحی در مورد هر یک از اینها بدسیم ولی تذکر یک مسئله را ضروری میدانیم :

ما در اینجا در توضیحات خود محتوای تغییرات حاصله در جامعه را مد نظر داریم و نه عامل تغییر و نه شیوه و چگونگی تغییر را . به عبارت دیگر آنچه در ابتدا باید معین شود اینست که چه چیز در جامعه تغییر میکند (یا نمیکند) . سامان اجتماعی ؟ سامان سیاسی ؟ و یا قدرت حاکمه ؟ تقسیم بندی ما براین مبناست . اما مسلم است که عامل و اجراکننده تغییر این امر که توده ها و یا بخشی از طبقه حاکمه عامل تغییر (حد آن مربوط به بحث اول است) بوده اند ؛ و نیز شیوه تغییر ، مسأله امتزاج بودن یا قهرآمیز بودن آن ، مدت زمان ایجاد تغییر و غیره نیز عوامل تعیین کننده هستند و اینها هم بصورت مضمون و شکل با هم مرتبطند ، شیوه از عامل ، و عامل از معمول جداشدنی نیست و مثلاً " بخششی از طبقه حاکمه بطور ناگهانی یا مآنه اجتماعی را بطور قهرآمیز " تغییر نمیدهد ؛ معیناً همانطور که ذکر شد در ابتدا باید دید در انقلاب های مختلف چه چیز تغییر میکند و سپس به عامل و شیوه تغییر پرداخت .

۱- انقلاب آزادیبخش (ضد استعماری) - بمعنای کل پروسه است که طی آن سلطه مستقیم و جا برانه یک قدرت (کشور ، جامعه) خارجی بر جامعه دیگر (جامعه تحت سلطه ، مستعمره) از میان میرود . این اصطلاح تا هنگامی که استعمار نو بشکل فعلی بوجود نیامد بود ، مفهومی رسا بود چون در گذشته استعمار تنها بیک صورت وجود داشت (نوعی که امروز آنرا استعمار کهن میخوانیم) ، سلطه استعمارگر بشکل مستقیم اعمال میشد و همیشه توأم با حضور ارتش و فرماشروایان کشور استعمارگر در کشور مستعمره بود . امروز که استعمار نو در سطح جهانی بطور عمده جا نشین گشته ، اصطلاح انقلاب آزادیبخش بیتنهاشی ادای معنی نمیکند و باید قیودی برای تعیین و

و تعریف نوع رابطه استعماری نیز بآن اضافه شود. انقلاب آزادیبخش کوبا با انقلاب آزادیبخش الجزایر و آنگولا، مقولات کاملاً متفاوتی هستند و باید بصورت متفاوت ابراز شوند. مثلاً: انقلاب آزادیبخش جوامع نو مستعمره و انقلاب آزادیبخش جوامع مستعمره.

۲- انقلاب سیاسی - پروسه ایست که طی آن قدرت حاکمه از قشر یا طبقه‌ای به طبقه یا قشری دیگر (ولو از همان طبقه) منتقل میشود ولی تغییرات حاصله در جامعه علیرغم تغییر رژیم در محدوده روابط تولیدی واحدی باقی‌مانده ماند. با عبارت بهتر موضوع انقلاب تغییر روابط تولیدی نیست، معیضاً با بدگفت که در چنین انقلابی غالباً قدرت حاکمه در ظاهر دست همان قشر یا طبقه حاکمه گذشته باقی میماند ولی منافع طبقه یا قشر جدیدی در جامعه "مورد تشخیص" قرار میگیرد. غالب انقلابهایی که در دوران فئودالیسم و دوران انحطاط فئودالیسم بوقوع پیوست از این زمره اند (انقلابهای قرن شانزدهم هجدهم، هجدهم انگلستان) در شق اخیر شراکت در حکومت توسط طبقه جدید میتواند بتدریج شرایط را برای تغییر روابط تولیدی تسهیل کند.

* - ما واقف هستیم که تعریف انقلاب سیاسی (برخلاف انقلاب اجتماعی و انقلاب آزادیبخش) نه جامع است و نه مانع - ممکن است حتی پاره‌ای از کودتاها یا بی‌محتوا در آن بگنجد و بعضی از انقلابهای سیاسی نگنجد. علت اشکال اینست که مقولات قبیل از خلق جامعه آفریده نشده‌اند! اگر مواردی که تغییر اساسی در آنها وجود ندارند و یا مواردی که نامسئله تغییرات جامع و اساسی هستند بسهولت قابل طبقه بندی باشند (کودتا و یا انقلاب اجتماعی)، در موارد بینابینی (مانند انقلاب سیاسی) واقعیت‌ها از مرز مقوله‌های قراردادی عدول میکند. مقوله بندی برای تسهیل فهم است و نه برای احکام جاودانه ساختن. از امروز تا ابد میتوان بر سر این مسئله که مثلاً "شاگرد راننده" در جامعه چه جایگاه طبقاتی دارد جدل کرد. آیا پرولتاریاست؟ خرده بورژواست؟ به تعاریف کلاسیک پرولتاریا و خرده بورژوازی برگردیم تا ببینیم که این جدل انتها ندارد. یعنی جدلی بیپایان و مزخرف است. کوشش جهت دادن همه واقعات در مقولات از پیش تعیین شده، سرغورد متافیزیکی است و نه اسلوب تحلیل مارکسیستی.

آیا بر طبق تعریف فوق از انقلاب سیاسی تفاوت نام حوادث پرتغال و ایران و عمان چیست؟ آیا هر تغییر اساسی قدرت سیاسی انقلاب سیاسی است؟ نه! مرز آن کجاست؟ نمیدانیم. آیا اگر این تعاریف نمیتوانند مرزها را در همه موارد مشخص کنند پس جامع و مانع نیستند؟ نه نیستند و ما هم چنین ادعایی نداریم معیضاً اگر کمائی بتوانند تعریف کاملتر و جامع‌تری از این مقوله کنند به روشنتر شدن بحث کمک فراوان کرده‌اند.

۲- انقلاب اجتماعی - پروسه ایست که طی آن مناسبات تولیدی - و از آضرو مناسبات اجتماعی در کل - تغییر میکنند؛ و باز بعبارت بهتر هدف انقلاب تغییر اساسی مناسبات تولیدی و اجتماعی است. در ادبیات مارکسیستی - الفاعده هر جا که واژه انقلاب بتهنهایی بکار میرود چنین انقلابی مورد نظر است. این نکته همیشه رعایت نشده است (حتی در ادبیات کلاسیک) و باید رعایت شود. بنا بر آنچه گفته شد طبیعی است که هر انقلاب اجتماعی، انقلاب سیاسی نیز هست، ولی هر انقلاب سیاسی انقلاب اجتماعی نیست.*

پروسه انقلاب - انقلاب (دیگرگونی) بطور کلی، و انقلاب اجتماعی بطور خاص، پروسه ایست که آغاز و انجامی دارد. اشتباه و خیمی که بسیار تکرار شده است مبتنی بر پایه عدم تشخیص این مسئله و یا بدتر از آن، تشخیص آن ولی عدم رعایت این درک در نحوه ابراز آنست. واژه انقلاب در بسیاری موارد بجای قیام انجامین انقلابی بکار رفته است، و این بیانگر دید کودتاگرایانه از انقلاب است. در مثال کلاسیک انقلاب اکتبر، اگر انقلاب اجتماعی را محدود به چند روزی که قدرت حاکمه از دست طبقه‌ای بدست طبقه دیگر منتقل شد بدانیم نشان داده‌ایم که تفاوت انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی، تفاوت قیام و انقلاب، و..... را تمیذانیم. واقعیت اینست که انقلاب اکتبر محقق شدن نسبی اهداف پروسه‌ای بود که از مدتها پیش آغاز شده و تا مدتی بعد از آن ادامه یافت. انقلاب اکتبر مکمل انقلاب ۱۹۰۵ (که رشده نیروهای مولده وقوع آنرا اجتناب ناپذیر کرده بود)، مکمل انقلاب فوریه (که عمدتاً یک انقلاب سیاسی بود)، انتقال قدرت سیاسی به طبقه کارگر (اکتبر)، و بالاخره نقطه آغاز پیدایش روابط تولیدی سوسیالیستی بسود.

اگر انقلاب اکتبر را صرفاً محدود به حوادث اکتبر میدانستیم مایدها کسانیا

* بدیهی است که هنگامی که از انقلاب مشخص و تعریف شده در جامعه معینی سخن میگوئیم، یعنی پس از آنکه ماهیت انقلاب جامعه معینی را روشن ساخته‌ایم، میتوانیم واژه انقلاب را به تنهایی (بصورت معرفه) بکار ببریم در این صورت مخاطب درخواهد یافت که منظور ما چه انقلابی است.

* لازم بشذکر نیست که در همه موارد سه گانه فوق مراد ما از تغییر، حرکت در جهت تکامل اجتماعی است و نه بالعکس. حرکت معکوس - فسد انقلاب نام دارد

COUNTER REVOLUTION و مسئله کاملاً جداگانه‌ایست.

که آنرا کودتا - و نه انقلاب - میخوانند همدا میشدیم ، بعبارت دیگر - تلویحا چنین می‌گفتیم که انتظار داشتیم که روابط تولیدی ظرف چندروز عسوس شود ! دیدی مصیبت یار است ، ولی برداشتی است که پشت چنین اظهاراتسی خوابیده است . برای ما آنچه بعنوان انقلاب اکتر شاخته میشود نقطه عطف و آغاز تحقق اهداف پروسه ایست که دهها سال طول کشید و در طول آن - و نه در اثنای آن - طی یک قیام مسلحانه در ماه اکتبر ، قدرت سیاسی بدست طبقه کارگر افتاد تا آغاز به ساختن روابط سوسیالیستی کند* . اگر ساختمان روابط سوسیالیستی در شوروی به انجام میرسد - که نرسید - در آنزمان میتوانستیم بگوئیم که انقلاب سوسیالیستی به انجام رسیده است (یعنی دگرگونی تمام شده است) و بعبارت دیگر ، سوسیالیسم محقق شده است .

در روسیه کسب قدرت سیاسی ، بطور نهائی توسط طبقه کارگر بصورت قیام انجام گرفت (منظور از قیام حرکت سریع سازمان یافته گروه کثیری از مردم بود) اینجا عمدتا طبقه کارگر برهبری شوواها و حزب بلشویک - علیه طبقه حاکمه است .) در چنین صورت جنگ دراز مدت توده ای برهبری حزب کمونیست ، در الجزایر بصورت جنگ دراز مدت برهبری جبهه آزادیبخش ، در کوبا بصورت جنگ پارتیزانی برهبری پارتیزانهای سازمان یافته (و نه حزب و نه جبهه) و بود .

در پرتغال ادامه جنگ استعماری در آفریقا ، به انتها رسیدن امکانات فاشیسم در مقابله با مسائل داخلی و خارجی ، و نارفاشی آشکار توده ، زمینه‌هایی بودند برای انجام انقلاب سیاسی و با انقلاب اجتماعی . سلب قدرت سیاسی از طبقه و (نشر) حاکم در اینجا توسط کودتا انجام گرفت . قدرت سیاسی جدید در ابتدا ترکیبی بود از نمایندگان طبقات سرمایه دار (بخش غیر فاشیست) ، کارگر و خرده بورژوا . کشمکش نمایندگان طبقات و اقشاری که از فاشیست های طبقه حاکمه سلب قدرت سیاسی کرده بودند پس از دوران پرتغالیان یک سال و نیمه ، توسط یک کودتای دیگر (کودتای دست راستی نوامبر ۲۵) منجر به کسب نهائی قدرت توسط نمایندگان بختی غیر فاشیست سرمایه داران (سوسیال دموکراسی) و بکنار راندن کارگران شد و لهذا انقلاب در حد یک انقلاب سیاسی و نه انقلاب اجتماعی متوقف گشت . بنا بر این

* - مراد از ساختمان سوسیالیسم از نظر ما کمک آگاهانه به برداشتن سد حائمی است که در پدیداری یا برآمدن سوسیالیسم ایجاد مانع کرده است . کوششی است برای تسهیل پدیداری سوسیالیسم ، کوشش آگاهانه ای است جهت جبران و تمحیح آن کمبودهایی که قابل رفع هستند .

هنگامی که از جنبش انقلابی پرتغال سخن میگوئیم مرادمان پروسه حرکت اعتراضی است که از مدتها قبل آغاز شده بود، از سالهای ۷۲ و ۷۳ بطور ملموس و محسوس تشدید یافته بود و بالاخره در جریان و پس از کودتای آوریل، منجر به سلب قدرت از فاشیست‌ها توسط انواع کمونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها گشت و سپس با کودتای نوامبر ۷۵ به تفویض سوسیال دموکراسی (انقلاب سیاسی) منجر شد. کودتای پرتغال فقط مربوط به جریان‌های آوریل و نوامبر ۷۵ است. انقلاب سیاسی پرتغال را کودتا خواندن بی‌انگیزه یک تعصب جاهلانه است، و نیز، انقلاب سیاسی پرتغال را انقلاب اجتماعی دانستن حکایت از بینش سوسیال دموکراتیک از انقلاب می‌کند. این مسئله که سلب قدرت سیاسی از قشر یا طبقه‌ای توسط جنگ دراز مدت یا کودتا یا قیام و یا حتی انتخابات انجام میگیرد بخودی خود ماهیت طبقاتی انقلاب را مشخص نمی‌کند ولی این نیز درست است که همانطور که ذکر شد علی‌الامول محتوای انقلاب با شیوه مبارزه برای انقلاب در رابطه است. فی‌المثل توسل به کودتا بمنزله شیوه‌ای برای کسب قدرت، نشانه از عدم اعتقاد به سازماندهی و بسیج بوده و ضرورت وجود احزاب طبقاتی است، و مارکسیست‌ها میدانند که بدون وجود توده آگاه و خواهان تغییر روابط و بسیج سازمان یافتن آنها، انقلاب اجتماعی عملی نخواهد بود و بدین جهت است که به این شیوه توسل نمی‌جویند. همین حکم در مورد کسب قدرت توسط انتخابات یا شیوه‌های مسالمت‌آمیز دیگر نیز صادق است. از نظر شوربیک در تجزیه چنین امری غیر ممکن نیست. شاید در کشورهایی در مراحل خاصی از انکشاف نیروهای مولده و تحت شرایط خاص جهانی چنین امری ممکن باشد. ولی ما زمانی از احکام عام، از سمکات، خارج از ظرف زمان و مکان، سخن می‌گوئیم و زمانی از شرایط مشخص امروز جهان یعنی عصر امپریالیسم! بر مبنای تحلیل مشخص از تناسب قوای انقلاب و ضد انقلاب عمل کرده امپریالیسم و غیره. این تحلیل مشخص است که در جهان عصر امپریالیسم، مکان پیروزی هر انقلاب و بویژه انقلاب سوسیالیستی بدون توسل به قهر را به صفر میرساند. (و حال آنکه مثلا در زمان مارکس بنظر او الزاما چنین نبود). حکومت منتخب آینده، آخرین - و نه تنها -

* - در مورد این مسئله که مارکس حتی در آلمان اشتیاء می‌کرد یا نه بحث است. بعضی (آندرسون، کولتی) این اظهار مارکس را فدری (فانالیستی) میدانند. لنین در "انقلاب پرولتری و کاشتوسکی مرتد" پیش شرطهای این اظهار مارکس (فقدان میل تارکس و بوروکراسی) را در عصر حاضر ناموجود میدانند و به ضرورت قهر تکیه می‌کنند.

تجربه تراژیک در این زمینه بود. احزاب کمونیست سنتی اروپایی نجارب آینده را حتی در حدی میتدل تر ارائه خواهند داد. میتدل تر، بدلیل آنکه اینها حتی رهرومیت تر و روبزبونیت تر از حزب سوسیالیست آلمنده هستند. بنابراین شیوه سلب قدرت از فشر با طبقه حاکمه بخودی خود معرف مضمون سلب قدرت نیست معیذا با آن بهرابطه نیز نیست. ترکیبی از شرایط مشخص جامعه، آرایش نیروها، شرایط تسهیل کننده یا بطن کننده، مسائل داخلی و بین الحظلی و شیوه یا صورت کسب قدرت را معین میکنند. معیذا باید گفت که تجارب تاریخی و تناسب قوای انقلابی و ارتجاعی امروزه بیش از همیشه شکل محتمل کسب قدرت را بطرف توسل به میارزات مسلحانسه دراز مدت متمایل میکند، بدون اینکه امکان توسل به اشکال دیگر را در شرایط خاص کلا نفی کند.

آنچه در بالا بیان اشاره رفت کسب قدرت سیاسی بود. در انقلاب اجتماعی کسب قدرت سیاسی مقارن آغاز بیداری روابط سوسیالیستی است. این مسئله عظیمترین تفاوت انقلاب سوسیالیستی با سایر انقلاب های اجتماعی را مشخص میکند. انقلاب سوسیالیستی از سایر انقلاب های اجتماعی بکلی متمایز است. در باره باره ای از وجوه تمایز، بحث بیشتری شده و باره ای از وجوه - و عظیمترین آن - غالباً مورد غفلت قرار گرفته است. ما به باره ای از این نکات توجه میکنیم :

وجوه تمایز انقلاب سوسیالیستی و سایر انقلاب های اجتماعی - درک مکانیستی از ماتریالیسم تاریخی چنین حکم میکند که در طول تاریخ مبارزه طبقات. استثمار شونده علیه طبقه حاکمه منجر به انقلاب و از بین رفتن یک نظام و سیادت طبقه حاکمه، و جانشین شدن آن توسط نظامی دیگر تحت سیادت طبقه ای که قبلاً تحت استثمار بوده، شده است. دروغی باین بزرگی بی نظیر است! هرگز چنین نبوده است و چنین برداشتی میتدل، مکانیکی و درهم است و با ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک قرابتی ندارد. بتاریخ برگردیم: در انکشاف (اضطلال) جوامع اشتراکی اولیه به نظام برده داری یا نظام آسیائی و یا ژرمنی چیزی بنام طبقه تحت ستم و ستمگر وجود نداشت. اساساً طبقه وجود نداشت. امکان تولید فردی بیش از مصرف فردی، مالکیت خصوصی و گرایش در جهت توارث مالکیت، کم کم، طبقات را بوجود آورد. بنابراین پیدایش جامعه طبقاتی اولیه نتیجه جنگ طبقاتی نبود، است. سخافت ماتریالیسم مکانیکی تاریخی در بیان نحوه این گذار و دگرگونی، - انقلاب (!) - احتیاج به بحث بیشتر ندارد.

تکامل برده داری به فنودالیزم نیز بدین صورت بود که بردگان قدرت سیاسی را در پی یک یا چند انقلاب از برده داران سلب کرده و خود کسب کنند. نظام برده داری که امکانات و پتانسیل خود را تباه کرده بود - اجباراً بعلل ماهوی چنین نظامی تباه کرده بود، و در این تباهی مبارزه بردگان سهم بزرگی داشت - مقهور قبایل ژرمن (واندال ها) شد. نظام کلیه نشینان ژرمن - که در موطن خود شیوه‌ای که مارکس آنرا "نظام ژرمنی" میخواند، تولید میکردند، نظامی که تحت آن خانوار های مجزای و دور از هم، هر یک مالک زمین و جنگل اطراف محل سکونت خود بودند - در برخورد با نظام برده‌داری سنتزی بوجود آورد که پاره‌ای از مشخصات نظام ژرمنی و نظام برده داری را داشت و پاره‌ای مشخصات جدیدالاکتساب را. فیف‌های دوران فنودالیزم یاد آور کلیه‌های ژرمن ها و جنگل اطراف آن - در ابعاد بسیار وسیعتر - است. فیود سرواژ و روابط ارباب و رعیتی (یعنی وجود طبقات که در نظام ژرمنی موجود نبود) یادآور و ادامه انکشاف یافتن روابط نظام برده داری است. مبارزات گذشته بردگان اثر خود را بصورت "آزادتر" بودن سرف در قیاس با برده در نظام جدید، بصورت جزئی "انسانها" در آمدن سرف، با همه محدودیت‌هایش، بجای جزئی از "ابزار تولید" بودن برده، ظاهر میساخت.

قبل از تباهی برده داری، شورش‌ها و عصیان‌های بردگان، حتی آن شورش‌هایی که نوعی سازماندهی داشتند و بیشتر قیام بودند تا شورش، بدیلی (آلترناتیوی) در مقابل نظام موجود نداشتند. "کسب حقوق مساوی با شهروندان" یا "از میان برداشتن استعمار"، تنها مخطوط ذهنی "مارکسیست‌های مبتذل" قرن بیستم است که آنرا آویزه "تاریخ" میکنند. بردگان هیچگاه در طول تاریخ چنین نخواستند - و نمی توانستند بخواهند - که حقوقی مساوی با شهروندان کسب کنند. آنها دیدی از تکامل تاریخ و نظام آینده نداشتند و نمی توانستند داشته باشند. حداکثر خواست آنها - حتی در قیام های وسیع و برداشته - رجعت به گذشته، به سرزمین های خود و برقراری مجدد نظام دیرینه شان بود. قیام اسپارتاکوس بهترین نمایشگر این محتوای مبارزات بردگان است. فقط یک طبقه در طول تاریخ بوجود آمده است که دیدی از نظام آینده دارد و آن پرولتاریا است. تعمیم نگارش و دید تاریخی پرولتاریا به بردگان نظام کهن، نشانه چیزی جز سبک مغزی نیست. همین مسئله در مورد انکشاف فنودالیزم به سرمایه داری نیز صادق است. شورش‌های مکرر و متعدد دهقانان در طول تاریخ هیچ گاه محتوا و هدف برقراری نظام سرمایه داری را نداشت. شورش‌های موفق

دهقانان نیز چیزی جز نظامها و اوتوبیهای گذرا و بالاخره برقراری مجدد نظام فئودالی را بوجود نیاورد. در پس هیچ انقلاب بورژوازی، در هیچ دوران از زوال فئودالیسم، طبقه دهقان حاکمیت نیافت. اگر عناصری از منشاء دهقانی هم بتدرت بحکومت رسیدند، طبقه دهقان به حکومت نرسید. استثمار و فقر طبقاتی دهقانان، تحت سلطه عناصر دهقانی که همان نظام فئودالی را ادامه میدادند، تداوم یافت. در یک کلام طبقه استثمارشونده - و در اینجا سرفها - روابط تولیدی نوینی بوجود نیاوردند و نمی توانستند بیاورند. اما آنچه در تاریخ واقع شد، و آنچه ضربه کاری را بر بیکر فئودالیسم وارد آورد، بوجود آمدن طبقات جدیدی بود در بطن نظام فئودالی. انکشاف تدریجی مناسبات سرمایه داری در بطن فئودالیسم، بوجود آمدن نطفه های بورژوازی و پرولتاریا، زمینه مساعد را برای ناپسوندی فئودالیسم فراهم ساخت. این نیروهای نوین بودند که بیاری عصیانگران قدیمی دهقانان سرف و اصناف - توانستند به سلطه و سیادت فئودالیسم خاتمه دهند. شعار "آزادی، برابری، برادری" نه شعار سرفها - (که شعار تاریخیان مالکیت قطعه زمینی کوچک و محدود بود) - بلکه شعار طبقات جدید الولاده، و دقیقتر بگوئیم شعار طبقه ای بود که براساس روابط تولیدی رو برشد سرمایه داری، در حال رشد بود، و میرفت که قدرت سیاسی را کسب کند (چه حقانیت تاریخی داشت). این رشد تدریجی یک مناسبات در بطن مناسبات دیگر و عدم تجانس رشد نیروهای مولده با ادامه حاکمیت سیاسی (قدرت دولتی) توسط فئودالها، چگونگی بوجود آمدن انقلابهای بورژوازی را تبیین میکند و تفاوت عظیم این انقلابها با انقلابهای سوسیالیستی نیز در همین است.

روابط تولیدی سرمایه داری در بطن روابط تولیدی فئودالی بوجود آمد، بتدریج رشد یافت و بالاخره بجای رسید که سلطه سیاسی فئودالیسم را بيمافطلبید و درهم شکست. اما در مورد سوسیالیسم چه؟ آیا روابط تولیدی سوسیالیستی نیز در بطن روابط تولیدی سرمایه داری بوجود میآیند؟ ابتدا! تا روزی که نهادهای قدرت در دست بورژوازی است بک ذره ناچیز مناسبات تولیدی سوسیالیستی بوجود نخواهد آمد! سوسیالیست های تخیلی و سایر ایدئولوگهای خرده بورژوا چنین میاندیشیدند که میتوانند اینگونه روابط را بوجود آورند. آنها با تعمیم غیر مجاز (و غیر آگاهانه) تاریخ گذشته و نحوه تغییر روابط تولیدی در آنها به آینده، تصور میکردند که میتوانند در جامعه سرمایه داری "جزاثری" از نظام سوسیالیستی بوجود آورند تا بتدریج رشد کند و نظام سرمایه داری را پایان بخشد! انجمنهای

تولیدی - مصرفی فوریه ، واگذار کردن کارخانه ها به کارگران از طرف سوسیالیست های تخیلی نظیر اون، کوشش های مبثی بود حاکی از عدم شناخت از ماتریالیسم تاریخی . خواست عادلانه این سوسیالیستها ، خواست غیر علمی و غیر ممکن آنها ، موجب ریشخند درد آلود- ولو احترام آمیز- مارکس بود! ولی امروزه ارائه چنین نظراتی موجب ریشخند درد آلود- ولی بدون احترام - مارکسیست هاست . چقدر دشوار بود که سوسیالیست های تخیلی مشوجه شوند که برقراری سوسیالیسم تکرار تاریخ نیست . چقدر دشوار بود که نشان داده شود که شرکت های تعاونی با خواست سوسیالیستی آنان، صرفاً یک ناهنجاری محکوم بزوال در مناسبات سرمایه داری است . میزان دشواری این روشنگری در قرن نوزدهم را از صعوبت آن در قرن بیستم میتوان فهمید . هنگامیکه پاره ای از " مارکسیست های " امروزه هم این تفاوت را در نمی یابند انتظار فهم آن از جانب سوسیالیست های تخیلی گذشته چندان بجا نیست . بئر حال با آنکه پایه های مادی ، پیش شرط های پدیداری مناسبات تولیدی سوسیالیستی در بطن روابط تولیدی سرمایه داری بوجود می آید ، خود مناسبات بوجود نمی آید . این یک جانب قضیه ، یک تفاوت مهم است . تفاوت دیگر :

بورژوازی نیروهای مولده برای رشد خود را حاضر و آماده در بطن فئودالیسم نیافت ، بلکه آنرا بوجود آورد . مانوفاکتورها ، کارخانه ها و کشاورزی مکانیزه ، در پروسه روابط تولید فئودالی و توسط فئودالها بوجود نیامدند . سرمایه دار آنها را بوجود آورد، رشد داد و همپای آن روابط تولیدی در ابتدا نسبتاً منجاسی را بوجود آورد . "مستقدم" یک کارگاه یا کارخانه در روابط تولیدی " فئودالی " قرار نمیگرفت ، نیروهای مولده و روابط تولیدی در ابتدا تجانس نسبی داشتند . این شرایط نیز در مورد گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بکلی متفاوتند . نه تنها یک ذره نا چیز روابط تولید سوسیالیستی در بطن سرمایه داری بوجود نمی آید ، بلکه باز برخلاف سرمایه داران که مجبور بودند خود نیروهای مولده جدید را بوجود آورده و گسترش دهند ، پرولتاریا چنین الزامی ندارد (ساده تر بگوئیم : زمینه مادی ، نیروهای مولده سوسیالیستی ، در بطن سرمایه داری برشد فوق العاده میرسد (برخلاف گذار فئودالیسم به سرمایه داری) ولی روابط تولیدی متناسب با آن ابداً بوجود نمی آید (باز برخلاف گذار فئودالیسم به سرمایه داری) . از اینجا است پیدایش قانون اساسی - قانون عام - اقتصاد سیاسی (عصر بورژوازی) یعنی عدم تجانس مطلق درجه رشد نیروهای مولده و روابط تولیدی . نیروهای مولده تحت روابط بورژوازی رشد یافته اند

ولی مناسبات تولیدی بحالت گذشته - یعنی بصورت سرمایه‌داری - باقی‌مانده است. هرچه نیروهای مولده بیشتر رشد کنند، از آنجا که روابط پستدا تغییر نخواهد کرد، این عدم تجانس بیشتر میشود تا آنکه غیر قابل تحمل گردد - یعنی منجر به انقلاب شود.*

تفاوت عظیم دیسگر :

در انقلابهای عصر برده داری، طبقه استثمار شده یعنی بردگان بسه حاکمیت نرسیدند. در انقلابهای عصر فئودالیسم نیز، طبقه استثمارشونده یعنی سرف‌ها به حاکمیت نرسیدند. در هر دوی این انقلابها طبقه جدیدی که از طبقات اصلی نظام منسوخ نبود به حاکمیت رسید. ولی در انقلاب سوسیالیستی چنین نیست. در این انقلاب - برای اولین بار در تاریخ - طبقه استثمار شونده، یعنی پرولتاریا، یعنی یکی از طبقات اصلی جامعه قدیم، در جامعه جدید به حاکمیت خواهد رسید. اولین طبقه استثمارشوند در تاریخ که رسالت‌های خود را خود بعهده دارد! اولین طبقه ای در تاریخ که تحت روابط خودی (و در اینجا سوسیالیستی) بوجودنمی آید؛ تحت روابط بیگانه بوجود می آید و تحت روابط خودی به حاکمیت میرسد تا اینکه خود را بمثابه یک طبقه نابود کند! و چقدر عظیم است تفاوت این درک با درک مکانیستی از تاریخ!

همه اینجا چه معنی میدهند؟ و این تفاوت‌های عظیم چگونه خود را بیان میکنند؟ چگونه در جهت یابی انقلابی تاثیر میگذارند و آگاهی بسه آنها چه تاثیری در روند انقلاب ایجاد میکند؟ مشخصتر سخن گوئیم:

انقلاب یا قیام انجامین بورژوازی بیانگر مرحله‌ایست که بخش بزرگ - یا بخش اعظم - جامعه تحت روابط بورژوازی قرار دارد، هدف انقلاب کسب سیادت سیاسی برای تسریع رشد روابط بورژوازی است. انقلاب سوسیالیستی بیانگر مرحله‌ایست که در هیچ بخش از جامعه روابط سوسیالیستی وجود ندارد

* - بدیهی است که این تنها پیش شرط انقلاب نیست؛ همچنین شدت عدم تجانس و شدت بورژوازی نباید یکی دانست. هر چه سرمایه‌داری پیشتر رود یعنی نیروهای مولده تکامل بیشتری یابند این عدم تجانس بیشتر میشود ولی الزاما کشمکشها و تضادهای اجتماعی ناشی از آن با رزتر نمیشود. حتی ممکن است - چنانچه در غرب واقع شد - برای مدتی تضاد مسات طبقاتی از گذشته کمتر شود. طبیعی است که این بخاطر تاثیر عوامل دیگر (منجمله چپاول امپریالیستی و امکان انحراف بعضیهای بزرگی از طبقه کارگر) است و ناقض قانون اساسی فوق نیست

ولی زعینه مادی بر قراری چنین روابطی بوجود آمده است؛ عدم تجانس نیروهای مولده و روابط تولیدی بعد اکثر رسیده است. هدف انقلاب آغاز ایجاد - امکان پدیداری - روابط سوسیالیستی است. انقلاب سوزوواشی مرحله میانی رشد روابط خودی (سرمایه داری) و بمنظور تسریع آن بود؛ انقلاب سوسیالیستی برای آغاز پدیداری روابط خودی (سوسیالیستی) است. در ابتدای پیدایش روابط تولیدی سرمایه داری، نیروهای مولده رشد بسیار نیافتداند و روابط تولیدی و نیروهای مولده کمابیش پابهای هم رشد میکنند.

در آغاز پیدایش روابط سوسیالیستی، نیروهای مولده رشد بسیار یافته‌اند و روابط تولیدی بر پایه نیروهای مولده موجود، آغاز به تحقق میکنند (والینته نیروهای مولده را نیز رشد میدهد). این مسائل گرچه بسیار مهمند ولی هنوز مسائل مهمتری برای توجه وجود دارند:

سرمایه‌داران و بورژوازی (و روابط سرمایه داری) بطور خودبخود یعنی نه بخاطر عملکرد آگاهی بلکه بخاطر پیدایش عواملی که خارج از ذهن آنها، بطور عینی در جامعه بوجود آمده است پدیدار شدند؛ آگاهی بورژوازی و ایدئولوژیهای آن پس از ایجاد روابط سرمایه داری در بطن فئودالیسم بوجود آمدند، ولی باز در مورد سوسیالیسم ضمیمه خلاف اینست! آگاهی سوسیالیستی در اثر رشد تضادهای سرمایه داری قبل از پدیدار شدن روابط سوسیالیستی، بصورت یک دانش حاصل از تحلیل تضادهای عینی بوجود می‌آید (گرچه در ابتدا طبیعا همه توده استعمار شونده بدین آگاهی دست نمی‌یابند). بنا براین انقلاب سوسیالیستی اولین انقلابی است در تاریخ جهان که با آگاهی از روابطی که در آینده بوجود خواهد آمد - نظام سوسیالیستی - (قبل از تحقق آن روابط) بوقوع می‌پیوندد و این عظیمترین و با معناترین وجهه مشخصه این انقلاب است. برای اینکه این وجه در تمام عظمت خود نمایان شود، آنرا با وجه مشخصه دیگری که قبلا بر شمردیم توأم میکنیم تا باین

* - طبیعی است که آنچه از مشخصات روابط سوسیالیستی در زمان حاضر قابل بیان است اصولی مانند احاطه طبقات و مالکیت خصوصی وسائل تولید و از بین بردن موجبات از خود بیگانگی است، (یعنی صرفا خطوط کلی طرح جامعه نوین و آنهم نه همه خطوط مهم)، جامعه سوسیالیستی، مدینه فاضله نیست که همه مشخصات آن بر حسب خواستها و توهمات گوناگون، از پیش قابل تعیین باشد.

حکم تاریخ‌ناز برسیم :

انقلاب سوسیالیستی اولین انقلاب در تاریخ جهان است که پس از انکشاف سرمایه‌داری ، بر مبنای آگاهی طبقه استثمار شونده نسبت به وضع خسود و شناخت او از کلیات نظام آینده (دانش سوسیالیستی) و بدست طبقه استثمار شونده برای از بین بردن عدم تجانس رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی انجام میگیرد و منجر به سیادت طبقه استثمار شونده میشود . تسا بتواند آن روابط تولیدی (اجتماعی) را که خواست طبقاتی او و ضرورت تاریخ است مستقر کند . اینها ، این مشخصه های انقلاب سوسیالیستی ، همه گویای آنند که ما با پدیده‌ای از همه جهت نوین - یک جهش کیفی در خود مفهوم انقلاب - روبرو هستیم . جهش دیالکتیکی ، خود را در مفهوم انقلاب نیز نشان میدهد و چه چیزی طبیعی تر از این ! پسرولتاریس اولین طبقه تحت استثماری است که آگاهانه انقلاب میکند ؛ کسی میداند که چه نعیخواهد و میداند که چه میخواهد . وازا اینجاست نقش عظیم و استثنائی آگاهی - علم - در انقلاب سوسیالیستی و از اینجا است این حقیقت که بدون دخالت آگاهی سوسیالیستی ، انقلاب سوسیالیستی بوقوع نخواهد پیوست .

قبل از اینکه بیشتر روییم به جواب سئوالی که ممکن است در ذهن پیش آید میردازیم . چگونه آگاهی سوسیالیستی قبل از مادیت داشتن (عینیت) سوسیالیسم بوجود می‌آید ؟ مگر نه اینست که مطابق حکم مائریالیسم دیالکتیک ، ماده مقدم بر شعور است ، و عینیت مقدم بر ذهنیت ؟ جواب مثبت است ولی همواره بطور دیالکتیکی مثبت است . آگاهی ، شعور ، ایده ، از ماده بوجود می‌آید . این نیمی از حقیقت است . نیم دوم اینست که آپس آگاهی خود میتواند تحت شرایط عینی مشخصی مائریالیزه شود ، و این آن چیزی است که مائریالیسم مکانیک از درک آن عاجز است :

ایدالیست‌های عینی ، یعنی آنها که معتقد بوجود ماده اند - و نه ایدالیست‌های ذهنی که آنرا انانای نفی میکنند - معتقدند که ماده تجسم مفاهیم ، جوهرهای مجرد از ازل موجود است . در ابتدا مفهوم (یا ایده) وجود دارد و سپس محقق میشود ، متجسم میشود . ایده از ازل وجود داشته است ، در زمان مناسب (و با هنگامی که خدا اراده کند) بصورت شیئی متبلور میشود . مائریالیست‌ها همگی معتقد به تقدم ماده بر ایده هستند ولی آنچه مکانیست‌ها را از دیالکتیسیس‌ها جدا میکند اینست که مکانیست‌ها از تقدم ماده بر ایده چنین می‌فهمند که هر ایده‌ای که وجود دارد ، صافاً آن قبلا وجود داشته است و حال آنکه دیالکتیسیس‌ها معتقدند که هر ایده‌ای

که وجود دارد ، شرایط مادی پیدایش آن قبلا وجود داشته است . تفاوت ماده با شرایط مادی ، تفاوت مکانیسم و دیالکتیک است . مثالی میزنیم : اتومبیل همیشه وجود نداشته است . ایدآلیست معتقد است . که ایده اتومبیل از ازل موجود بوده ، در شرایط مناسب ، محقق شده است . مگر - بالیست دیالکتیسمین میگوید ایده اتومبیل قبل از پیدایش شرایط مادی مناسب (درجه رشد نیروهای مولده ، وجود روابط تولیدی خاص ،...) وجود نداشته و پس از آن موجود آمده است . مخترع اتومبیل ، کالسکه را عینا میشناخته قدرت محرکه و انرژی حاصله از مواد سوختی را عینا دیده ، و ... و ... و از این شرایط مادی مناسب ، ایده اتومبیل را که قبلا وجود نداشته پیدای کرده و آن (اتومبیل) را ساخته (محقق کرده) است . ماتریالیسمست مکانیست برای توضیح این پدیده جوابی ندارد ، و لاجرم در تحلیل نپائیه علت غائی پناه میبرد یعنی به ورطه ایدآلیسم می‌فلته .

در مورد پدیداری سوسیالیسم نیز همین رابطه - منشا بصورت پیچیده نری - وجود دارد . ایده سوسیالیسم (سوسیالیسم علمی) نمی توانست هزار سال قبل بوجود آید . باید نیروهای مولده و روابط تولیدی به درجه معینی از رشد میرسیدند - یعنی شرایط مادی لازم بوجود می‌آمدند - تا ایده سوسیالیسم بتواند از این شرایط مادی مناسب بوجود آید . باید علم بدرجه معینی از رشد میرسید که ایده سوسیالیسم علمی بتواند بر پایه آن تکوین یابد . و زمانی که این ایده بوجود آمد خود تبدیل به نیروی میشود در جهت تحقق آن چیزی که نیروی انکشاف جامعه آنرا می‌طلبد . پس شاید بتوان گفت که : سرمایه داری پیش شرط انکشاف (سریع) علم بود ، و علم پیش شرط انکشاف سوسیالیسم است !

تفاوت های دیگری که بین انقلاب سوسیالیستی و بورژوازی وجود دارد ، غالباً پذیرفته شده اند و لذا ما در اینجا به بحث در باره آنها نمی پردازیم .

x - امیدواریم که خرده گرفته نشود که ما تنها علم را پیش شرط انکشاف سوسیالیسم دانسته ایم . ما علمی را که از پروسه واقعیت انتزاع شود و جهت انکشاف پروسه واقعیت بکار رود مد نظر داریم و نیاز به تذکر هزار باره نمی بینیم که پیش شرط پیدایش این علم ، انکشاف نیروهای مولده به درجه خاصی است . این علم ، علم به پروسه واقعیت ، مکانیسم انکشاف آن و حل دیالکتیکی تضادهای آن است ، یعنی علم سوسیالیسم ، یعنی آگاهی بسوسه ماتریالیسم تاریخی و شناخت قوانین آن .

از این جمله‌اند: طبقات تحت‌استثمار برای رفع استثمار از طبقه خود میکوشیده‌اند، پرولتاریا برای رفع استثمار و ستم از همه بشریت، طبقات در پی جاودانه کردن خود بوده‌اند، پرولتاریا در پی نفی همه طبقات و منجمله خود است، و غیره.

از آنچه در بالا گفتیم باین نتیجه ظاهراً بدیهی می‌رسیم که انقلاب سوسیالیستی انقلابی آگاهانه است. "ظاهراً" بدیهی، از آنرو که ایسین حکم گاه ابراز می‌نماید بدون اینکه به دلایل آن توجه شود؛ و نگفته پیداست که شناخت این دلایل است که رهنمود عملی برای مبارزات بدست ما خواهد داد و نه تکرار یک حکم درست تحت دلایل و برداشتهای نادرست. و باز معلوم شد که کسب قدرت سیاسی در پروسه انقلاب سوسیالیستی تنها آغازی است برای تهییج بیداری روابط سوسیالیستی. و اگر چنین است چقدر جاهلانسه است تمسخر و استهزاء کسانی که از در "چپ" وارد میشوند و همه کشورها را هائی که در دهه های اخیر در آنها انقلاب سوسیالیستی شده ولی هنوز روابط سوسیالیستی در آنها مستقر نشده است را از این جهت بباد تمسخر می‌گیرند! گوئی انتظار داشتند که بحقق انقلاب سوسیالیستی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، یکشبه روابط سوسیالیستی مستقر شود و آثار هر نوع روابط تولیدی دیگری از میان برود. اینان غالباً با انگشت‌نمایش روی وجود روابط تولیدی غیر سوسیالیستی این کشورها، وقوع انقلاب سوسیالیستی را منکر میشوند و بدین وسیله یک چیز را ثابت میکنند و آن اینکه تفاوت انقلاب سوسیالیستی با سایر انقلابها را تمیذانند! اگر کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر آغازی برای بیداری روابط سوسیالیستی (که قطعاً تدریجی خواهد بود) باشد - که این خود مشروط بدانست که طبقه کارگر آگاهی سوسیالیستی داشته باشد - انقلابی که انجام شده است سوسیالیستی است. تنها طبقه کارگر پروسه طولانی - که کسب قدرت سیاسی نقطه بخشی از آن است - سوسیالیسم مستقر میشود

۲ - مراجعه شود به: ایدئولوژی آلمانی.

۳ - طبیعی است که در اینجا توجیه شرایط کنونی کشورهایی که چندین دهه از انقلاب آنها میگذرد ولی مناسبات تولیدی آنها سوسیالیستی نیست تمیذاً؛ و بطریق اولی کشورهایی که از این نظر بظهور می‌روند نیز مورد نظرسر نیستند. برای قضاوت در مورد جوامع باید دید مناسبات در چه جهتی حرکت میکنند. محکوم کردن این کشورها باید از این جهت باشد که سوبه حرکت آنها مطرف‌گسترش روابط سوسیالیستی نیست و نه اینکه چرا هم اکنون سوسیالیسم در آنها مستقر نشده است.

و تا لود در این ایام یکمونیسم ریخته میشود. بعبارت دیگر: دورا نگذرا یا مرحله اول کمونیسم یا سوسیالیسم (بمعنای عام) که از انقلاب سوسیالیستی بمعنی بدست گرفتن قدرت شروع شده با دیکتاتورپرولتاریا مشخص میشود و به مرحله دوم کمونیسم یا (کمونیسم بمعنی خاص) یا جاسمه بدون طبقه (و بدون دولت) مشخص میشود. در اصطلاح سوسیالیسم (بمعنای خاص) نام گذاشته شده است. در اینجا نیز ما ناست که دولت سوسیالیستی بمعنای خاص وجود دارد.

ما قبلا زبردناختن به مبحث بعدی یاد تذکرده ایم که تا کید بر ضرورت یکی از پیش شرطها یعدیدار و روابط سوسیالیستی - انقلاب سوسیالیستی و کسب قدرت خاکمه - طبعاً بمعنا یندیده گرفتنها بر پیش شرطها نیست، معیناً دریکر سالدگوتاه ما نند رساله ها فرا مگان بر روی تمام مسائل مرتبط بهم وجود ندارد. در اینجا از بحث آمادگی شرایط جیانی، رشد پرولتاریا در سطح بین المللی و همسر نوشتی آن بمعنا بدیکر طبقه و... سخن برفته است. طبیعی است که در نقد این بین پیش شرطها، انقلاب، هر قدر هم در امر کسب قدرت سیاسی موفق باشد موفق به استقرار اینها نباشد و روابط سوسیالیستی نخواهد شد و در طول زمان به انحطاط خواهد گراید. استقرار روابط سوسیالیستی در یک کشور از چنان سرمایه داری هما تقدیر غیر علمی و غیر تاریخی است که استقرار جزا کر سوسیالیستی شویست ها در درون یک جامعه سرمایه داری.

وابطه دیالکتیکی شرایط سادی و آگاهی

ما تا اینجا یاد بر ارات و استنتاجات واحکام خود را - و لواتکه تا آنجا که میدانیم با راهای قبلا بدین صورت ارائه شده بودند - برآموزشهای اساسی ما رکمیسیم گذاشته ایم ولی در این زمینه به یادگاری فرا تر رفته و به آنچه که کمونیستها بعدی و بیوژنلترین در شکامل و نظایقما رکمیسیم بر شرایط قرن بیستم ارائه داده اند، بهر داریم.

بویا یاد برداشتهای فوق هنگامیکه زمینه مادی - نیروهای مولده - بدرجه معینی ز رشد رسیده و پیش شرط مادی پدیداری سوسیالیسم بوجود آمد، پیدایش آگاهی سوسیالیستی (علمی) ممکن میشود (اینکه این آگاهی درجه بخشی از جامعه پیدایش میشود، در حالمین علوم با در طبقه پرولتاریا، بخش است که به رساله دیگر مربوط میشود) و این آگاهی متبعث از شرایط مادی بصورت اینجا در روابط سوسیالیستی ما تریا لیزه (مادی) یا رتالیزه (محقق) میشود. ولی این نیز نیمه از حقیقت است. نتیجه دوم ما تیسر آگاهی در کشورها ی عقب مانده یعنی مسئله ایستکه لشیستیتها را از انواغ کونسرو- میستها بمعنی پیروانما تریا لیسم "اقتصادی" (ولوتخت تصورهای غیرا کونترمیستی - مانند اسپونتا نیستها) جدا میکند.

کمتر کمی است که تشبیه دشرولنن، حلقه ضعیف در زنجیر

امپریالیسم را تشدید باشد، و کمتر کسی است که امروزه آنرا هراحتاً رد کند، ولی در عین حال بسیار نیشندگمانی که در این پذیرش بیگبسر باشد، یعنی آنرا در همه نژادها و تئوریهای خود پیاده کنند.

مسئله امکان برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در کشور عقب مانده ای مانند روسیه از طرف گائوتسکی مطرح شد و بلغاتفو لنین و تروتسکی میبغین جدی آن بودند. ما در اینجا آوردن یک نقل قول بسیار طولانی از تروتسکی را مجاز میدانیم چون او بطرزى موجز پاره ای از سئوالها و جوابها مربوط به این سئوری را ارائه میدهد و موجز تر از آن نمیتوان نوشت. و در فصل چهارم کتاب نتایج و چشم اندازها [۱۹۰۴-۱۹۰۶] بنام انقسلاب پرولتاریا چنین مینویسد:

"انقلاب زور آزمائی آشکار نیست میان نیروهای اجتماعی در مبارزه برای کسب قدرت. دومیتهی نمه هدف نیست. صرفاً ماشینی است در دست نیروهای غالب اجتماعی. مانند هر ماشین دیگر دارای موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجراء است. نیروی محرکه درست منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن آؤتکاسیون، تشریفات، تبلیغات کلیسیا و مدرسه، احزاب، نظامرات خیابانی، بیفحال دادن ها و قیام هاست. مکانیزم انتقال آن تشکیلات مقننه معرف منافع کاست، سلطنت، قشر ممتاز یا طبقه است که بمقابله اراده الهی (استبداد مطلق) و یا اراده ملت (پارلمانتاریسم) رانموده می شود. و بالاخره، مکانیزم اجرائی آن دستگاه عداری است، یا پلیس، اش، دانشگاهها، زندان ها، پیش و ارتش.

دولت فی نفسه هدف نیست، بلکه ابزار عظیمی است برای سازماندهی برهم زنی و دوباره سازماندهی مناسبات اجتماعی. بستگی با اینکه چه دست هایی اداره اش میکنند، یا میتوانند، اهم نسر و مندی برای انقلاب باشد یا وسیله ای برای رکود سازمان یافته.

و گائوتسکی کرجه خود از اولین مبلغین این نژ بود { در نوشته هاشمی مانند "راه سوی قدرت"، "انقلاب اجتماعی" } معبدا ارتداد و در تغییر همین نژ بدون رد صریح آن نمایان شد. او پس از انقلاب اکتبر با مشاهده کمبودهای موجود اظهار داشت که روسیه کشور عقب مانده ای بود که انقلاب پرولتاری در آن زودرس بود، و شاید بهتر بود که بحال خود گذاشته میشد تا برسد و نه اینکه پرولتاریای روسیه در راهی قدم گذارد که فقط از طریق نهر بتواند پیروزی را کسب کند. او میگفت "باید قبل از براه انداختن لوکوموتیو، از آن چیزی بدانیم" { به نقل از بشریت و ترور - مورسیس مریوونتی }، تروتسکی در جواب با او میگوید: "ایمان اساسی بولشویکی دقیقاً اینست: فقط هنگامی که بر اسب سوار شویم اسب سواری را میتوانیم یاد بگیریم" { ترور هم و کمونیم - تروتسکی }.

۴ - تذکرات این نکته ضروری است که تروتسکی در اینجا نوع دولت پرولتاری و بورژوازی را تمایز نمیکند و چنین مینمایند که گویا یک نهاد واحد دولت - بدون تغییر اساسی عظیم میتواند بعنوان ابزار در خدمت این یا آن طبقه ←

۲۲ " هر حزب سیاسی که ساوا را این نام باشد من کوشش تا قدرت سیاسی را چنگ آورد و بدینسان دولت را در خدمت طبقه ای که وی مجامعتاً نمیشناسد قرار دهد. سوسیالیست‌ها، بمنزله حزب پرولتاریا، طبعاً برای طبقه سیاسی طبقه کارگر تلاش میکنند.

با رشد سرمایه داری پرولتاریا رشد می کند و نیرومند تر می شود. بدین معنی، انکشاف سرمایه داری در عین حال بدیفرت پرولتاریا به سوی دیکتاتوری (پرولتاریا) است. اما روز و ساعتی که قدرت دست طبقه کارگر متخلف می گردد مستقیماً نه به سطح انکشاف نیروهای مملکت بلکه به تناسب

(افزای) در مبارزه طبقاتی، به اوضاع بین المملکتی و بالاخره به تعداد عوامل اقتصادی بستگی دارد.

امدادگی کارگران برای نبرد مستقیم دارد. ممکن است کارگران در کشوری از لحاظ اقتصادی عقب افتاده، زودتر

از کشوری پیشرفته به قدرت رسند. در سال ۱۸۷۱ در پاریس خیزه بوزروا، کارگران آگاهانه قدرت را در دست گرفتند. درست است که فقط سعدت دوم است.

اما در مراکز بزرگ سرمایه داری بریتانیا با ایالات متحده، کارگران هرگز حتی برای یکجا هم قدرت را در اختیار نداشته اند. این تصور که

دیکتاتوری پرولتاریا بطوری مکانیکی به انکشاف تکنیک و منابع یک کشور بستگی دارد محض مابریالیزم اقتصادی است که به حد ابتدائی ساده شده

است. این دیدگاه کوچکترین وجه مشترکی با مارکسیزم ندارد.

"به نظر ما، انقلاب روسیه چنان شرایطی ایجاد خواهد کرد که پیش از آنکه سیاستمداران لیبرالیزم بوزروا فرصت برابر کمال استعدادشان را

برای حکومت داشته باشند، قدرت می تواند بدست طبقه کارگر منتقل گردد.

و در صورت پیروزی انقلاب باستانی که چنین شود...

"تردید نیست که تعداد، تراکم، اصمیت فرهنگی سیاسی پرولتاریا و صنعتی به میزان انکشاف منابع کاپیتالستی بستگی دارد. اما این وابستگی

مطلق نیست. در هر لحظه معین مابین نیروهای مولده کشور و قدرت سیاسی

طبقاً شرایط عوامل گوناگون اجتماعی و سیاسی با ماهیت ملی و بین المملکتی وجود

دارند که بیان سیاسی مناسبات اقتصادی را جابجا کرده و حتی گاهی کاملاً

تغییر می دهند. علیرغم این واقعیت که نیروهای مولده ایالات متحده در برابر

سازیم هرگز از روسیه است. نقش سیاسی پرولتاریای روسیه، تحولاتی در

در سده سیاسی کشور خوبی و امکان نفوذی در سیاست جهانی در آینه نزدیک

سفر غیر قابل مقایسه ای مینماید پرولتاریای ایالات متحده است.

"کاتونکی در کتاب اخیر خود درباره پرولتاریای آمریکا نشان میدهد

که میان قدرت سیاسی پرولتاریا و بوزروای از یک سو و سطح انکشاف

کاپیتالستی از سوی دیگر رابطه مستقیمی وجود ندارد... کاتونکی پس

با اشاره باینکه آلمان می تواند آتیه اش را تا حدودی از روسیه فراگیرد

ادامه می دهد: "واقعاً بسیار خارق العاده است که پرولتاریای روسیه

می باست آتیه مان را بنا نشان دهد. نه در رابطه با حدود انکشاف سرمایه

بلکه تا آنجا نیکه ندای اعتراض طبقه کارگر را بیان می سازد. کاتونکی

چنین با داور می شود: "این واقعیت که این روسیه عقب افتاده ترین دولت

جهان سرمایه داری است شاید با برداشت ماتریالیستی تاریخ منطقی منطقی

آید، که بنا بر آن تکامل اقتصادی بایه تکامل سیاسی است. و ادامه میدهد:

"اما در واقع فقط با آن برداشت ماتریالیستی از تاریخ منطقی دارد که

توسط مخالفین و مدفین ماتریالیسم شده است، گمانی که آنرا نه ستمانه یک

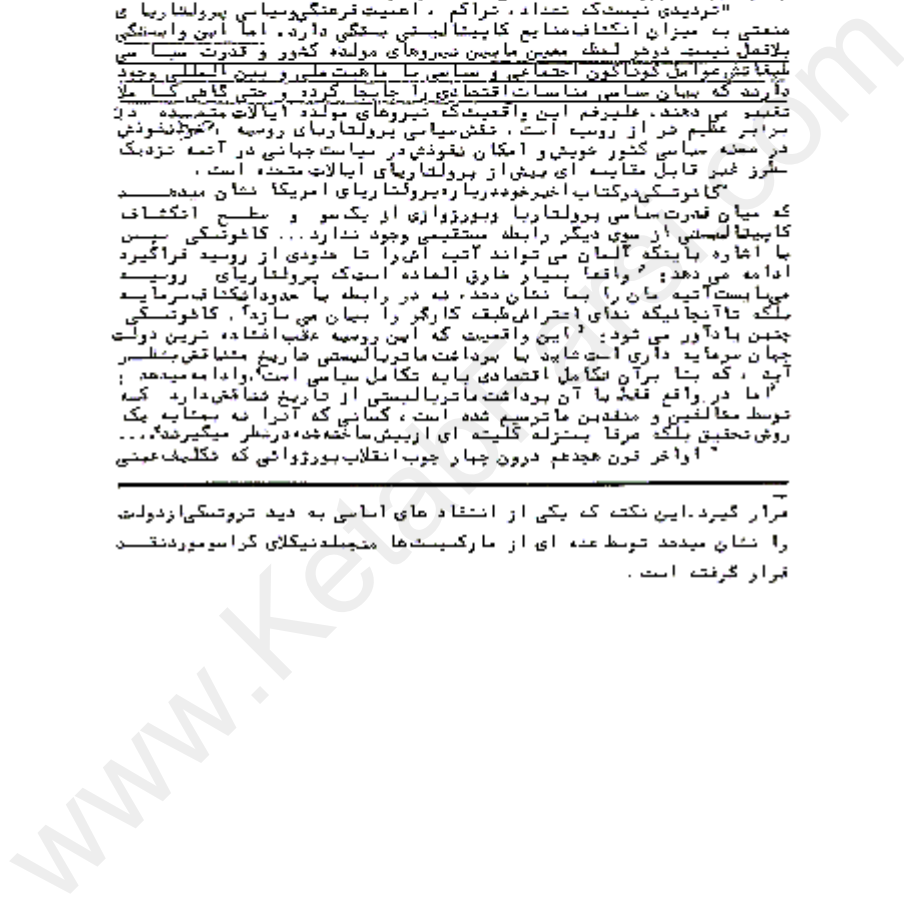
روش تحقیق بلکه صرفاً بتزله کلیته ای از پیش ساخته شده در نظر میگیرند..."

"اواخر قرن هجدهم درون چهار چوب انقلاب بوزروای که شکل عینی

قرار گیرد. این نکته که یکی از انشاد های اساسی به دید تروتسکی از دولت

را نشان میدهد توسط عده ای از مارکسیست ها منجمد نیکی گراسموردنقصد

قرار گرفته است.



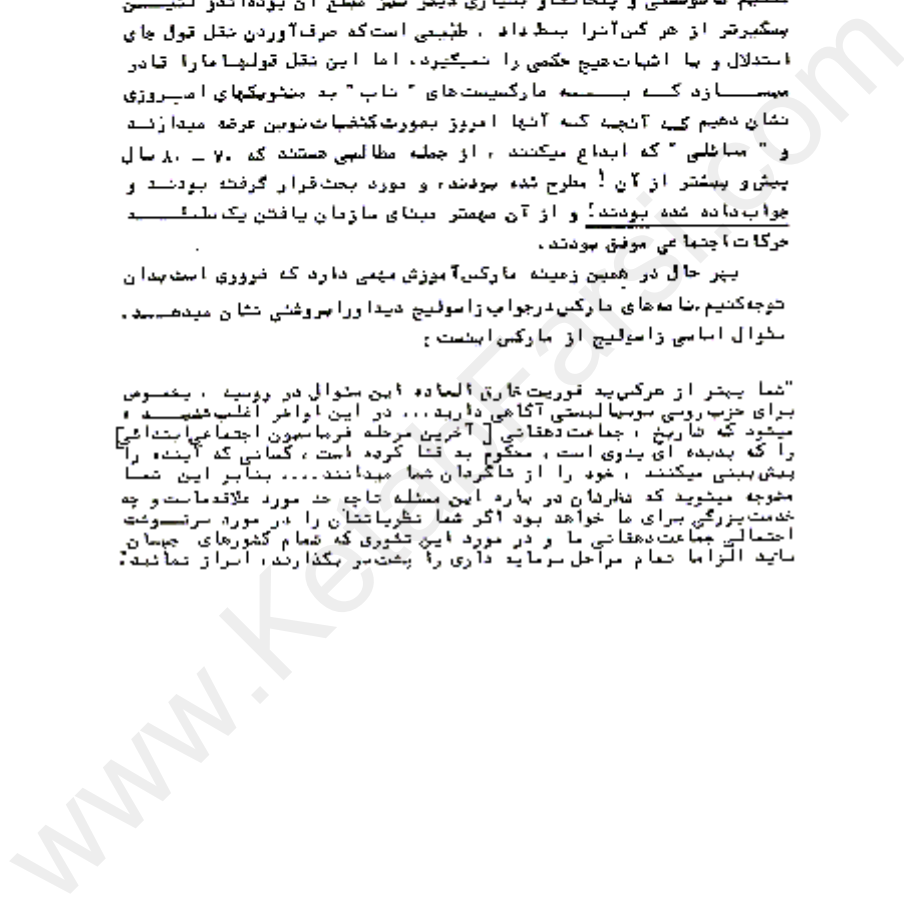
۱۲
استقرار عقب سرمایه بود، متعاضد شد که دیکتاتوری زنده بماند.
نگان پذیر است. این دیکتاتوری صرفاً یک رویداد گذرا نبود و حلیر قسم
که سرعت در مقابل بد های محدود کننده انقلاب بورژوازی در هم شکسته
شد. مهر خود را بر تمام قرن متعاقبجا گذاشت. در انقلاب اوایل قرن
سیستم که تکالیف معینی بلافصل آن نیز بورژوازی اند، اجتناب ناپذیری و با
حداقل احتمال غلبه میانی پرولتاریا بمثابه دور نمایی نزدیک بدیده از
می شود، پرولتاریا خود تا آن امر خواهد پرداخت که غلبه آن - چنانچه
سرخ واقع بیجان معطل امدهوارند - صرفاً رویدادی " گذرا" نشود. اما ما
حتی اکنون هم میتوانیم از خود سؤال کنیم: آیا این اجتناب ناپذیر است
که دیکتاتوری پرولتاری در برابر سدهای انقلاب بورژوازی می بایست در هم
شکسته بود با آیا ممکن است دیکتاتوری پرولتاری در شرایط جهانی - تاریخی
موجود دورنمای پیروزی را از طریق شکستن این سدها در برابر خود گشود
کند؟ اینجاست که ما با مسائل ناگشنگ روبرو می شویم: آیا باید به همان
نسبت که آنکشاف انقلاب این مرحله را نزدیکتر می سازد، آگاهانه در حین
حکومت طبقه کارگر کار کنیم، و یا اینکه باید در چنین حالتی قدرت
سایر را سنجیده یک بدآوری تلقی کنیم که انقلاب بورژوازی بدون کارگران
انداخته، بهتر بدآتیم که از آن اجتناب شود؟

"آیا باید از گفتار سیه انداز "واقع بین" ولنار VOLKMAR در
ارتباط با کنوینت های ۱۸۷۱ سرمشی بگوییم: "بجای در دست گرفتن قدرت
بهتر می بود که بد خواب می رفتند" ...؟" (تاکید ما از ماست)

این نقل قول از تروئسکی صرفاً بیان موجز حکما می است که همانطور که
کشمیم کاشوتسکی و پلخانف و بسیاری دیگر نیز مطلع آن بوده اند و نتیسن
بسیگرت از هر کس آنرا بسط داد، طبیعی است که صرفاً آوردن نقل قول جای
استدلال و با اشبات هیچ حکمی را نسجیرد، اما این نقل قولیما ما را قادر
می سازد که بسسه مارکسیست های "ناپ" بد منویکهای امیروزی
نشان دهیم که آنچه که آنها امروز بصورت کشفیات نوین عرضه میدارند
و " منطقی" که ابداع میکنند، از جمله مطالبی هستند که ۷۰ - ۸۰ سال
پیش و بیشتر از آن! مطرح شده بودند، و مورد بحث قرار گرفته بودند و
جواب داده شده بودند! و از آن مهمتر دینای سازدان یافتن یک سلسله
حرکات اجتماعی موفق بودند.

بهر حال در همین زمینه مارکس آموزش مهمی دارد که ضروری است بدان
توجه کنیم. نامه های مارکس در جواب زاسولویچ دیدار و روشنی نشان میدهند.
سؤال اساسی زاسولویچ از مارکس اینست:

" شما بجز از حرکتی بد قوریت تاریخی ماده این سؤال در روسیه، بعمومی
برای حزب روسی سوسیالیستی آگاهی دارید... در این اواخر اغلب فیسند
می شود که تاریخ، جماعت دهقانی [آخرین مرحله فرماسیون اجتماعی استانی]
را که بدیده ای بدوی است، محکوم بد فنا کرده است، گمانی که آینده را
بمنی بینی میکنند، خود را از تاگردان شما میدانند... بنابر این شما
مخوجه میشودید که فائردان در باره این مسئله تاجه حد مورد علاقه ماست و چه
خدمت بزرگی برای ما خواهد بود اگر شما نظریاتتان را در مورد سرتسوت
اجتماعی جماعت دهقانی ما و در مورد این تئوری که شما کشورهای جهان
ناید الزاماً تمام مراحل سرمایه داری را پشت سر بگذارند، اسراژ نمایند.



۲۴ و مارکس در غر نه طرح خود چنین جواب میدهد :

* ولی با این بدان معناست که حرکت تاریخی جماعت‌روایی بطور اجتناب ناپذیر در این جهت خواهد بود؟ هرگز . دوگانگی موجود در جماعت‌روایی دو راه برای آن باقی میگذارد : یا مالکیت‌نرهدی بر مالکیت‌جمعی بی‌روز خواهد شد و یا بالعکس . می‌تواند این حرکت بستگی به محیط تاریخی دارد که این جماعتها در آن قرار دارند . برای بکل‌لحظه از فترت یک برجاعت [دهقانی] روسی حاکم است حکم بی‌سویم و تنها امکانات تکامل آنرا در نظر بگیریم . جماعت [دهقانی] روسی بی‌شک به تنها جماعت [دهقانی] در اروپا هنوز شکل اجتماعی غالب را در زندگی روستایی سرزمین پهناوری تشکیل میدهد . مالکیت جمعی بر زمین ، زمینه تصاحب را برای آن عرضه میدارد و محیط تاریخی آن ، یعنی همزمان بودن آن با تولید سرمایه داری ، شرایط مادی ناشر و آماده کار سازمان یافته دستجمعی در مقیاس وسیع را در اختیارش قرار میدهد . این میتواند دست‌آوردهای مثبتی را که سیستم سرمایه داری بی‌آورد و تصاحب نماید ، بدون اینکه مجبور به تحمل رنج فساوان باشد . جماعت روسی میتواند رفته رفته یک کشاورزی جمعی را که با کمک ماشین کار میکند ، جایگزین زراعت‌نرهد نماید . ساختمان فیزیکی زمین در روسیه این شکل کار را اصولاً ایجاب میکند . بعد از اینکه این جماعت در شکل کنونی خود در شرایط مادی قرار داده شود ، میتواند مستقیماً تبدیل به مبداء حرکت بستن آن سیستم اقتصادی گردد ، که جوامع مدرن در جهت آن حرکت میکنند . و میتواند بدون اینکه احتیاج به انحصار داشته باشد ، زندگی نوینی را آغاز کند

ولی با این غیب‌الهی - یعنی انزوا و فقدان رابطه میان زندگی یک جماعت با جماعت دیگر ، یعنی این جهان‌نرهد و محلی - که گریبا تکبیر جماعت‌روسی گردیده و از آن سرگونه اینکار تاریخی را سلب‌نموده است ، چه باید کرد؟ حب اینها در صورتیک ارتشائی عمومی جامعه روسی از بین خواهد رفت

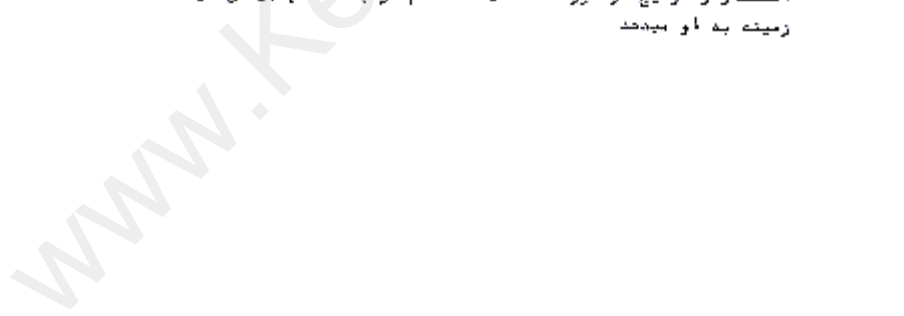
علاوه بر این ، مارکس و انگلس در پیشگفتار چاپ روسی مانیفست (۱۸۴۸) تویه (۱۸۸۲) مینویسد :

* ولی در روسیه ، ما بیش از نیسی از اراضی و مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می‌کنیم . اکنون این سؤال پیش می‌آید : آیا بستن روسی میتواند بلاواسطه به تکل‌عالمی یعنی تکل کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا - آنکه برعکس باید بدو همان جریان تجزیه ای را ببیمات که مفتضیر تکل‌تاریخی باختر است ؟ تنها بانسی که اکنون میتوان باین سؤال داد این است : اگر انقلاب روسیه علامت‌خروج انقلاب پرولتاریای باختر شود بنحوی که عرودیکدیگر را تقمیل کنند ، در آنصورت ، مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه میتواند مبداء تکل کمونیستی گردد .

بشخص می‌نویسد مارکس و انگلس از قبل جوابها تریاکیست کونومیستها را داده بودند ولی ظاهراً بنسی * مارکسیست‌ها * را غیب به توجهی نیهتند اکنون لازم می‌بینیم که بد چند نکته دیگر در همین زمینه اشاره کنیم .

۲ - مارکس به طرح سرائی این جواب تهیه کرد که در مورد باره ای از نکات متفاوتند ولی هر سه ، شامل حکم فوق هستند .

۱ - انگلس نیز چهار سال بعد پس از مرگ مارکس ، هنگام جواب‌دادن به استفسار ژانولویج در مورد " اختلاف ما " (از پلخانداف) جواسی در همین زمینه به او میدهد



گفتیم سوسیالیسم علمی عمارت از آگاهی خاصی که بر مبنای پیدایش زمینه مادی لازم بوجود آمده است، این زمینه مادی در کشورهای سرمایه داری غرب بوجود آمد، قانونمندی تکامل تاریخ و جامعه سرمایه داری شناخته شد، باید انسانی وجود طبقات - مالکیت خصوصی - مشخص شد، و بدینسان سوسیالیسم علمی تولد یافت، از این پس، یعنی پس از تولد، مابا مزید زنده ای سرو کار داریم که خود یک نیرو است و مانند هر ایدئولوژی دیگر یک تاریخ دارد، برای مثال - گرچه واقفیم این قیاس ظاهراً مکانیکی است - شرایط مادی و زمینه خاصی از پیشرفت علوم لازم بود تا قانون جامعه کشف شود، ولی آیا هر جامعه خاصی باید این قانون را مجدداً کشف کند؟ البته نه. این قانون کشف شده است و میتوان با آگاهی به آن، در هر جامعه ای از آن به مثابه یک نیروی مادی استفاده کرد، هر جامعه ای مجبور نیست که مجدداً از همان مسیر تکاملی برای کشف قانون جامعه بگذرد. هنگامی که قانون کشف شد، مکانیسم شناخته شد، با هنگامی که یک سیستم علمی تدوین یافت برای همه بشریت قابل استفاده خواهد بود. همین مسئله البته بحورت بسیار پیچیده تری در مورد یک سیستم علمی، یک برداشست ما تریالیست دیاکتیکی از تاریخ و طبیعت - مارکسیسم - مادی است. بدین معنی که این آگاهی (سوسیالیستی) پس از بوجود آمدن میتواند در شرایطی که محل بوجود آمدن اولیه آن نبود نیز مورد استفاده قرار گیرد، و در صورت آماده بودن شرایط، متریالیزه شود. (کژتوری میتواند به همسر مادی تبدیل شود) (مارکس)، اما این یک جانب قضیه است، جانب دیگر آماده بودن شرایط برای متریالیزه شدن این تئوری است، مثالی میزنیم: در جامعه عقب افتاده و مستعمره ای مانند ویتنام، عده ای کمونیست که آگاهی کمونیستی خود را از ابتدا نه بر مبنای پیدایش این تئوری در جامعه خودی و بر مبنای ضروریات مادی تولیدی و شرایط مبنی آن جامعه، بلکه بصورت کسب دانش و آگاهی از دستاوردهای جوامع پیشرفته سرمایه داری معنی سوسیالیسم علمی پیدا کرده اند (یعنی ترا توسط بررسی و مطالعه و از طریق کمونیست های جوامع دیگر آموخته اند) در سالهای ۲۰ و ۴۰ تصمیم به مبارزه میگیرند. آنها با تحلیل از شرایط اجتماعی ویتنام متوجه میشوند که نظام طبقاتی و تضاد جامعه مستعمره و مشروطیول تضادهای اصلی* جامعه را تشکیل میدهند، تضاد با استثمار حتی حادتر هم هست، این

* ما در اینجا به مسئله تضاد اصلی، انسانی، عمده، و دردتیا ننا درست بودن این تقسیم بندی نمی پردازیم و همین جهت واژه اصلی را که عام تر است بکار برده ایم.

کمونیست‌ها بدانند که جامعه ویتنام فئودالی است. روابط سرمایه‌داری بعد نا چیزی در آن وجود دارد و پرولتاریا بسیار ضعیف است. وظیفه این کمونیست‌ها - که فرض می‌کنیم شخص مارکس هم بمنظور راهنمایی در میان آنها حاضر باشد! - چیست؟ چند آلترناتیو در مقابل اینها وجود دارد:

- ۱ - این جامعه عقب‌افتاده است. سوسیالیسم باید بر مبنای زمینه مادی آماده نیروهای مولده پیشرفته، بوجود آید. بنا بر این در اینجا نمی‌شود فعالیت کمونیستی کرد باید به زیر پرچم بورژوازی " ضد استعمار" برویم تا استعمار را بر اندازیم. بورژوازی پس جامعه را صنعتی خواهد کرد. پرولتاریا بوجود خواهد آمد. مبارزات طبقاتی شدت خواهد یافت و مسا خواهیم توانست پس از صنعتی شدن کشور، انقلاب سوسیالیستی کنیم. (خلاصه همان نصیحتی را بخود میکنند که " دیگران" به حزب کمونیست ایران کردند).
- ۲ - گرچه این جامعه عقب‌افتاده است ولی ما کمونیست‌ها - هر چند معدود - قطعا قادر خواهیم بود که با کوشش خود برغم و بدون در نظر گرفتن شرایط موجود، سوسیالیسم را بدون گذار از سرمایه‌داری مستقر کنیم.
- ۳ - عقب ماندگی این جامعه یک فاکت است. کمونیست بودن ما نیز یک فاکت است. ضرورت وجود پایه صنعتی پیشرفته برای استقرار سوسیالیسم نیز یک فاکت است. عدم وجود پرولتاریا ی وسیع نیز یک فاکت است، مابین دو آلترناتیو فوق (شماره ۱ و ۲)، آلترناتیو دیگری وجود دارد.
- ۴ - سبب اول یک سبب ما تریالیست اقتصاد است. یک سبب جبری در شرایط مشخص جامعه عقب مانده - و یک سبب اعتذارخواهی (آبولوژیستی) برای بورژوازی است. این بیعتی تصور میکند که چون تاریخا بورژوازی رسالت صنعتی کردن پروسه تولید را داشته است، همیشه چنین خواهد بود و در آینده نیز فقط بورژواها قادر به چنین اعجازی هستند. آنهاشی که کلی گوترند فقط استدلال را بر پایه استنتاج از رسالت تاریخی می‌نهند، و آنهاشی که می‌خواهند " مشخص" تر صحبت کنند، دلیل و برهانی هم می‌آورند: وجود رقابت آزاد، بازار و غیره انگیزه‌هایی برای پیشرفت نیروهای مولده - صنعتی کردن - است. اگر این انگیزه‌های مادی (بمعنای مالی) وجود نداشته باشد تحرک لازم برای صنعتی کردن بوجود نخواهد آمد. اعتسذار (آبولوژی) یعنی همین! و همین " دلیل" هم پایه شما می استدلالورویز - یونیست‌ها را برای تکیه بر انگیزه‌های مادی تشکیل میدهد. " بشر نفع پرست است" باید از این احساس او استفاده کرد! و چقدر شبیه است این استدلال با استدلالات سرریسج بورژوازی. اگر دامنه این بحث ادامه یابد و از این متریالیست‌های اقتصادی برسیده شود که کشورهای صنعتی پیشرفته چرا اینقدر با انقلاب فاصله دارند و برعکس چرا در بسیاری از کشورهای

تبرصعتی جنبش‌های انقلابی و درسیاری موارد کمونیستی وجود دارد. جواب آنها - اگر بدر و دیوار زدن‌ها را کنار بگذاریم - بی‌جوابی است. نفی امکان گذار به سوسیالیسم است. و در این حال معلوم نیست چرا هنوز عبود را سوسیالیست میخوانند.

این بیتش‌پایه و اساس "اعتقاد" و در واقع توجیه حباکت‌گمانی مانند نیکخواه‌ها و لائش‌ها را تشکیل میدهد. آنها هنوز هم ادعای سوسیالیست بودن را میکنند منتها چون معتقدند نیروهای مولده در ایران رشد کافی نیافته است باید به بورژوازی کمک کرد تا پیشرفت کند. خدمت آنها به رژیم پهلوی، با این شیوه استدلال، منطقی و بجاست. آنها در بینش خود پیگیر هستند! گمانی که این حرف آخر را نمی‌زنند، ولی همان بینش را ارائه میدهند باید باین نتیجه منطقی ماتریالیسم خود بیندیشند. چیرین هم به میرزا کوچک‌خان نوشت که فعالیت‌های کمونیستی در ایران مضر است. مقام ناسیونالیستی و سازشکارانه نیز، بنا بر این، می‌توانند پشت همین شیوه استدلال پنهان شوند.

۲- اما آنها شی که بدون توجه به شرایط و زمینه مادی، بخیال استقرار نهائی سوسیالیسم‌اند نیز رو، با زد گانی بیش نیستند. اکونومیسم بینش اول و ولونتاریسم (اراده‌گراشی) این بینش حتما نباید در عبارات آکنای‌برشتاین یا بلانکی ظاهر شود. همین بینش خود را تحت الفاظ و واژه‌ها و عبارات "مارکسیستی" هم پنهان کرده‌اند و میکنند. جدیدترین مکتب در این بینش دوم را مائوئیست‌ها (و نه مائوئیست‌ها) ارائه میدهند و نوترین مکتب بینش اول را تروئسکیت‌ها (و نه تروئسکی) نمایندگسی میکنند. ما در رسالات جداگانه باین مکتب خواهیم پرداخت. در اینجا تنها باین نکته بسنده میکنیم که اینها در تحلیل نهائی از یک فلسفه بر میخیزند: جبر، یکی جبر مکانیستی عینی (منافیزیک عینیت، ماتریالیسم مکانیکی) را ارائه میدهد و دیگری جبر مکانیستی ذهنی (منافیزیک مکانیکی) را ارائه میدهد. و همانطور که میدانیم، ماتریالیسم ذهنیت، ایده‌آلیسم (را بیان میکند، و همانطور که میدانیم، ماتریالیسم مکانیکی و ایده‌آلیسم ذهنی هر دو جلوه‌هایی از ایده‌آلیسم هستند. (ما در مورد تقسیم بندی عینیت و ذهنیت نیز بحث خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که تفاوت تقسیم بندی منافیزیکی و دیالکتیکی چیست.)

۳- بر خورد ماتریالیست دیالکتیکی به همین مسئله، یعنی آلترونا تیبو سوم، چه میگوید:

در چنین جامعه‌ای، با شناخت فاکت‌هایی که شمرديم، یک مارکسیست تشخیص میدهد که سخن از استقرار سوسیالیسم نمیتواند باشد بلکه در حالت مناسب ممکن است بتوان شرایطی را بوجود آورد که در آن سوسیالیسم بتواند

آغاز به پدیداری کند. پدیداری کامل - اختراع - سوبالیسم همانطور که بیان کرده‌ایم پروسه‌ایست که می‌تواند بر حسب زمینه مادی موجود، طولانی‌تر یا کوتاه‌تر باشد، ولی در هر حال این پروسه یک آغاز و یک انجام دارد. یک ماتریالیست صدانه که تاریخی بورژوازی جوامع صنعتی را صنعتی کرد، ولی در عین حال نیز تشخیص می‌دهد که برای صنعتی کردن یک جامعه در عصر کشوری تنها سرمایه‌داران نیستند که توانائی لازم را دارند بلکه پرولتاریا نیز بهمن اندازه - و حتی بسیار بیشتر از آن - شائق به صنعتی کردن جامعه (متشابه تحت‌روابطی متفاوت) است. دیگر تنها ایدئولوگ بورژوازی نیست که نیاز به صنعتی شدن جامعه را احساس می‌کند، ایدئولوگ پرولتاریا - سوبالیست (از هر عده و منشاء طبقاتی گذشته) نیز این احساس را دارد. بنا بر این، در این عصر، هم بورژوازی و هم پرولتاریا باین نیسباز واقف هستند. تجربه شخصی جوامعی که تحت رهبری سیاسی سوبالیست قرار گرفتند - مثال مشخص روسیه، چین، ویتنام، کوبا - به بهترین وجهی نمایانگر این است که صنعتی کردن جامعه دیگر نه باید به کفایت کفایت بورژوازی وابسته نیست. بورژوازی این دستاورد را برای بشریت کسب کرده ولی دیگر آنرا در انحصار خود ندارد. این بحث‌ها اگر در زمان لنین، هنگام جدل دو بینش منشیویکی و بلشویکی، در حد بحث شوربگ می‌توانست توجیه داشته‌باشد، چون هنوز هیچ تجربه تاریخی در مورد آن وجود نداشت و در هیچ نقطه‌ای پرولتاریا عامل اساسی منشیستی کردن نشده بود - امروزه دیگر برای آن‌ها که از واقعیت حرکت می‌کنند مسئله حل شده‌است. اکونومیست و ماتریالیستهای اقتصادی امروزی، در مقیاس تاریخی از اسلاف منشیویک خود بسیار عقب‌ترند.

اگر چنین است، اگر چنین است که در یک جامعه عقب‌افتاده ما قبل سرمایه داری، هم نمایندگان بورژوازی جدید البولایه و هم بیخ‌سراولان پرولتاریا - هر چند تعداد این با آن کم باشد - نیاز به صنعتی کردن جامعه را درک می‌کنند، بنا بر این مسئله اساسی این خواهد بود که چه کسی در موقعی قرار بگیرد که بتواند این پروسه را آغاز کند. این موضع، یعنی در این قدرت سیاسی قرار گرفتن، یعنی رهبری نهاد دولت را در اختیار درآوردن و آنرا از اساس دگرگون کردن است. و از اینروست که هم بورژوازی و - ما فعلاً از این مسئله ثابت شده می‌گذریم که بورژوازی‌ها تنها دیگر اجماع صنعتی کردن را ندارد، بلکه پرولتاریا همین کار را با قاطعیت و وسعت و دامنه بیشتر و بدون ایجاد سدهای صنعتی بخاطر ملاحظات بودایی انجام می‌دهد.

میگویند که این قدرت را بدست آورد و هم بیروتاریا ، هر دو ما حاکمین سیاسی گذشته مبارزه میکنند ولی در عین حال برای کسب موفع برتر نسبت به دیگری میگویند ، اینکه حاکمیت نشود آنها از بین رفتنی است امری مسلم است ، ولی آنچه که مشوم نیست اینست که میان بیروتاری و بیروتاریسا کدام یک برنده خواهد شد ، بردن این بیاتن ، سیر تاریخ را عوض میکند ، هر دو جامعه را صنعتی میکنند ، هر دو کارخانه خواهند ساخت ولی در حالت اول در این کارخانه روابط تولیدی سرمایه داری مستقر میشود و در حالت دوم تولد سوسیالیستی. و آیا هنوز چنین باطنی یافت میشوند که معتقدما شد در شرایط امروز نیز کارخانه را در ابتدا فقط بر اساس روابط تولیدی سرمایه داری باید اداره کرده تا ابتدا این روابط از بین برود و سوسیالیستی شود؟ نه هیچ ابلی با این وضع چنین نمیتواند ، ولی بسیار کان هستند که با پیگیری در نتایج منطقی بیشتر خود ، این حرف را نگفتند میزنند .

بنا بر این هنگامی که امروزه در جامعه غیرصنعتی ، اولین تاسیسات صنعتی بوجود می آید ، بر حسب اینکه چه طبقه ای با چه کاشی باید اهدش شود آنرا بوجود آورده باشد ، بر حسب اینکه تاسیسات در مالکیت چه کسی باشد ، بر حسب اینکه قدرت سیاسی در دست چه طبقه ای باشد ، روابطی که در آن موسسه ایجاد خواهند متفاوت خواهد بود ، هر طبقه ای ، و با تعابیر دیگر هر طبقه ای کوشش جهت آغاز روابطی میکنند که خواست طبقاتی آنهاست ، اینجاست دلیل تاکید مکرر ما بر آغاز و نه انجام بیداری روابط تولیدی خاص . بنابراین ، هیچ استدلالی وجود ندارد که بر مبنای آن در یک جامعه عقب مانده غیرصنعتی (و غیر سرمایه داری) بشرط وجود آگاهی سوسیالیستی در نیروهای که مبتکر صنعتی کردن جامعه هستند ، و قدرت سیاسی را در دست دارند نتوان شرایطی را بوجود آورد که آغاز بیداری روابط سوسیالیستی را ممکن یا تسریع کند . پیوسته بیداری روابط سوسیالیستی در یک جامعه عقب افتاده میتواند آغاز شود ، ولی رشد آن به رشد پیوسته صنعتی شدن و گسترش آگاهی سوسیالیستی وابسته است ؛ و انجام آن ، مستقر شدن آن ، بسا صنعتی شدن پیشرفته جامعه و گسترش دقایق آگاهی سوسیالیستی و شرایط مساعد انقلاب جهانی ، همزمان خواهد بود .

تا واقف هستیم که در اینجا از یکی از امکانات رشد در جوامع عقب

x - مسئله ارتباط ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و شرایط جهانی موفع بحث جداگانه است . معیذا لازم به یادآوری میدانیم که از نظر ما استقرار سوسیالیسم در یک کشور یک شوقی تاریخی است ، مادر رساله " کماتار و اجل خرد " مجموعه استالینتیم | توفیقات بیشتری در این زمینه داده ایم .

افتاده شروع میکنیم. امکان دیگر و حتی بیشتر، اہمیت‌کھیا در مبارزہ سرمایہ داران و پرولتاریا، اولی بپروز شود و یا حتی در صورت پیروزی دومی قدرت و توانائی کافی برای تریخ این پروسہ وجود نداشته باشد و سرمایہ داران با داشتن امکانات بیشتر: با کارگران را از حکومت ساقط کنند و با کارگران را در جهت ایجاد روابط بیگانه (سرمایہ داری) بکشاند. نمونہ اول را در مثال کمون پارین و نمونہ دوم را در مثال پاره‌ای از کشورہای "سویالستی" بی‌یابیم زمرہ نظر از اینکہ در این کشورہا، غالب گردانندگان امور حتی کارگران مخ شده ہم نیستند).

بنابراین، سخن بر سر لزوم مبارزہ جهت کسب قدرت سیاسی نیست، سخن بر سر امکان این کسب (قدرت) ہم نیست، این لزوم و این امکان را تاریخ اثبات کرده است. سخن امروز، بحث و جدل امروزی مارکسیست‌ها، باید بر سر این مسئلہ باشد کہ چه عواملی موجب تداوم حکومت کارگران و یا منسوخ شدن و سقوط آنان میشود. نیروی مادی (امکانات) نابرابر پرولتاریا و سرمایہ داران، در یک جاسہ معین چگونه ممکن است در سرکوت کسار تعیین کنندہ واقع شود، برای ترفیح این مسئلہ قدری بہ عقب برمیگردیم. مارکس و انگلس در مورد امکان دگرگونی روابط جماعت زراعی بہ روابط سوسالیستی چه پیش‌شرطی را ضروری میبینند؟ پیش‌شرط اینست کہ قدرت سیاسی در جوامع بدست کارگران بیفتد و پرولتاریای روسیہ بحالت این رویارویی در روسیہ عرض کند. بمبارت دیگر امکان ایجاد روابط سوسالیستی در اجتماع بدوی، محدود بہ بتانسیل‌های همان اجتماع (اجتماع بدوی جماعت زراعی) نیست. پرولتاریای اجتماع دیگری - پرولتاریائی کہ در روابط تولیدی متکافوتی از جماعت زراعی قرار داشت - میتواند بہ این دگرگونی کمک کند، یا بہتر بگوئیم این دگرگونی را بوجود آورد. مسئلہ غیر مارکسیستی نخدم ہمیشگی شرایط درونی ہرجامعہ بہ خارج از جامعہ (معدہ خواندن شرایط درونی جامعہ) کہ بہ یمن اندیشد ما شوقہ دون موجب سردرگمی فراوان شدہ است مربوط بہ بحث دیگری است، مہذا در اینجا توجہ را بہ نحوہ استدلال ماتریالیستی مارکس جلب میکنیم: جماعت زراعی اگر میخواست بخودی خود رشد کند، تکامل یابد، مسیر تکاملی چند ہزارسالہ ای در پیش داشتہ وجود پرولتاریا در قسمتی دیگر از جهان - نہ در جماعت زراعی - میتواند این پروسہ چند ہزارسالہ را بہ حد چند دہہ تقلیل دہد. ::

x - روسیہ تزاری علی‌رغم اینکہ یک کشور بودیک جامعہ واحد نبود و بخت‌های مختلف آن تفاوتیای تلیم از نظر استروکتور اجتماعی و مناسبات تولیدی داشتند و بسیاری از قسمتها بصورت مستعمرات همچوار مشروبول بودہ،

در مورد شواهد تاریخی این مسئله حتی لازم نیست به تجارب سومیا - لیسیم بپردازیم ، سرمایه، بسیاری از نقاط جهان را که در حالت جماعت بدوی بسر میبردند فتح کرد و در مناطقی که برای کل مجموعه ضروری و مفید بود روابط سرمایه داری را بوجود آورد ، سرمایه داران واقع بمن - که واقع - بعضی آنها به مسئله ملموس نفع مادی برمیگردند - سعی نمیکنند که در این جوامع ابتدا سیستم برده داری و سپس نشوندالیم را برای " زمین سازی" بوجود آورند ، تصمیم آنها به ادامه یا تغییر این یا آن شیوه تولید بر مبنای محاسبات ملموس آنهاست و نه دگر لزوم عبور از مراحل مختلف انکشاف - پیشرفت کلی از تاریخ ، سرمایه داری هنگام فتح جزایر اقیانوسها گن مستقیماً روابط تولیدی سرمایه داری را در آنها بوجود آورد ، هنگام کشف آمریکا ، برده داری نه بخاطر لزوم عبور از دوران برده داری ، بلکه بخاطر نفع مشخص اقتصادی سرمایه داران بوجود آمد و بهین جهت است که پس از تکفاتی برده داری و نشوندالیم در همان جامعه بوجود نیامد و سرمایه داری خود را در این بخش ها نیز گسترش داد ، واقع اینست که حتی سرمایه داران از مارکسیست های "ناب" بازاگوئیویست ها و مائریالیست های اقتصادی ، معنای دقیق کلمه واقع بین تر هستند ، از این شواهد و تجارب تاریخی نمونه های بسیار دیگری بی عنوان آورد .

بدین طریق مشاهده میکنیم که هم مارکسیست ها در مراحل اولیه از نظر تکوین میدهند و هم تجارب تاریخی آنها تأیید میکنند ، ولی در همین حال بسیار نهم است که پیش شرط مارکس ، یعنی کمک پرولتاریای جهانی را در نظر گرفت ، بدون چنین کمکی ، انجام چنین پروژه ای بر مبنای امکانات محدود خود جامعه عقب نماند ، غیرممکن است .

کمک پرولتاریای جهانی بجز انجام انقلاب جهانی چه معنایی دارد . یک مثال میزنیم .

جامعه فئال بسیار بسیار عقب مانده است ، بسیاری از انسانهای آن جامعه در مرحله جمع آوری غذا و مید ماهی (ماقیل شبانی) بسر میبرند ، کشاورزی هنوز کشف نشده است ، معیذا جامعه یک دست نیست ، بخاطر وجود امکانات گوار در کنوهای مجاور ، بعضی از ظفاری ها مجبور به مهاجرت شدند ، در جوامع دیگری زندگی کردند ، مناسبات دیگری را دیدند ، بعضی از این مهاجرین موفق به کسب معرفت و آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک شدند ، چندین نفر از کسانی که در کویت و بحرین کار میکردند آگاهی کمونیستی مناسبی به دست آوردند ، این ها هنگام مراجعت به موطن خود یا باید به دلائل تروتسکی از گفته و لغار در ارتباط با کموناردهای ۱۸۷۱ ، "پجای [کوشی] جیت دست گرفتن قدرت ... بخواب میرفتند" و منتظر رشد نیروهای مولد ، چند هزار

سالی صبر مسگرده، با بد نیروهای سلطان نهمور و حبیب قابوس می‌پیوستند، و با نه! گوش می‌کردند که قدرت سیاسی (دولت) را از دست تیمور حصر جری بیرون آورند و کمک به ایجاد روابط جدیدی کنند. اینان با باید منتظر می‌مانند که استعمارگران انگلیسی بر ایشان کارخانه بیاورند و با برکنی خود باید زمینه را برای این کار فراهم می‌گردند. بسیاری درخشان مارکی یا باید فخر جامعه باقی بمانند و با آتزا سفیر میدادند (و از دشنام نابها نمی‌ترسیدند که ای آقا، جامعه عقب‌افتاده کجاست و سوسالیم کجا!)؛ ما باید آگاهی ذهنی آنها در حد کبهای شکوه گزارانه از بدی اوضاع خلاصه میشد و با باید میکوشیدند این آگاهی ذهنی را تبدیل به نیروی مادی کنند. آنها این راه دوم را انتخاب کردند، اما سئوالی که پیش می‌آید اینست که آنها آنها فلما موفق خواهند شد درجای معنای ما این حدتیب مانده روابط سوسالیمتی ایجاد کنند؟ جواب ما این است که امکان آن وجود دارد، کما اینکه امکان عدم موفقیت هم وجود دارد. مسئله اینست که آنها هم اکنون از کمک پرولتاریای جوامع دیگر در کسب آگاهی ذهنی، که خودبالتوجه میتوان تبدیل به یک نیروی مادی بشود بطور نسبی برخوردارند. آنها قسمتی از پیش‌شروط مارکی را دارند و این چیزی است که میتواند توأم با چیزی دیگر تبدیل به نیروی مادی شود. آن چیز دیگر چیست؟

نرخ کنیم این سوسالیمت‌ها قدرت سیاسی را کسب می‌کردند، آنها برای تحقق آگاهی خود احتیاج به ابزار کار، مائریال لازم داشتند، آنها بایستی میتوانستند جامعه را ضمتی کنند و برای این کار، کارخانه لازم بود. کارخانه را بلافاصله درخفاار تمیشد ساخت، باید کمک گرفته میشد. باید پرولتاریای بین‌المللی به آنها کمک میرساند (جدداً به پیش‌شروط مارکی توجه کنید)، اینکه این کمک توسط پرولتاریای جهانی بقدرت سیاسی رسیده‌ها رسیده انجام میشد، مسئله ایست که ما این بحث مربوط نیست. چگونگی انجام آن مسئله ای دیگر است که بی‌شکایت به نحو کمک پرولتاریا و انقلابیون جهان به بیتنا هنگام جنگ نیست. مسئله ما اینست که سوسالیمت‌های ظفار اگر قدرت سیاسی را بدست می‌آورند، پیش‌شروط داشتن این کمک میتوانستند استفاده از به صنعتی کردن جامعه کنند و این‌ها به ناهیا را نه‌بلافاصله و از ما را بتدا بر میتا بیروابط تولید سوسالیمتی موجود آوردند. آنها بفرمت را جدا شدند که ما حتی چیزی فا زگشتند. زمانی میگفتیم آنها کلاموفق شده اند، که توانسته‌ها شد ما معاصر صنعتی کرده و روابط سوسالیمتی را در سطح جامعه و نه حرفا در صنایع تازه یا برقرار کنند. این مسئله نیز که این بروسه ده سال طول میکشید یا پنجاه سال به بحث ما ربطی ندارد. قدر معلم اینست که ۵ هزار سال طول نمی‌کشید!

بنابراین در شرایط یک جامعه عقب مانده، حتی آغاز پدیده‌اری

روابط سوسیالیستی مستلزم کمک ذهنی (ذهنی به مادی) و مائتریالیستی پرولتاریای جهانی است. ولی یلاقامله باید پرسید که آیا در صورت دریافت چنین کمکی باز هم گسب پیروزی میلع است؟ جواب منفی است. استقرار روابط سوسیالیستی در این جوامع نیز مانند همه جوامع دیگر تحت تاثیر برآیند نیروها قرار دارد. هرچه جامعه عقب تر، کمک (عمل) پرولتاریای جهانی کمتر و سطح آگاهی انقلابیون (سوسیالیست ها) نازل تر باشد، این احتمال ضعیف تر خواهد بود و برعکس. در این معادله، تناسب دیالکتیکی قوای محرکه و یازده آورنده است که پیروزی یا شکست را تعیین میکند. خروج حکم ازلی سببی بر امکان قطعی یا عدم امکان قطعی، همان جبرگرایی مئاس فیزیکی است که شرح رفت.

پس:

حتی در جوامعی که پرولتاریای وسیع وجود ندارد، کمونیستهای این جامعه که تحت تاثیر جنبش کمونیستی و کارگری جهان آگاهی خود را کسب کرده اند نباید بحساب اینکه در این جامعه پرولتاریا وجود ندارد شاهد و تماشاچی، و یا کمک کننده، به سرزوازی باشند تا آنها جامعه را برای این منضتی کنند و پرولتاریا را بوجوه آورند! این بینش همانطور که مختص بنشین چیرین هاست. در چنین جوامعی، با همه اشکالاتی که برشمریم، بسودن کمونیست ها در قدرت سیاسی شرایط پدیداری مناسبات سوسیالیستی درصنایع که بوجود خواهد آمد را تسهیل میکند، بدون اینکه مضاتتی در کار باشد. مثال دو یمن در اینجا گویاست: تو یمن شمالی و جنوبی ده سال پیش از نظر رشد در یک مرحله قرار داشتند. شاید یمن جنوبی حتی عقب تر بود. در شمال یورژواها، فئودالیا و سران تاثیر قدرت را بدست گرفتند. در جنوب کمونیستیا و خرنه یورژواهای رادیکال، مسیر حرکت جامعه در جنوب، با همه محدودیت های فراوانش و غیرغم فقدان کمک پرولتاریای جهانی، هزار بار محرکی تر از شمال بود. چقدر محک بود اگر کمونیستهای جنوب میگفتند ما قدرت سیاسی را نمی خواهیم، چون جامعه عقب افتاده است و کاری نمیشود کرد!! اما اینکه ادامه کار، نهایت کار چه شود (و هرچه شود از شمال بهتر نمیشود) وابسته به عوامل متعددی است که باره ای در محدوده توانائی آنجا و باره ای وابسته به شرایط جهانی است. امکانات رشد جامعه، میزان آگاهی کمونیستها، عمل پرولتاریای جهانی و..... عوامل مهمی هستند که توام با این کوشش، برآیند کاره پیروزی یا شکست، را تعیین میکنند. اگر باین حقیقت باور داشته باشیم که در این دوران، سوسیالیسم و تنها سوسیالیسم است که منترقی است، و تمام مناسبات دیگر ارتجا میند، بنا براین دیگر منما بدتر دیدی دانستد باشیم که کمونیستها کوشش خود را فقط در جهت یگاز میبرند که

پدیدار شدن سوسیالیسم را شرح کند، آلترناٹیو نضر، سوسپالیسم است و تنها انقلاب اجتماعی دوران انقلاب سوسیالیستی است.

قاعدتا به گفتن نیازی نیست، معینا برای باقی نگذاشتن جای اسهام تا کیمه میکنیم که، در معادله فوقی علی الجاعده شرايط مادی تولیدی جامعه (زیرمنا) عامل عیم - و نه الزاما تعیین کننده - را تشکیل میدهد ولی گاه نیز عکس آنست، انگلیس در سیتا میر ۱۸۹۰ به بلوگ منسوبید:

"...وضع اجتماعی پایه است، ولی عناصر مختلف روینا - شکل های سیاسی مبارزه طبقاتی و نتایج آن یعنی: نهادهایی که توسط طبقات پیروزی از یک جنگ موفق بنا میشود، شکل های قنایی و حتی انعکاس تمام این مبارزات مالفعل در فخر شرکت کننده گان، تئورسهای سیاسی، فحاشی، فلسفی، نظرات دینی... نیز اثر خود را بر مسیر مبارزات تاریخی باقی میگذارند و در بسیاری موارد در ضمن شکل آنها نقی غالب را اعلاء میکنند."

پس آنچه عملا در جوامع پس از کسب قدرت سیاسی توسط انقلابیون اتفاق می افتد، انتقال جدال ایدئولوژیک از سطح طبقات مختلف جامعه به درون مجتموع حاکمین سیاسی جدید است. جدال ایدئولوژی های بورژواشی و پرولتری برای کسب سیادت، مبارزه شده ایدئولوژی ها بخاطر سرقراری روابط تولیدی خودی (متناسب با هریک) - معینا باید بگوئیم که در این جدال، ایدئولوژی بورژوازی تحت لوای ارائه خواست های خرده بورژواشی حرکت میکند، بورژوازی نمیتواند در چنین موقعیت انقلابی خواست های استثمای خود را تصریح کند. این اهداف، تحت پوشش خواست های خرده بورژواشی متظاهر میشود. جدال بصورت جنگ گرایش های پرولتری و خرده بورژواشی (رادیکال) نظامی میکند. در حرکت و هر برنامه دولت انقلابی محنه ای خواهد بود برای این جدال، برای زور آزمایی، برای پیروزی این یا آن گرایش، و چه دستور و طولانی و چه با خوشین خواهد بود چنین جدالی. چنین است که ما میتوانیم اشتقاقیات و اشعاعات درون اردوگاه انقلابیون پس از انقلاب را تبیین کنیم، در روسیه حزب بلشویک در درون خود این دو عنصر، این دو گرایش را داشت. عنصر پرولتری و عنصر خرده بورژواشی رادیکال، پس از کسب قدرت سیاسی بمبارزه این دو گرایش تشدید یافت، عوامل متعددی و از جمله عامل مبارزات ورهسری لنین، تقویت کننده عنصر پرولتری بودند. ولی سرانجام، این تیرد باید تا به آخر ادامه عیافت و یافت. و چه خوشین بود این تیرد امارت ها و تبسید ها، شکجه ها و اعدامها و تصفیه های دهه ۳۰ نمودار های چشمگیر این مبارزات نیایشی خوشین بود، اینها نه بر مبنای قساوت شخصی استالین، بلکه بر قساوت طبقاتی او استوار بود. مبارزه تا پای جان بود، در اینجا

تعادل نیروها بالاخره بنفع گرایش خرده سوزوواشی را دستکال تمام شد، همان عالمی که تمام انقلابیون همواره از فقدان آن شکوه میگردند - یعنی شکست پرولتاریای جهانی - بالاخره بصورت میلک خرپه خود را فرود آورد. اما سرنوشته کار الزاما و بطور اجتناب ناپذیر تنها باین صورت نمیتوانست درآید. اگر عمل پرولتاریای جهانی مساعد شده بود، اگر گرایش پرولتاریای قوی بود (نقش رهبری) و اگرهای دیگر، همه میتوانستند موثر شوند. سرنوشته تقدیرزلی، سرانجام انقلاب اکثریت و پیروسی ای که با آن پدیدار شد را به شکست محکوم نکرده بود. در مقابل انقلاب، هم اکثریت پیروزی و هم شکست وجود داشت. و چقدر دره آواست خرده گیرینانی که امروز از جانب قدری های شکست طلب بر انقلاب اکثریت میروند: "بله! پیداست که وقتی شرایط دولیدی جامعه آماده نباشد سرنوشته کار اینطور میشود!" ما اظهار این شکست طلبان را با احاقه کردن یک کلمه قبول داریم! "پیداست که وقتی شرایط تولیدی آماده نباشد سرنوشته کار نمیتواند اینطور بشود". یعنی میتوانست اینطور هم نشود. شدن و نشدن بستگی باین نیز دارد که شکست طلبی بر ما غلبه داشته باشد و اتمالی، یا کمونیسم و فعالیت بستگی باین نیز دارد که شرایط جهانی چگونه و پرولتاریای جهان در چه وضعی باشد. در اینجا نیز مانند همه جای دیگر، دوبینش بظاهر متفاوت، جلوه هائی از یک فلسفه هستند. هم استالینست ها که هرآنچه اتفاق افتاد را اجتناب ناپذیر و (بنا بر این موجه) میداندند و واقع انقلاب اکثریت را در روسیه (که اکنون پس از پنجاه سال بمان اندازه از سوسیالیسم دور است که در ابتدا بود) نمی میکنند، و هم آنها که بخاطر شکست در استقرار سوسیالیسم در شوروی، کوشش برای آغاز روابط سوسیالیستی در آن جامعه و سایر جوامع عقب افتاده را نفعی نمیکنند! ولی آنها که درک مکتب نیستی از تاریخ ندارند، آنها که نه جبری برای اقتصادی و نه بندگان تاریخ نیوانسانی - تاریخ اجتماعی - هستند، میدانند که سرنوشته انقلاب اکثریت را در ازل با شکست ننوشته بودند. کمونیست ها هرچه در استقرارشان سوسیالیسم شکست خورده، مجددا خوب کردند که انقلاب کردند و کوشش کردند. کمونیست های دیگر هم باید کوشش کنند. انقلاب اکثریت علاوه بر اینکه امکان پیروزی داشت، لااقل این فایده را داشت که برای آنها که میخواهند

به واقف هستیم که این "اگر" ها - شرط های بزرگی هستند. معینا تصور نمکنیم کسی امکان وقوع آنها را سردود دارد. چنین انقلابی کارگری امروز از همان دوران محکوم به شکست نبوده، مگر اینکه کمی معتقد باشد که حتی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیز امکان پیروزی جنبش کارگری وجود ندارد، که در آن صورت بحثی نخواهیم داشت.

دری باشد. حرکت اجتناب ناپذیر انقلابی در بطن جامعه جوان بود، کمونیست‌ها و جنبش آنان نمود این حرکت بودند. انقلاب اکتبر نتیجه‌ی انقلابی ضروری و از این دریچه نیز لازم و درست بود.

زمینه‌ها، شرایط انقلابی

ما در صفحات پیش از لزوم کوشش کمونیست‌ها برای کسب قدرت سیاسی سخن گفتیم و اظهار داشتیم که عقب ماندگی جامعه محلی برای بیکارگسی و انفعال یا پیوستن آنها به بورژوازی صنعتی تنها راه، اکنون بایز روشن کنیم که این خواست کمونیست‌ها در چه شرایطی میتواند جامعه عمل بیفتد. به عبارت دیگر نکاتی که نباید فراموش کرد وجود بیش-شرط‌ها برای کسب قدرت سیاسی (ممنون یکی از شروط مقدم انقلاب اجتماعی) است چه هستند.

در ادبیات انقلابی کمونیستی دائماً به شرایط عینی و ذهنی، آمادگی این یک و عدم آمادگی آن دیگری برخورد میکنیم. گرچه ممکن است تعجب‌آور بنظر برسد ولی ما بجز به دریاخته‌ایم که همه کمونیست‌ها از مسئله شرایط عینی و ذهنی درک واحد ندارند و حتی تعاریف یکدیگر را نمی‌پذیرند. تصور میکنیم روشن کردن این مسئله به نفع ما از مسئله انقلاب کمک کند. برای آنکه می‌دانیم که طبقات انکشاف یافته‌اند، یعنی استثمار انسان از انسان نیست اما تنگ عدو طبقه‌ای سنگین بخشی از محصولات تولید شده توسط بخشی دیگر را تساهل نموده، مایه و ماده ناراضی، و بالاخره طغیان و شورش و انقلاب فراهم گشته به عبارت دیگر در سراسر تاریخ مکتوب، شرایط مادی، بدرجات مختلف برای شورش و انقلاب وجود داشته است ولی تفاوت بین وجود شرایط مادی برای حرکتی اعتراضی تا وجود شرایط تحقق انقلاب بسیار است، و گوییم هر روز انقلاب همیشه و میدانیم که چنین نبوده است.

در ادبیات مارکسیستی مکرراً سخن از وجود یا فقدان شرایط عینی و ذهنی می‌رود ولی بسیاری با اشتباه شرایط عینی را مترادف شرایط مستماری بنده شده و با تکیه بر وجود و تفاوت استثمار حکم میدهند که شرایط عینی همواره آماده است. بنا بر منطبق انسان، بجز در آن که شرایط ذهنی نیز آماده شد انقلاب بی‌نتیجه خواهد بیست.

اگر شرایط عینی همان شرایط مادی نیست پس چیست؟

شرایط مادی همیشه در حدی وجود دارد ولی میتواند بر حسب بالاباشی رفتن شدت استثمار که خود بستگی به شیوه تولید و مسائل دیگری نظیر حوادث طبیعی و بین‌المللی و... دارد. تشدید شود یا تخفیف یابد. در دوران سرمایه داری، رشد نیروهای مولده، تشدید تضاد کار و سرمایه

که بستگی به میزان مطلق و نسبی انباشت ارزش اضافی دارد، زمسته مادی یا شرایط مادی انقلاب را هر روز فراهمتر خواهد کرد، ولی این هنوز بمعنای وجود شرایط عینی انقلاب نیست.

• شرایط عینی (انقلابی) عبارتست از شرایط مادی (منااسبات استثماري شخص) با فاصله عوامل متعدد دیگر: تشدید فقر نسبی پرولتاریا، وجود بحرانهای سرمایه‌داری، وجود جنبش کارگری در سطوح مختلف و ...

تشدید فقر پرولتاریا - بیش از یک قرن است که مارکسیستها مسئله فقر مطلق و نسبی را درباخته‌اند. سوسیالیستهای خریده بورژوا و سوسیال فکودالیا همواره از آذینها فقرمطلق پرولتاریا سخن میگفتند (هنوزهم میگویند!) و حال آنکه مقایسه مختصری بین شرایط زیست پرولتاریای نوسرن نوزده و بیست و یکم تفاوت بسیار در جهت‌آزادی در آمد آنها را نشان میدهد، خانه و مسکن، غذا و پوشاک پرولتاریای قرن نوزدهم با قرن بیستم قیاسی قیاسی نیست. در قرن بیستم بهتر شده است، ولی این فاکت چه چیزی را ثابت میکند؟ ایدئولوژیهای بورژوازیها دلیلی امتیاز سرمایه‌داری بر سیستم‌های تولیدی گذشته میدانند. ما هم در این مورد خاص با آنها هم عقیده هستیم، سرمایه‌داری امکانات بیشتری را در اختیارچاقه میگذارد، ولی این ایدئولوژیها از این حکم درست‌باین نتیجه نادرست میرسد که بنا براین سرمایه‌داری نظامی بحق است و باید ادامه یابد، آنها میگویند در ابتدا کارگر روزی بیست و شش ساعت کار میکرد، امروز ۸ ساعت کار میکنند، در ابتدا بگروز در هفته تعطیلی داشت امروز دو روز دارد و در آینده سه روز خواهد داشت، بنا بر این اگر مغربین خوابکاری نکنند و سما سرمایه‌داران مجال دهند، بیشت موعود را بتدریج در روی زمین خواهیم ساخت. آنها در این استدلال خود چند چیز را فراموش میکنند، اول اینکه همین دستاوردی نسبی کارگران عمدتا در اثر مبارزاتشان بوجود آمده است. آنها بی‌پرونده می‌کشند امتیازاتی را که پرولتاریا با مبارزات دو قرن خود بدست آورده است بحساب نظام خود بگذارند، در جوامعی که مبارزات کارگران رشد نیافته است و تا زمانی که رشد نیابد، سرمایه‌داران بدون چشم داشت اظهار محبت نخواهند کرد.

ثانیا و از این مهمتر: بشریت در حال ترلی است و این ترفی حواش عابثود را می‌آفریند، اگر دو قرن پیش داشتن یک جفت گفش نیمه باره بهتر از برهنه‌پاشی بود، و اثر هنگامی که ب کارگری گفش نو میدادند بسیار خستد میشد، امروز که امکانات تولیدی بشریت می‌تواند میلیاردها جفت‌گفشی در ماه بسازد، تشدید یک جفت گفش موهبتی و نشانی لطفی نخواهد بود! اگر

دو قرن پیش خانه‌های را باید با گذاشتن یک آجر بر آجر دیگر می‌آشناختند؛ امروز که امکان ساختن خانه‌های کارخانه‌ای وجود دارد، داشتن یک کلیه تعمیری نیست. این مسئله را در مورد همه چیز میتوان تعمیم داد و پس‌باین نتیجه رسید که آنچه امروزه پرولتاریا امروزه دارد، در قیاس با آن چیزی که با سطح فعلی رشد نیروهای مولده میتواند و باید داشته باشد، بسیار خستیر است. او به نسبت حتی از گذشته هم فقیرتر شده است.

مسئله دیگر مالا رفتن حواصی روزمره زندگی پرولتاریا است. اگر دو قرن پیش سواد داشتن از حواصی ادانه معیشت نبود، امروزه از ضروریات است. اگر دو قرن پیش احتیاج به ماشین شخصی نبود، امروزه با منافاتی که برای رفت و آمد در پیش است ماشین از ضروریات است و گاوتوری کس در جامعه سرمایه‌داری پیشرفته آنها نداشته باشد از قسمتی از امکان تحرک و معیشت محروم میماند. بنا بر این پرولتاریای قرن بیستم در رابطه با آنچه باید داشته باشد در رابطه با آنچه نیاز به داشتن دارد، فقیرتر شده است. فقر او بطور نسبی افزایش یافته است در حالی که در آندا و بطور مطلق افزایش یافته است.

ایدئولوژیهای بورژوازی یک نکته دیگر را هم " فراموش" میکنند و آن تفاوت ثروت پرولتاریا و سرمایه داران است. نگاهی به میزان نجومی در آمد سرمایه داران برای سرخ کردن روی ایدئولوژیها و اعتقاد رطلیمان آنها کافی است. بیچاره سوسیال فئودالها و سوسیالیست‌های خرده بورژوا که مسائل باین مادی را درک نکرده و بنا بر این هنگام مشاهده اجباری از دیاد در آمد کارگران، بنای پوئانی ایدئولوژیک خود را متقدم میبینند، و سمجوده نسبت که قبل از اجبار باین مشاهده، جوشتی بسختی کاسه سرخود بدور مغز خود میسپند، واقعیات را منکر میشوند تا واقصیت ایدئولوژیک خود را شینند!

بحرانهای سرمایه داری

هیچ سیستمی را تا زمانی که در حال شکوفایی، یعنی ارائه دستاوردهای ملموس و میم است و تا زمانی که هنوز امکانات وسیعی در اختیار دارد نمیتوان بطور موفقیت آمیز به مضاف طلبید. در بازی شطرنج، همتا تقدر که هوشیاری یک طرف میم است، اشتباه طرف مقابل (یا عدم امکان او) نیز نقش دارد. توفیق اجتنابنا پذیر بر بحرانهای ادواری سرمایه داری و نقش فوق‌العاده این بحرانها در از دیاد امکان تحرک و بسیمج پرولتاریا، و کم شدن نسبی امکان مقابله و مقاومت بورژوازی، برای

مارکسیست‌ها آفتد زائد است که فاقدتا بهمین دوکلام هم نیازی نمی‌بود . نیازی نمی‌بود اگر نه این بود که مکاتب‌التفاطلی ما شوشمنی و سره‌آهستی، مارکسیسم را برای عودائی اخذ نکرده بودند . ما بهمین کلام بسطده عبگنتم که وجود این بحرانها برای تحقق انقلاب از ضروریات عینی است . بگفتند لنین این زمانه است که "..... مالاکی‌ها نمی‌توانند ... نگفتند بهداستکد در کنار بحرانهای ادواری سرما به‌داری ، نه بحرانهای دیگری که گریبان آنها را میکسره هم باشد توجه کافی داشت . در تاریخ ، بروز جنگ حوادث طبیعی و اقلیمی ، - فحطی و از عمده‌ترین فاکتورهای تسریع کننده قراهم آمدن شرایط عینی انقلاب بوده‌اند و چنین خواهند ماند. بجز اسباب بحرانهای مختلف اقتصادی در اثر میاستتد اقتصادی و بحران کسم مصرفی (UNSEEN EXHAUSTION) بمللت تناسب‌نا درست سطح تولید با سطح دستمزد (که در نتیجه عملا قدرت خرید محصولات تولید شده را از بخش‌کشیری از افراد جامعه طلب نموده و محصولات نمی‌توانند به ارزش واقعی خود بفروش برسند) ، بحرانهای اقتصادی ناشی از به‌بران سیاسی ، بحرانهای اقتصادی ناشی از عوارض روابط کشورهای پیرامون و شرورپل ، و بالاخره ترکیبی از عوامل فوقی را باید در نظر داشت .

جنبش‌های کارگری

آنچه مهم‌ترین مسئله را در ارزیابی شرایط یک جامعه از نظر وجود یا فقدان شرایط انقلابی تشکیل می‌دهد میزان حرکات کارگری است . حرکات کارگری همیشگی و تحت‌شرایطی وجود دارد ولی اینها فقط زمانی به‌منسوان یک نیروی اجتماعی ظاهر میگردند که در سطح اجتماعی - و نه بصورت حرکات فردی - ظاهر شود . هنگامی بحساب می‌آید که بصورت مبارزات توده‌های یک طبقه و نه بصورت مبارزات عناصر کارگر در آمده باشد . زمانی که طبقه در خود بصورت طبقه برای خود در آمده باشد. زمانی که خود آگاهی طبقه کارگر بوجود آمده باشد. آنگاه که نه تنها طبقه کارگر بوجود آمده باشد بلکه خود را به‌شابه یک طبقه در جامعه در مقابل طبقه سرما به‌دها رسیند. محصول کار خود را نه متعلق به سرمایه‌دار بلکه از آن خود بدانند و مطالبات خود را در تاریخ در بر انداختن نظام موجود و ساختن جامعه بی طبقه و آزادی کلیه انسانها از قید روابط استثماری در باید ، هنگامیکه مبارزات کارگری بصورت یک نیروی مادی بتواند در مسیر جامعه اشریگذاره ، بدون برای خود شدن طبقه ، بدون وجود حرکات وسیع طبقه‌ای ، بدون همصاف طلبیدن جدی سرروازی ، سخنی از امکان تحقق انقلاب اجتماعی نمی‌تواند

در میان باشد. این حرکت جزئی متشکل شرایط عینی هستند. ما حرکت و مبارزات طبقه کارگر را جزئی متشکل شرایط عینی می‌شمریم، در ایتحال بی‌اعتنا به باین مسئله بپردازیم که این مبارزات چگونه خود بوجود می‌آیند.

شرایط ذهنی

طبیعی است که شعور از ماده، شرایط ذهنی از شرایط مادی برمی‌خیزد. ولی در اینجا نیز نکات نیست بودن یا دیالکتیک بودن تفاوت خود را در دو نوع برداشت آشکار میکند. مکاتیب ارتباط مادی و ذهنی را رابطه‌ای منطبق و یک طرفه می‌پندارد. شرایط مادی یک جامعه بنظر او شرایط ذهنی همان جامعه را بوجود می‌آورد و ...

ما چنین فکر نمی‌کنیم. در ابتدای عصر سرمایه داری این مسئله واقعیت داشت که شرایط مادی - رشد نیروهای مولده - باید بدرجای می‌رسید که آگاهی (سوسیالیسم علمی) بتواند بوجود آید. ولی همانطور که در عقاید پیشین گفتیم اکنون آگاهی سوسیالیستی علمی امری بوجود آمده، تولد یافته، است. این آگاهی دیگر در سطح یک جامعه باقی نمی‌ماند. قابل آموزش، آموختن و انتقالی به جوامع دیگر است. و بنا براین در این عصر، در پاره‌ای از جوامع مستوان سخن از پیشرفته‌تر بودن شرایط ذهنی - لااقل در اقتاری از جامعه - از شرایط مادی کرد. در ویستام وجود تفادی علاوه بر تفاد عیان سرمایه و کار، یعنی تفاد با استثمار و امپریالیسم، ساخته آموزش کمونیست‌ها شرایطی را بوجود آورد که بر حسب آن شرایط ذهنی - میزان آگاهی سوسیالیستی موجود - از حد رشد نیروهای مولده آن جامعه بالاتر بود. برعکس در جوامعی دیگر - و باز به تمل دیگر - میزان آگاهی، شرایط ذهنی، بسیار نازلتر از حدی است که نیروهای مولده آن جامعه می‌تواند. امریکا و اروپای غربی و ژاپن (فعلاً از بسیاری از جوامع "سوسیالیستی" میگذریم!) نمونه‌های بارز این عدم تجانس شرایط مادی و ذهنی هستند. جوامعی دیگر مانند ایران نمونه‌های دیگر را به دست می‌دهند. اما شرایط ذهنی برای آماده کردن شرایط تحقق انقلاب چگونه خود را اعمال میکنند؟ در میان مارکسیست‌ها انتظار نمبرود کسی ملنا ندی باشد که آگاهی مرنا به صورت آگاهی منطقی نقشی دارد (ملنا کسی چنین ادعایی نمی‌کند ولی چه سبب‌رند کسانی که در لغافه و استعاره چنین می‌گویند). برای ما آگاهی، شرایط ذهنی، خود بطور پنا سیل یک نیروی مادی است. آگاهی بالقوه میخواند ما تریا لیزه شود و به عینیت بدل گردد. مارکس میگوید "شعوری... بجزدی که توده بگردد

به غیر مادی مبدل میگردد". در مسئله شخص ما آگاهی کارگران بصورت یکی از عناصری اساسی (عنصر دیگر شرایط مادی است) ، مبارزات کارگری سازمان یافته و تشکیلاتی کارگری را بوجود آورده و اعتلا میبخشد. این مبارزات و این شکل‌های دیگر ذهنی نیستند، عینیت دارند و جزء شرایط عینی هستند.

بنابر این مشاهده میکنیم که چگونه شرایط مادی و ذهنیت عینیت یافت ، بصورت یک کل منجم شرایط عینی را بوجود می آوردند چگونه شرایط عینی و ذهنی که دو مفولذات کاملاً بهم مربوطند و در ارتباط دیالکتیکی قرار دارند. و باز میبینیم که ادعاهایی در ردیف "آعاده بسودن شرایط عینی و فقدان شرایط ذهنی" تا چه حد نادرست و بی پایه‌اند. خلاصه میکنیم:

در طول تاریخ ، در جوامع طبقاتی شرایط مادی (روابط استثمار) همیشه در حدی وجود داشته است ، این شرایط در جوامع شخص مرتبا آسانتر می‌شود. شرایط مادی یک جامعه باخانه آگاهی مکتسبه از شرایط مادی همین جامعه و از جوامع دیگر، موجب پیدایش شرایط ذهنی میشود. شرایط ذهنی خود تحت شرایط ضمنی بدل به شعری مادی میشود. شرایط مادی ابتدایی میزان حدت تضادهای درونی سرمایه‌داری و بحرانهای آن، و شرایط ذهنی ماتریالیزه شده را مجموعاً شرایط عینی میخوانیم، چون عینیت دارند. خارج از ذهن انسانها وجود دارند. آگاهی ذهنی انسانها تا زمانی که سرمایه‌داری وجود ندارد، هیچ تأثیری در آماده‌کردن شرایط انقلاب ندارد. این آگاهی ذهنی باید توسعه‌گير شود (و نتقند پیداست که توسعه آنرا از روی کتب فرا نگیرد، توسعه در پروسه مبارزه است که میتواند این آگاهی را خلق و نیز جذب کند). و این آزمای است که باز بگفته نشین "شوده دیگر نمیخواهد....".

بنابر این قبل از ختم این بحث لازم میبینیم که با جمع بندی مطالب فوق ، جوامع را بر حسب میزان رشد شرایط انقلابی تقسیم بندی کنیم. ما قبلاً گفتیم که انقلاب اجتماعی یک پروسه است ، و تحقق آن کسب قدرت سیاسی برای تخمین مناسباً اجتماعاً می - نقطه ایست (ولی نقطه بسیار مهمی است نقطه عطفی است) در مسیر آن .

و بله بله می است که این آگاهی الزامی علمی سوسالستی نیست ، در غیر این صورت ، یعنی در صورتی که اکثریت کارگران چنین آگاهی را نداشته باشند و برای سوسیالیسم نگوشند ، مسلماً انقلاب اجتماعی سوسیالیستی رخ نخواهد داد و معیانهای عمری حد اکثر به انقلابهای سیاسی منتهی خواهند شد.

ما دورانی را که در آن شرایط مادی انقلاب وجود دارد و بحدی رسیدند است که میتوان از منابع خود جامعه و با از جوامع دیگر شرایط ذهنی مناسب را طی یک پرورد ایجاد کند. دوران تدارک انقلاب میخواهیم. در این دوران تدارک، وظیفه کمونیستها کمک به تسریع پرورد اعتلا آگاهایی، ایجاد شرایط ذهنی است (توزیع نکلها و شیوههای مختلف اقدام به این امر در شرایط مختلف و جوامع مختلف، موضوع بحث جداگانه است). هنگامی که این شرایط بوجود آمد و با رشد مبارزات کارگری توده‌گس (ماتریالیزه) شد، شرایط عینی تحقق انقلاب نیز آماده شده است. تنها در این زمان است که میتوانیم بگوئیم شرایط عینی انقلاب آماده است. دوران ما قبل آمادگی، دوران تدارک است.

و باز نکتهای دیگر:

اگر شرایط مادی آماده باشند و رشد بسیار کنند، اگر فقر و مسکنند توده‌ها بایجاد وسیع برسد ولی شرایط ذهنی آماده نباشد، جامعه منفجر خواهد شد. عیاشیها، قیاسها، شورشها و اگر مایلید بگوئیم انقلابی بوجود خواهند آمد. ولی اینجا را دیگر نمیتوان گفت انقلاب اجتماعی سوسیالیستی. در جامعه "انقلاب" خواهد شد ولی شما نمیتوانید هر نامی را که میخواهید بر این انقلابها بگذارید. شرایط بحرانی (بحرانهای مختلف سرمایه‌داری)، جنگ، قحطی، حوادث طبیعی و غیره میتوانند حتی در شرایط فقدان شرایط ذهنی، یک جامعه را، یک نظام را، متلاشی کنند. در تاریخ بارها و بارها - و شاید بتوان گفت در تاریخ کهن همواره - و در تاریخ صامر غالب اوقات - چنین بوده است. انقلاب سوسیالیستی همانطور که شرح رخت با همه اینها متفاوت است. فراموش نکنیم که آگاهی از تناقضهای موجود آورنده امکان پدیداری سوسیالیسم است؛ و اگر نخواهیم تا رسید انقلابی بی نام (!) باشیم، باید بدانیم که تدارک باید داد. با بسامد بدانیم که در دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی هستیم و نه در دوران آمادگی شرایط برای انقلاب سوسیالیستی. آنجا که چنین نمی‌اندیشند، آنجا که شرایط را همواره آماده انقلاب میخواهند، با همین ابزار مشخص میکنند که طلب چه انقلابی هست، انقلاب بی نام و نه انقلاب سوسیالیستی!

x - اگر درک واقعی مسئله جهانی بودن سرمایه‌داری میان همه مدعیان کمونیسم وجود داشت ما نیاز نمیدیدیم که دانشا مسئله یک جامعه و جوامع دیگر را ببیش کنیم. جهان سرمایه‌داری، بیانگر روح و جدت ارتقا نیک این جوامع است ولی از آنجا که ما در این مقاله به ترفیح (تکراری) متاسفانه ضروری) این مسئله نپرداخته‌ایم، مجبوریم که برای رسا بودن مطلب برای همه، بایستی عبارات نوسل بگوئیم.

انقلاب اجتماعی در جامعه سرمایه داری

برای کسانی که روابط تولیدی سوسیالیستی را جانشین معلم روابط تولیدی سرمایه داری میدانند، تنها انقلاب اجتماعی این جوامع، انقلاب سوسیالیستی است ولی اگر قضیه بیعینجا خاصه بی بافت، تبیین نوع و شکل و آرایش طبقاتی در انقلاب همه جوامع سرمایه داری از حل معادله یک مجهولی هم آسانتر بود، ولی عوامل بسیار دیگری نیز در تعیین این منظرها موثرند.

در جامعه سرمایه داری پیشرفته، یعنی در جوامعی که روابط تولیدی سرمایه داری نه تنها رابطه غالب، بلکه رابطه تولیدی منحصر به فرد را تشکیل میدهد، یعنی در جوامعی که بیرونی‌ها اکثریت کثیفی نخوس را میزاد، مسئله ارزی برای بورژوازی مسئله حل شده است (وجود روابط سرمایه داری در تولید کشاورزی، کارمزدوری و صنعتی شدن کشاورزی همراه با مالکیت خصوصی بر زمین و ابزار تولید)، دگرگونی روابط سرمایه داری به سوسیالیستی میتواند از هنگام کسب قدرت سیاسی بلافاصله شروع شده و طی یک دوران کوتاه مبالغه به کامل سیاسی و اقتصادی سرمایه داران منتهی شود. این انقلاب همان پدیده است که ما شرح آنرا در پیش بینی‌های مارکس و انگلس در مورد سرنگت جوامع سرمایه داری پیشرفته می یابیم.

اما ما میدانیم که سرمایه داری زمان مارکس و انگلس با سرمایه داری کنونی تفاوتی بسیار دارد. ماهیت سرمایه داری تغییر نیافته است، هنوز همان ابایی و با ستون فقرات سرمایه داری بر مینای انباشت ارزش اغاخی استوار است ولی تغییرات فزاینده و شیب و شکل انباشت بوجود آمده است. جایگزینی سرمایه آزاد با سرمایه انحصاری - سلطه انحصارات بجای رقابت آزاد - پیدایش سرمایه مالی و بالاخره بصارت آشنا ظهور امپریالیسم، مسائل جدیدی را در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم بوجود آورد. فتح بازارهای جدید جهانی توسط سرمایه داری، در ربع آخر قرن نوزدهم زمینه مادی مناسب را برای تشدید انحرافات رقورعیستسی در سوسیال دموکراسی و جنبش کارگری قرب بوجود آورد، این انحرافات نه بملت و موسسه و خیانت‌های رهبران سوسیال دموکراسی - چنانکه غالباً تصور میشود - بلکه بعلت بوجود آمدن زمینه مادی مناسبی بود که فتح این بازارها و غارت استعماری و امپریالیستی بوجود آورده بود (و بنا بر این رهبران خائن را در مستد رهبر جنبش کارگری نگاه میداشت و با شرایط برای انحرافات رهبری و تقویت این انحرافات آماده میساخت). تخریب ثروت بیکسرها ن مستعمرات به رگهای سرمایه داری، جان تازه‌ای در کالبد آن دمید و طبقه

کارگر این کشورها را که در گذشته چنان مبارزاتی درخشان کرده بودند که حتی بطور موقت موفق به کسب قدرت سیاسی هم در مواردی شده بودند، در یک دوران رکود نسبی قرار داد، این امر بجز بیمن غارت جوامع مستعمره و ازدیاد امکانات سرمایه‌داری متروپل در ایجاد رفاه نسبی و رفورم میر نبود. مبارزات کارگری در جوامع صنعتی پیشرفته (امپریالیستی) تا هنگام جنگ جهانی اول رکودی نسبی یافت اما همین عاملی موجب رکود در غم‌سرب، سدهای در شرق را بدنبال داشت. "آسیای پیشرفته و اروپای عقب مانده؟ انتقال ثروت از مستعمرات به جوامع امپریالیستی همان دلیل که باعث رکود نسبی مبارزات کارگری در غرب شد، بیداری و هوشماری نسبی - ولاجرم بروز و تشدید مبارزات - در جوامع شرق را به همراه داشت. شرق پیش از آنچه که مرحله انکشاف سرمایه داری آن می‌طلبید، از خود بیداری‌هوشیاری نشان داد. مبارزات سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۷ سالهای تجربه و تدوین تئوری این مبارزات بود. تئوری و عمل نشان دادند که در شرایط وجود امپریالیسم جوامعی با رشد نازل نیروهای مولده مستوانند برای روند که در آن سوسل-لیسم آغاز به پدیداری کند. ۲"

هنگامیکه این تئوری در حال تکوین بود، قلت تعداد پرولتاریا و کثرت دهقانان یا طبقه سکولاری را مطرح نکرد. در روسیه برای حل این مسئله جدلهای فراوانی بین انقلابیون و مبارزین مختلف بوجود آمد. امسن جدلیه و نقطه نظرهایی متعدد، عمدتا چهار بحث را نشان میدادند.

- ۱ - نارودنیک ها سرچوب تفاروت عمده‌ای بین پرولتاریا و دهقانان فاشل نبودند و خواهان انقلاب زحمتکشان بمنظور بوجود آوردن نظامی غیرفئودالی و غیر سرمایه داری (سوسیالیسم نارودنیک) بودند + "راه رشد غم‌سرب سرمایه داری" که امروزه از طرف کشورهای "سوسیالیستی" برای فریب خلق های جوامع عقب افتاده تبلیغ میشود سلف خود را در این بینشهی‌یابد.
- ۲ - نظریه منسوبکی - شرایط خاص جامعه روسیه موجب تحریک پرولتاریا شده است. پرولتاریا باید در این شرایط، همگام و همصدا با بورژوازیلیبرال (که با فئودالیسم و استبداد مبارزه میکند) برای ایجاد انقلاب سوزووا دمکراتیک بکوشد. رسالت تاریخی رهبری انقلاب سوزوواشی با طبقه بورژواست بنا بر این پرولتاریا باید برهبری این طبقه شن دهد تا در اقدامات ضد فئودالی خود موفق شود. پرولتاریا نباید در این مرحله کاری کند کمسه

۳ - اقلیت این بطریقی است که چنین تبلیغی را باور کنیم. واقعیت این است که این اصطلاح بیرونی است برای سازش بنفع سوزووازی تحت انضاط "غیر سوزوواشی".

بورژوازی لیبرال را بخراند یا از انقلاب برماند ، هنگامیکه جامعه سرمایه‌داری شد و در سطح عالی رشد نیروهای مولده قرار گرفت و تعداد پرولتاریا بیشتر گشت . پرولتاریا فرصت خواهد داشت که انقلاب سوسیالیستی کند . فرزندان خلف‌البن بی‌بشرف ، رویزونیست های رنگارنگ امسروز ، اکوئومیستها و ... هستند . تفاوت آنان با خائنین همکار رژیم در این است که رویزونیستها در ظاهر معتقدند باید برای انقلابی که بورژوازی در آن به سلطه کامل رسد مبارزه کرد و شواحن صد رآء - و از جمله سببانت عصبیه مانده - را برداشت ، خائنین همکار رژیم معتقدند که انقلاب انجام یافته و اکنون مرحله رشد نیروهای مولده است . بنا بر این به انکشاف آن با صد کمک کرد .

۳ - نظریه لنینی ، دهقانان ، کارگران و بورژوازی لیبرالی خواهانان نهادم روابط فئودالی ، هر یک بدلتلی و خاندازه معینی ، هستند ، ولستنی بورژوازی لیبرال در تضاد و وحدت خود با فئودالها (و سلطنت) بالافزیره جانب سلطنت را خواهد گرفت . دهقانان و کارگران تنها طبقاتی هستند که مبارزه با فئودالیسم را تا به آخر خواهند کرد . هدف کارگران از انقلاب از میان بردن بقایای نظام فئودالی ، مبارزه با استثمار بورژوازی و آغاز کردن به ساختمان روابط سوسیالیستی است . خواست دهقانان مبارزه با قیوه و بقایای فئودالی است که بورژوازی از میان برداشته است ، ولی دهقانان یک طبقه یکپارچه را تشکیل نمیدهند . در میان دهقانان از کولاک شروتمند تا بزرگترین چیز ، طبقاتی مختلفی را از نظر موقع در پروسه تولید تشکیل میدهند . دهقانان بی چیزند تنها متحدین پرولتاریا در مبارزه علیه نظام و استثمار فئودالی هستند ، بلکه میتوانند در مبارزه با استثمار سرمایه‌داری هم شرکت کنند . بگفته ما رکی " دهقان فقط خرافاتی نیست بلکه قادر به استدلال نیز میباشد " ، لنین معتقد بود که سناریوی تاریخی رهبری دهقانان توسط بورژوازی (و خرده بورژوازی شهری) میتواند در شرایط روسیه عوض شود و این رهبری را پرولتاریا بدست گیرد . این امر

۱ - باره ای از رویزونیست ها که معتقدند حکومت در دست بورژوازی است (پس غرضی حاصل است) حامی آن نوع " انقلابی " هستند که طی آن جناح فعلی بورژوازی حاکم جای خود را به " جناح سالبشر و واقع بین تر " دهد . صادقانه بگویم که گفتم انقلاب برای انسانهای مختلف مفاهیم مختلف دارد !

که این تئوری لتین به بهترین وجهی اثبات تاریخی یافت و جزء واقعیت‌ها در آمد نمازی به توضیح ندارد. در اینجا مجلا به نکتهای اشاره میکنیم که غالباً مورد سوء استفاده شروتسکیست‌ها و اکونومیست‌های امروزی قرار گرفته است و از جانب کلا متفاوتی مورد بهره‌برداری مارشالیست‌ها واقع شده است. لتین در جدل خود با متشویکیا به درستی به نقش دهقانان توجه دیگری. نرآموزش نشود که مخالفین اصلی این تز بلشویکیا، متشویکیا بودند و نژهای بلشویکی در مقابل آنها اقامه میشد. تکیه بر نقش دهقانان، درگ ضرورت اتحاد دهقانان و پرولتاریا در انقلاب اجتماعی روسیه آنزمان، از عمده‌ترین دستاوردهای لتینیم است. مهبدا لتین بخوبی میدانست که امکان "استدلال" با دهقانان فقط تا آن حد وجود دارد که مطابق با خواست تاریخی طبقاتی آنان باشد^۱ و بخوبی میدید که دهقانان در مقابل اجرای موازین سوسیالیستی نمیتوانند مقاومت کنند و چه بسیار خواهدکرد. او در سال ۱۹۰۵ مینویسد: "ما از جنبش دهقانان تا به حدی که جنبش دمکراتیک و انقلابی [توجه کنید و نه سوسیالیستی] است، طرفدار می‌کنیم. (از همین حالا و آنجا) خود را آماده میکنیم که همچنان نسبت که جنبشی ارتجاعی و ضد پرولتری میشود با آن مبارزه کنیم. تمام چکیده مارکسیسم در این وظیفه دوگانه است" [تأکیدها از ماست]. و باز می‌نویسد: "ما از طریق هر گونه اقدامی، منجمله مبارزه، از آغاز تا پایان، از دهقانان بطور کلی علیه مالکین زمین حمایت و بعداً حتی نه سدا بلکه در عین حال) از پرولتاریا علیه دهقانان بطور کلی حمایت میکنیم". بنا بر این هر نوع توهمی مبتنی بر اینکه گویا لتین دهقانان را سوسیالیست (!) و با بمثابه یک طبقه خواهان برقراری روابط سوسیالیستی میدانسته است آنقدر مبتذل است که یا حاکی از نوجویدن یک کلام از لتین و یا نشانه‌های از غرض‌ورزی و دروغگوئی محض است! لتین دهقانان را متحد پرولتاریا علیه فئودالیسم میدانست و نه از ابتدا علیه نظام سرمایه‌داری. او آنها را بمثابه یک طبقه متحدین پرولتاریا در مبارزات ضد فئودالی مبتنی دمکراتیک^۲ که معتقد بود در خلعت و مضمون خود بورژوازی است) میدانست و نه در انقلاب سوسیالیستی. از آنجا که پرولتاریا را تنها نیروی انقلابی نمیدانست و معتقد بود که دهقانان

۱ - واژه دمکراتیک، مانند واژه امپریالیسم در نوشته‌های مارکسیستی مفهوم خاص خود را می‌یابد. ما در این مورد خواهیم نوشت فعلاً بهمین سنده میکنیم که غرض از دمکراسی در اینجا، "آزادیهای مطالب بورژوازی سرمایه‌داری" برادری بصورت مطلق و سناکی نیست. غرض غلبت فئودالی است.

و بورژوازی (یا همان طبقات دوکانه و در زلزله) بعلمت حاکمیت سیاسی طبقات فئودالی بهر حال طالب انقلاب ضد فئودالی هستند ، انقلابی با این آرایش طبقاتی را در مقوله انقلاب بورژوا دمکراتیک قرار میداد . یعنی برخلاف طبقه سوسیالیست معتقد نموده که این اقشار و طبقات (من جمله سرمایه داران) برای انقلاب سوسیالیستی مسازره خواهند کردند ، اینکه منطق ایمن انقلاب بورژوا-دمکراتیک برهبری کارگران این دگرگونی را در ادامه خود بجای میآورد گمانند که علیرغم خواست بورژواها و در تضاد آنها گودینستی با آنها قرار میگیرد [یعنی دگرگونی سوسیالیستی خواهد بود] ادراک است که قایل پیش بینی برای بورژوازی نیست و بر فرض هم که پیش بینی کنند فعلا کاری نمیتواند بکنند ، بورژوازی مجبور است انقلاب کند و این امید را دارد که آنها در سطح دمکراتیک متباد دارد ، این انقلاب بورژوا دمکراتیک انقلاب نیائی و هدف اوست در صورتیکه برای کارگران صرفا مقدمه ایست برای ادامه انقلاب ، انقلاب سوسیالیستی ، و این غرض نیز تنها زمانی حاصل میشود که کارگران در رأس انقلاب باشند . در رأس انقلاب باشند تا علاوه بر مبارزه ضد فئودالی دگرگونی سوسیالیستی کنند

بهر حال چنانکه گفتیم برای لنین ، انقلاب روسیه بصورت انقلاب بورژوا دمکراتیک شروع میشد . عمده شرکت کننده گان در آنرا بورژوازی و پرولتاریا ، بلکه پرولتاریا و دهقانان تشکیل میدادند . او آلترناتیو دهقانان را (بر خلاف منتویکهاشی که بر بورژوازی تکیه میکردند) تبلیغ میکرد . این پیشی همانطور که گفتیم مهر تأیید و اثبات تاریخی خورده ، معینا ما ضروری میدانیم که بیگانه برادمتدولوزیک از نقطه نظر اطلاعی که لنین بکار برده است اشاره کنیم و آن اطلاع دیکتاتور دیمکراتیک پرولتاریا و دهقانان * و سیاست دیگر وارد کردن مفهوم دیکتاتور دو طبقه است . ما همانطور که گفتیم به مسئله ضرورت اتحاد دهقانان و پرولتاریا در روسیه که از طرف لنین مطرح شد اعتقاد داریم و این امر که این اتحاد بر مبنای دمکراتیک (ضد فئودالی) است نیز مورد پذیرش ماست . ولی اتحاد دموکراتیک را دیکتاتوری دمکراتیک خواندن بنظر ما یک تباهی است . اعمال دیکتاتوری بگ طبقه به انهدام نظام کهن خلاصه نمی شود (جنبه علمی آن) بلکه ایجاد نظامی جدید (جنبه اجباری) را هدف

* ما این نکته توجه کردیم که از نظر لنین ، بر خلاف استالینست ها - انقلاب مرحله ای نیست ، یعنی در ابتدا انقلاب بورژوا دمکراتیک نمیشود که صرفا اقدامات ضد فئودالی کند و پس از یک دوران انگضات انقلاب سوسیالیستی کند . این و ملاخدا با هم و در امتداد عم قرار میگیرند .

دارد. دیکتاتوری معادل اعمال قدرت و خواست طبقاتی جهت ایجاب نظامی نوین است. در این حال باید پرسید چه نظام نوینی است که هم طبقه دهقان و هم طبقه کارگر طالب آنست؟ ما قبلاً اشاره کرده‌ام که لنین خود مانند هر مارکسیست امپریالیستی دیگری دهقانان را بمثابة یک طبقه خواهان بر فراری سوسیالیسم نماندند و به مسئله تضاد آنان با کارگران " حتی نه بعداً بلکه در عین حال " واقف است. خواست طبقاتی دهقانان، مالکیت خصوصی قلع زمین است و حال آنکه خواست طبقاتی پرولتاریا نفی هر نوع مالکیت خصوصی است. دهقان و کارگر در مقدم کردن نظام کهن متحدند ولی برای برقراری نظام نوین بمثابة طبقات صفاً قابل هم نیستند. نقل قول لنین را تکرار می‌کنیم: " ما از دهقانان بطور کلی علیه مالکین زمین حمایت می‌کنیم و بعداً (نه بعداً بلکه در عین حال) از پرولتاریا علیه دهقانان بطور کلی حمایت می‌کنیم. بنا بر این اتحاد دهقانان و کارگران در اقدام نظام کهن را دیکتاتوری دمکراتیک دهقانان و پرولتاریاست نمی‌خواند، اینها همانقدر که در اقدام نظام کهن متحدند در ساختن نظام جدید که وجه دیگر دیکتاتوری است مقابل هم هستند. تضاد دارند. دیکتاتوری آرا؛ متضاد غیر ممکن است. با این دیکتاتوری می‌کند و با آن (و بجز لنین پرولتاریا علیه دهقانان بطور کلی حمایت می‌کنیم)، دیکتاتوری دو طبقه غیر ممکن است و اطلاق چنین اصطلاحی شامع است. اگر چه تأیید می‌کنیم که ما با محتوای نظر لنین یعنی اتحاد آنها ولی حمایت از پرولتاریا علیه دهقانان (در موارد تضاد) توافق کامل داریم. ما بخوبی توجه داریم که بسیاری از کمان با نشان دادن ایراد این اصطلاح (و آنچه نه بدستی) سعی در نفی محتوای تئوری لنین می‌کنند. این در بهترین حالت معرفت‌نا دانی و در بدترین حالت فریبکاری آنان است.

۴- شروتسکی با ترمشویکیها در این مورد مخالف بود. او در سال ۱۹۲۹ مینویسد: " در مورد مسئله انقلاب ارضی که برای سر نوشت انقلاب بورژوازی اهمیت حیاتی داشت، من لاف از پائیز ۱۹۰۲ از اولین لحظه فرارم بخارج یک شاگرد لنین بودم " و اظهار می‌دارد که " معجزاً من علیه فرمول " دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان " قد علم کردم " (تکیه از ماست) و باز می‌گوید " در اینجا احتیاج به تکرار نیست که محتویات مشخصی که لنین هر بار با فرمول " دیکتاتوری دمکراتیک " عنوان می‌کرد، کمتر از بیسک فرمول فرضی مشتق میشد تا تجزیه و تحلیل از تغییرات واقعی در رابطه با نیروهای طبقاتی. احتیاج به تکرار نیست که این محتوای تاکتیکی و سازمانی یکبار و برای همیشه سمتوان یک نمونه کلاسیک از واقع بی‌تجربگی

انقلابی در محتویات تاریخ ثبت شده است. تقریباً در تمام موارد و به‌سز حال در تمام موارد مهمی که من از نظر تاکتیکی و سازمانی خود را در تضاد با لنین قرار ندادم حق بجانب او بود" (انقلاب پیگیر). عبارت دیگر او در سال ۱۹۲۹ اظهار میکند که از سال ۱۹۰۲ در مورد مسئله ارشی تاگورد لنین بوده است. فرمول "دیکتاتوری دیکراتیک دهقانان و پرولتاریا" یک تاکتیک لنین و "یک نمونه کلاسیک از واقع سینی انقلابی" او میدانند که او با آن مخالف بوده ولی اکنون بی برده است که در این تاکتیک حق بجانب لنین بوده است. یعنی او از گذشته با محتوای تئوری لنین موافق بوده و اکنون هم با تاکتیک او (فرمول دیکتاتوری دیکراتیک) موافق شده است. این اظهار او در سال ۱۹۲۹ است، ولی هم او در سال ۱۹۲۹ یعنی ده سال بعد، در بخش اول کتابی که همانا بود بیوگرافی لنین شود در همین زمینه از سه پیش: منشویکی، بلشویکی و تروتسکیستی صحبت میکند و شرح میدهد که چگونه پیش او از همان ابتدا با لنین متفاوت بوده است. او در این سال (۱۹۳۹) از جزوه "تیسال از شهم ژانویه" [نوشته خودش ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶] نقل قول دیگری را می‌آورد: "از آنچه گفته شد روشن است که نظر ما نسبت به "دیکتاتوری پرولتاریا دهقانان" چیست. اصل مسئله در این نیست که آیا ما آخر از نظر اصولی هم قابل قبول میدانیم یا نه و یا ما "خواهان" این شکل همکاری سیاسی هستیم یا نه. ما آنها تطبیق نمی‌پذیریم - لاقابل معنای آتی و صریح آن (تاکیدها از ما است) او سپس پیش منشویکی و لنین و خودش را جمع بندی میکند و در پایان می‌نویسد: "این فرمول بندیهای موجز با روشی بگمان، هم تجانس دو پیش آفری را در تضاد و آشتی با هم نشان می‌دهد. ما چش انداز لیبیرال - منشویکی نشان میدهند و هم اختلاف بسیار اساسی آنها را در مورد مسئله صلت اجتماعی و وظائف" دیکتاتوری" زائیده انقلاب" (تسه پیش از انقلاب - روسیه - تاکیدها از ما است).

بنا بر این مشاهده میکنیم که تروتسکی ۱۹۲۹ در مورد تروتسکی ۱۹۰۵ چیزی میگوید و تروتسکی ۱۹۳۹ در مورد همان تروتسکی ۱۹۰۵ چیز دیگری در ابتدا فقط اختلاف بر سر فرم ["فرمول"] است (که بعد برای او روشن میشود) محتوای تاکتیکی "نظریات" درست بوده. بعداً اظهار میشود اختلاف اساسی در مورد مسئله صلت اجتماعی و وظائف "دیکتاتوری" وجود داشته است! مشکل است بدان واژه دیگری بجز دیگوشی "تاکتیکی" در مورد این ابرازات یکبار برد. حقیقت اینست که تروتسکی ۱۹۲۹ میخواست ثابت کند که ادامه دهنده لنین اوست و نه استالین. تروتسکی ۱۹۳۹ استالین را پایر

در همین زمینه باز به نکته‌ای دیگر اشاره میکنیم . تروتسکی ۱۹۲۹ در مورد دلیل مخالفت گذشته خود با " فرمول " دیکتاتوری کارگران و دهقانان " میگوید : " من مثیبه [آن] ... نه علم کردم . زیرا در آنجا بنیاد را میدیدم که این مسئله که دیکتاتوری واقعی به کدام طبقه تعلق خواهد گرفت در آن باز گذاشته شده بود . " او در همین جزوه و هم در سال ۱۹۳۹ مکرر تاکید میکند که دهقانان نمیتوانند پرولتاریا را کنار بزنند و جای او را اشغال کنند . بحیثیت روشنفکر او اعتقاد دارد که بدینصورتی که لنین آنرا " دیکتاتوری دمکراتیک دهقانان و کارگران " میخواند در حقیقت فقط میتواند دیکتاتوری پرولتاریا باشد . یعنی ایراد اینست که این فرمول فقط در صورت ظاهر ساز است ولی چون دهقانان بجز حال نمی توانند دیکتاتوری کنند پس در واقع چنین نیست (یعنی ایراد واقعی ندارد) . با اینصورت . چنانکه نشان دادیم در سال ۱۹۲۹ از " اختلاف بسیار اساسی در مورد خلعت اجتماعی و وظائف دیکتاتوری " سخن میگوید !

اسم در گوشه‌های تروتسکی تکیه العمل خود را در شقاوت نظریات فاشیست میان تروتسکیست‌های امروزی می‌باشد ولی این مسئله ای است که باین بحث مربوط نیست . آنچه مورد نظر ماست اینست که نشان دهیم تروتسکی در سال ۱۹۰۵ چه میگفته و ایتر! که از گفته‌های متناقض بعدی خود او در مورد آنزمان ، بلکه از نوشته‌های همان زمان او میتوانیم پیدا کنیم . او در این سال مینویسد : " بنظر ما انقلاب روسیه شرایطی ایجاد خواهد کرد که تحت آن قدرت حیوانات (و در صورت پیروزی انقلاب می‌باید) بدست پرولتاریا بیفتد ، قبل از آنکه سیاستمداران لیبرالیزم بورژوازی فرحت بورژوازی کامل نیویغ سیاستمداران خود را پیدا کنند [ترجمه کنید تا اینجا سخن از نقش دهقانان نیست] ... بورژوازی روسیه در حال واگذاری تمام مواضع انقلابی به پرولتاریا میباشد . بهمین منوال تا چار بسند واگذاری رهبری انقلابی دهقانان به پرولتاریا خواهد بود . پرولتاریای به قدرت رسیده ، در مقابل دهقانان نمیتوان طبقه‌ای که آنها را از بندرها کرده قرار خواهد گرفت (پرولتاریا دهقانان را از بندرها میکشد و در مقابل آن قرار خواهد گرفت . باز نقش مثبت [فعال] دهقانان فراموش شده است] ... پرولتاریا با حمایت دهقانان با استفاده از تمام تسوا سعی خواهد کرد سطح فرهنگ روستا را بالا ببرد و ... " نتیجه تکتی که حمایت دهقانان دارد پس از انقلاب در کمک به بالا بردن سطح فرهنگ روستا است . در سراسر رساله مفصل تروتسکی " نتایج و چشم اندازها " کسه در

حقیقت تروتسکی در مورد انقلاب روسیه و وظائف آن استیک گلام در مورد
 نقش دهقانان در انقلاب نمی‌باییم! مواضع کارگران، بورژوازی لیبرال و
 خرده بورژوازی و همه بدقت مورد بحث قرار گرفته‌اند، ولی دهقانان
 یکسره و بکلی در سراسر مقاله فراموش شده‌اند. تنها جایی که ذکرش
 آنان میان می‌آید در مورد نقش آنان در دوران بعد از انقلاب است و آنچه
 در ضرورت شرکت آنان در حکومت (مثلا بتوانند در بالا بردن سطح فرهنگ
 روستا و غیره موثر باشند) و در همان جزوه (قبل از نیم ژانویه)
 مینویسد: "تنها از طریق قیام مسلحانه پرولتاریا میتوان به راه حلی
 قطعی رسید، و در این مسیر مرحله سندی اعتصاب عمومی (تکیه از ماست)
 است."

بنا بر این واقعیت اینست که تروتسکی بر خلاف آنچه بعدا ادعا میکند،
 در توهایی اساسی خود در مورد انقلاب روسیه، نقش یا لایق نقش موشی برای
 دهقانان تا کل شبیه است. فورمول مورد ادعای او در سال ۱۹۲۹ مبنی بر
 "دیکتاتوری پرولتاریا متکی بر دهقانان"، فورمول اصلی و قبلا ارائه
 شده او نیست. این فورمول اخیر همان فورمول لنین است با تصحیح اغتصاب
 متهولوژیک آن و همین است که مورد تأکید ماست.

نشوبکیا و تروتسکی هر دو به دهقانان کم بها میدادند. ابسیسن
 نقطه شایه و وجه مشترک آنها بود. ولی واخسبات خورسه و و ته تنه
 فوریه بلکه واقعیات اکتبر نیز نشان دادند که آنها چقدر اغتصاب مبی
 کرده‌اند. واقعیات بر مبتای خواست ما حرکت نمی‌کنند. شرایط جامعه
 ویژگی حرکت را مشخص میکنند. اگر جامعه دهقانی است اگر تعهد
 پرولتاریا کم است، اگر حاکمیت جامعه در دست فئودالیسم است و دهقانان
 حرفا با خواست ضد فئودالی در انقلاب شرکت میکنند یعنی مسئله ارضی حل
 نشده است و بورژوازی لیبرال هم همین خواست محدود ضد فئودالی را دارد
 محتسوی انقلاب اجبارا (و حتی بر خلاف میل پرولتاریا) خصلت دمکراتیک
 پیدا میکند چون هیچ طبقه‌ای بدون خواست طبقاتی خود در انقلاب شرکت
 نمی‌کند.

* * *

۴ - جانب توجه است که حتی زحمتگاران ده و اقشار بافینی دهقانان که
 تشکیل دهندگان کمونیسمای تولیدی روستایی پس از انقلاب خواهند بود، در
 نوشته تروتسکی نه در رابطه تولیدی بلکه در بالا بردن سطح فرهنگ روستا
 (و آنچه از طریق حکومت) مورد توجه قرار میگیرند.

۱) آنچه گفته شد با بین تشبیه میرسیم که شرایط مختلفی میتواند وجود داشته باشد که همکاری طبقاتی پرولتاریا و دهقانان را در این یا آن نوع انقلاب ضروری کند. انقلاب در شرایطی که مسئله ارضی حل شده و هنوز دهقانان اکثریت جامعه را تشکیل میدهند انقلابی خواهد بود. بنا بر شرکت پرولتاریا و دهقانان، هرگز از این دو طبقه تشکیل خواست طبقاتی خود را در انقلاب می‌بندد. خواست طبقه دهقان دمکراتیک (ضد فئودالی) است و خواست پرولتاریا دمکراتیک و سوسیالیستی (ضد فئودالی و ضد سرمایه‌داری). انقلاب اجتماعی مجرد نظر ما در این جوامع انجام وظائف دمکراتیک و سوسیالیستی را سپیده دارد، با این معنی که از روز اول انقلاب، طبقه پرولتاریا و طبقه دهقانان در انجام نظام کپن متحد هم هستند و در ساختمان نظام آتشیده مقابل هم قرار میگیرند. یاز بنگرار گفته لندن در سال ۱۹۰۵ " تا از طریق هرگونه اقدامی، منجمله مصادره، از آغاز تا پایان، از دهقانان بطور کلی علیه مالکین زمین حمایت میکنیم و بعدا (حتی نه بعدا بلکه در همین حال) از پرولتاریا علیه دهقانان بطور کلی حمایت میکنیم " (تکیه آزماست، تسخیر قدرت سیاسی نقطه‌ای در مسیر حکماری پرولتاریا و دهقانان و نقطه آغاز مبارزه پرولتاریا علیه دهقانان (بحثا به یک طبقه) است مرحله آغازین پس از تحقق کسب قدرت سیاسی در پروسه انقلاب سوسیالیستی - در جوامع عقب مانده سرمایه‌داری که انجام وظائف دمکراتیک در رابطه با زمینگشان غیر پرولتر (اقشار فئیر دهقانان) از تکالیف اصلی است - را مرحله دیگری - تیک انقلاب سوسیالیستی می‌نامیم. طبیعی است خصوصیات ویژه این مرحله و زمان آن بستگی به عوامل بسیاری دارد. بطور کلی میتوان گفت که هرچه امکانات نیروهای موکده در سطح نازلتری باشد و بورژوازی قبلا وظائف نسبی فئودالی خود را کمتر انجام داده باشد، این مرحله دمکراتیک طولانی‌تر خواهد بود و بالعکس. در جوامع پیشرفته این زمان به صفر نزدیک میشود. عوامل دیگر، شرایط ذهنی، نقش رهبری، عوامل بین المللی، مسائل طبیعی و غیره نیز هر کدام تاثير بخش هستند. بهر حال دیر یا زود دهقانانی که فقط

x توجه خود که منظور طبقه دهقانان است، نکته پیدا کند که اقشار تحتانی دهقانان و نیمه پرولتاریای ده و بالاخره کارگران کشاورزی در پروسه ساختمان نظام آینده نیز بالقوه متحد طبقه کارگرند.

y گفته ایم و ساز بنگرار میکنیم که این حکم بمعنای آن نیست که پس از انقلاب در "مرحله اول" فقط به وظائف دمکراتیک پرداخته میشود. غرض اینست که در حین انجام وظائف سوسیالیستی به وظائف دمکراتیک نیز پرداخته میشود

خواستند نشود، ولی داغشند در مقابل اقدامات سوسیالیستی در جیت‌الغناء^۱ مالکیت عمومی بطور کلی مقاومت خواهند کرد. مبارزه با آنها و تلفخدهی میسر می‌شود. اما چگونگی، شیوه، این مبارزه طبقاتی بستگی به عوامل متعددی خواهد داشت که جای بحث آن اینجا نیست؛ آنچه مسلم است اینست که در انتهای این مبارزه طبقه‌ای بعنوان طبقه دهقان وجود نخواهد داشت. تجربه یارهای از کشورهایی که در آنها انقلاب سوسیالیستی شده نشان میدهد که احزاب طبقه دهقان یعنی تبدیل آنجا به پرولتاریا^۲ میتواند کلاً بصورت مسالمت‌آمیز و با استدلال پراشیک روزمره زندگی حل شود. دهقانان فقیر و زحمتکش در این پراتیک به مزیت نظام سوسیالیستی پی خواهند برد ولی این بدان معنی نیست که طبقه دهقان علیرغم خواست تاریخی خود در ساختن نظام سوسیالیستی شرکت کرده است.

قبل از خاتمه این بحث و پرداختن به مسئله ایران لازم می‌بینیم که به تکلیفی بگوشیم. پیش‌پنجم که در خود شورشیزه کردن انقلاب چین در واژه‌های مارکسیستی خود می‌نمایاند، اشاره کنیم.

مناحده کردیم که یکی از اختلافات منشویکیها و بلشویکیها بر سر آرایش نیروهای انقلابی بود. منشویکیها مبلغ همکاری بورژوازی و کارگران بودند و بلشویکیها مدافع همکاری کارگران و دهقانان. در اندیشه ما کوشش درون‌مسئله باین صورت ظاهر میشود که هم‌بورژوازی و هم کارگران و هم دهقانان (و البته خرده‌بورژوازی) با هم در پدیده‌ای باسم "دیکتاتوری دیکراتیک خلق" انقلاب میکنند. آنچه خوبان همه دارند این یک بحثی دارد. اثبات اینست که از دهقانان گذشته، بورژواها چگونه مایل به برقراری نظام سوسیالیستی میشوند؟ ما کوششهاست. کشف خصوصیات سوسیالیستی طبقات دهقان و سرمایه دار بلائیک بسیار جالب است. ما کوشش درون‌مسئله تئوریک و فلسفی همکاری با آنها را در امکان غیر آنتاگونیستی بودن نظام پرولتاریا و بورژوازی مسلطی (۱) مبریزد. عملاً هم دیدیم که چنین شد و سرمایه‌داران جدید بلینی در ساختن سوسیالیسم در چین کردند و نتایجش هم از روز روشنتر است! مهیذا باید

۱- این ادعا را با نظر لنین مقایسه کنید که میگوید: "بکار برد این عبارت که حکومت بوقت موقت خواهد بود مبارزه متقابل طبقات مثلاً را تنظیم نماید بی‌شکایت نادرست یا حداقل تاشیانه است... موجب بروز این فکر میشود که گویا ممکن است حکومتهایی باشند که کارگران مبارزه طبقاتی نبوده بلکه تسلیم کنند آن باشند... برانده مارکسیست ها نیست..."

۲- ما در رمانلات جداگانه بمسئله "دیکتاتوری دیکراتیک خلق" و "غیر آنتاگونیستی بودن نظام سرمایه‌داران و پرولتاریا" در اندیشه ما کوشش درون‌مسئله پرداخته ایم.

در ابتدا به نکته مهمی اشاره کنیم. ما درست دانستن فرمولهای تشبیهی که همیشه مألوف بدون هیچوجه نه بمعنای نفی انقلاب چین است و نه نفی ضرورت آن. زمانی که نتوانیم بین واقعیت و نحوه توضیح واقعیت تفاوت قائل شویم از ادعای مارکسیست بودن باید صرفنظر کنیم. اختلاف ما با ماوشیستها در این نیست که انقلاب چین خوب بود یا بد. ما مستخدمیم که در حال متریکی ترسیم انقلابی که میتوانست در آن شرایط خاص در جامعه‌ای ما نند چین بوقوع پیونده گماش چینی ما یعنی میداشت (علیرغم اشتباهات متعددش) را چ بسیار ما به این انقلاب همواره آفرین از آنجهت است که آن پدیده‌ای بسیار مترقی بود، در جامعه‌ای یا پرولتاریای بسیار بسیار ناچیز در قیاس با سایر زحمتکشان، با تعداد انگشت شماری سوسیالیست، با انبوه عظیم توده‌ها، در شرایط بلطه احمقانه و امپریالیسم. اگر طبقاتی که در انقلاب شرکت کرده هیچ نمیشدند، اگر توجهات اکتونومیستی در چین غلبه داشتند چنانکه یک بجای فرار به تاسوان، حاکم چین باقی میماند. انقلاب عظیم اجتماعی چین این شان را بوجود آورد که آماده ترین طبقات و عناصری که در آن مقطع خاصند تلوث امپریالیسم بودند و امکان داشت بخشی از آنها بتوانند نظامی بجز سرمایهداری در این جامعه بوجود آورند^{۱۲} در رهسری انقلاب قرار گیرند. و این امر که بالاخره اینها ببردن با سرمایه داری خود را مایه‌تری دیگر در پروسه دوران گذار (که در آن هنوز طبقات وجود دارند) مستقر خواهد کرد. هیچوجه در این حقیقت که انقلاب در زمان خود بهره‌ری مترقی‌ترین طبقات انجام گرفت و حداقل امکان پیروزی را بوجود آورد، تغییری نمیده. حتی اگر سرمایهداری در چین مستقر شود باز این امر از اهمیت انقلابی که در چین انجام شد چیزی نمی‌کاهد. ما در صفحات پیشین بینشی شکست‌ناپذیر کسان را که احیاء روابط استعمارگران در جامعه‌ای که در آنجا انقلاب اجتماعی سوسیالیستی شده است را بسخره میگیرند. مورد بررسی قرار دادیم و در اینجا بذكر مجدد آن تمیز داریم. همینرا میگوئیم که کسان که انقلاب چین را نائید نمیکند با باید آلترناتیو مترقی‌تری را از نظر آرایش ممکن طبقات در آن انقلاب آرا که دهند (آلترناتیوی که امکان پیروزی داشته) و یا بکوره بگویند که طرفدار چیاتکاپچی هستند چون او قائل به ایجاد نظام "از نظر تاریخی فروری" یعنی سرمایه داری

مستقر شود که ما ابرادات و اشتباهات اساسی (که همکاری پرولتاریا در پیروزی را شویب میکند) را ندیده نگرفته و نفس آنها را در از بسن بردن دستاوردهای انقلاب کم نمیدانیم.

بود. مخالفت ما با انقلابی چین نیست، بلکه ما مفاهیم انقلابی است که در اندیشه ماژوسه دون وجود دارد و با هم نگاه ما را یکسره کنیم ارائه میشود. ما در رساله‌های دیگر به یارهای از این مفاهیم برخورداریم. در اینجا ما این حکم بسنده میکنیم که محتویات اندیشه ماژوسه دون تا آنجا که به آرایش طبقاتی و خواسته‌های انقلاب آزادبخش در آن شرایط خاص مربوط است مورد تأیید ما است. ولی آنچه را که بعنوان مباحث فلسفی و سوسیالیستی آن تلقی میشود انقلابی و متأثر از مکاتب مختلف میدانیم. (عبدالستار افشاری) این اندیشه هم وجود خارجی ندارد. ما ماژوسه دون را یکی از انقلابیون بزرگ تاریخ میدانیم که در رهبری انقلاب اجتماعی یک جا همه عقب افتاده عظیم قرار داشت. انقلابی بودن اندیشه‌های او و تفایر آنها با آموزه‌های مارکسیسم، از احترام ما نسبت به شخصیت انقلابی او ضمیمه است. او در تاریخ بعنوان کسی که سهم بزرگی در آزادی نوده عظیمی از انسانیت را از قیود فئودالیسم و امپریالیسم داشت، خواهد درخشد.

* * *

خلاصه کنیم:

دیکتاتوری دو یا چند طبقه متناقض در لفظ و در معناست. حکومت چند طبقه ممکن است ولی این حکومت پس از کمک به تشکیل نظام کهنه بناچار باید در خدمت بیداری یک توده متأسسات تولیدی قرار گیرد. تعدد نمایندگی طبقات در حکومت بمعنای همه جهت حرکت جا همه در آن واحد نیست و اندی اندی شد دولت که بر ویرانه متلاشی شده فئودالیسم بوجود خواهد آمد. مریضی از اینکه چه کسانی و نمایندگان چند طبقاتی در حکومت آن شرکت داشته باشند، نیاید یا جا همه را در جهت برقراری سرمایه‌داری و با سوسیالیسم هدایت خواهد کرد. این دولت با نهایتاً در خدمت طبقه است که روابط سرمایه‌داری را می‌طلبند و با در خدمت طبقه ایست که روابط سوسیالیستی را میخواهد. این دولت با ابزار اعمال قدرت طبقه سرمایه‌دار است و با ابزار اعمال قدرت پرولتاریا و بحسب جهت بهتر در تحلیل نهایی با مبین دیکتاتوری پرولتاریا و یا سرمایه‌داری است. دیکتاتوری هر دو، بی معنی و بی پایه و غیر ممکن است.

دیکتاتوری کارگران و دهقانان نیز چنانکه در معانی قبل گفتیم، نادرست است. دولت مورد نظر ما در جهت انتقال مالکیت خصوصی حرکت میکند که دیگر دیکتاتوری طبقه کارگر نیست، و با در جهت اعطاء مالکیت خصوصی میکوشد که دیگر دیکتاتوری طبقه دهقان نیست. در یک کلام دیکتاتوری هیچ

www.keham.com

دو طبقه‌ای - و بطریق اولی هیچ چند طبقه‌ای - ممکن نیست. حکومت دو یا چند طبقه، تشکیل کابینه‌های ائتلافی و نظائر آن البته مسر است، ولی حکومتها و دولتها هر چه باشند در تحلیل نهائی معرفت‌دگنا نوری یکی از آن طبقه‌تند و لائیسر - بنا بر این :

کمونیستها همواره برقراری دگنا نوری برولتاریا را هدف قرار میدهند. اما طبیعی است که این بدان معنی نیست که همواره امکان بیلا فاصله آن وجود دارد. ممکن است در جوامعی ضعف طبقه کارگر و قدرت طبقات دیگر که مایل به نوعی انقلابند، شرایطی را بوجود آورد که طبقه کارگر و سایر طبقات مجبور به تقسیم قدرت سیاسی شوند. طبقه کارگر مجبور شود که فی‌المثل نمایندگان دهقانان را در قدرت سیاسی شرکت دهد. معینا طبقه کارگر حتی در صورت وجود این اجبار، کوشش خواهد کرد که سهم عمده‌و اساسی قدرت را خود بعهده داشته باشد و نه برعکس. یعنی طبقات دیگر را در خدمت اهداف خود قرار دهد و نه برعکس. کمونیستها تحت هیچ شرایطی خر سواری طبقات دیگر نمی‌شوند و بصورت بدگوش و کمک‌کننده رشد جامعه در جهت خواست طبقات مخالف سوسیالیسم فرار نمی‌گیرند. هیچگاه بصورت شریک کوچک در نمی‌آیند.

طبیعی است که موارد فوق در حالاتی است که تناسب قدرت و یا ضعف سروهای شرکت‌کننده در انقلاب بصورتی باشد که جهت حرکت آینده جامعه تقریبا قابل پیش‌بینی باشد، ولی چنانکه مکررا اتفاق می‌افتد، در بسیاری از جوامع هم عرصه انقلاب و هم بهینه دولت آینده امکان حرکت در یکی از جهات متباعد را باز میگذارد. بعبارت دیگر در شرایط معینی در باره‌ای از جوامع این امر که تعیین‌کننده نهائی مسیر حرکت جامعه (نیروی رهبری کننده انقلاب و پایگاه دولت) چه طبقه‌ای خواهد شد، مسئله ناروشنی باقی میماند و صرفا برانیک انقلاب است که جهت را روشن میکند. طبیعی است که در این موارد کمونیستها وظیفه دارند که با شرکت خود در انقلاب، امکان رهبری خود را در عمل بیشتر کنند، محتوای انقلاب را غنا بخشند و بگویند

* - این اجبار را به بهترین وجهی در تشکیل کابینه ائتلافی بعد از اکتبر مشاهده میکنیم. لنین با آنکه در گذشته مدافع دگنا نوری طبقه کارگر و دهقان سود، همگام تأسیس دولت جدیدی از اکتبر، تا آخرین نفس با شرکت دهقانان در دولت مخالفت میکرد. تنها هنگامی که در اثر با فشاری کنگره دهقانان و تزلزل اکثریت بلشویکها در آیین مورد، خطر سقوط کامل و شکست انقلاب پیش آمد، وی اجبارا به شرکت تعدادی از نمایندگان دهقانان در قدرت موافقت کرد. (رجوع شود به "ده روزی که دنیا را لرزاند")

تا مسیر حرکت را در جهت اهداف خود سمت دهند. تنها در چنین شرایطی که امکانات مختلف باز میمانند (و بعبارت دیگر جهت از ابتدا قابل پیش بینی نیست) میتوان سخن از انقلاب بورژوا-دموکراتیک یا دموکراتیک ملی و نظائر آن برد. آنهم با تشخیص این امر که نتیجه چنین انقلابهایی میتواند منفعت بورژوازی و یا کارگران شود و از قبل معلوم نیست. حال اگر در نظر گرفته شود که انقلاب مترقی بورژوا-دموکراتیک در این دوران از عصر امپریالیسم بعقلت از بین رفتن بقایای خصوصیات انقلابی در طبقه بورژوا جزء ارهام است، اگر در نظر گرفته شود که درجوامعی که در آنها مدتها قبل انقلاب دموکراتیک ملی و نویین... شده، اینطور بنظر میرسد که آلترناتیو توسعه بورژوازی بعقل مختلف (و منجمله عملکرد سرمایه جهانی و فقدان کمک موشیرولتا ریاهیها) قدرت بیشتری در عمل نشان داده و اسجوامع را منحرف کرده است، به علت مواردی درجهان که گمانی میتوانند خواستار انقلابهایی نظیر انقلاب دموکراتیک ملی و نویین در آنها باشند میتوان پی برد. در چنین جوامع بسیار عقب افتاده ای البته وقوع "انقلاب دموکراتیک ملی" ای که بنای فئودالیسم را بزیز ضربت بگیرد بهتر از ادامه مناسبات فئودالیسی است، ولی همانطور که ذکر شد چنین انقلابهایی بمنابۀ شعشیر دو دمسی هستند که در ادامه خود با گردن بورژوازی و با بیرولتاریا را خواهند زد. بند بازی در تاریخ جزء موهومات است.

بهر حال این بدیده های ناهنجار و استثنائی در عمر حاضر صرفاً بعنوان یک امکان میتوانند در جوامعی مطرح شود که مناسبات فئودالیسی در آنها وجود داشته باشد و قدرت سیاسی در دست طبقه فئودال باشد. در جوامعی که نه تنها سرمایه داری مناسبات تولیدی غالب را تشکیل میدهد بلکه قدرت حاکم هم در دست بورژوازی است، "انقلاب دموکراتیک ملی" معلوم نیست که چه چیز را هدف خواهد داشت؟ انقلابی که هدف بلافاصله اش تغییر روابط تولیدی (سرمایه داری) نباشد، و طبقه حاکم (سرمایه دار) را هم نخواهد تغییر دهد، همه چیز هست بجز انقلاب اجتماعی! در چنین جوامعی سخن از انقلاب دموکراتیک ملی کردن با نشانه جهالت است و با عوام فریبی و احتمالاً هر دو. بدیده ای که در آن معلوم نیست چه چیز میخواهد دگرگون (انقلاب) شود، و بورژوا و خرده بورژوا و دهقان و کارگر هم "همگی" آنرا میخواهند، میلما یک چیز نیست و آنهم انقلاب است. اگر نه این بود که در ایران طبیعی از حزب توده تا مائوئیستها چنین درهم گویی هاشی را نسخه شفای برای جامعه ما میزدند. بحث آنهم در این عصر ضحک مینماید. از این رویزیوم نیستیهای رنگارنگ باید پرسید که انقلاب اجتماعی شما چه چیز را میخواهد عوض کند؟ اگر اصحاب مناسبات سرمایه داری و سلطه طبقه سرمایه دار را هدف

دارد بی‌چرا اسم آنها انقلاب سوسیالیستی نمی‌گذاریم، و اگر اینها هدف نیستند پس چرا آنها انقلاب اجتماعی می‌خوانند؟ آیا این نیست که شما چاخانه یا عوام‌مقریباته می‌گوئید حد اکثر یک انقلاب سیاسی را بعنوان یک انقلاب اجتماعی جا بزنید و بدینوسیله ماهیت سازشکار و رفورمیست خود را بیوشانید؟ آیا این نیست که ایده سازش‌طبقاتی را می‌خواهید استوارکنید غافل از آنکه عمر چنین پندبازیهایی بسر آمده است؟

انقلاب اجتماعی ایران

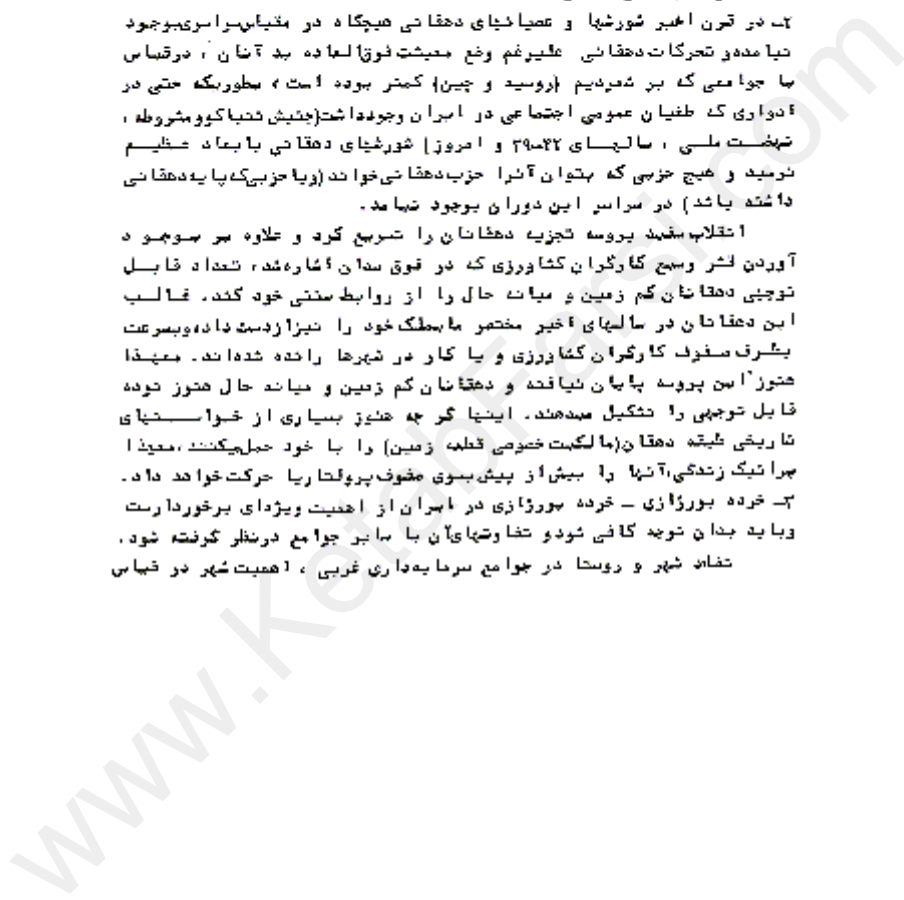
کافی نیست که حرفا بد مسئله سوسیالیستی بودن ماهیت انقلاب ایران توجه شود. انقلاب سوسیالیستی جوامع مختلف بر حسب عوامل متعدده موجود در هر جامعه رنگ آمیزیهای متفاوتی داشته و وظائف متفاوتی را در مقابل خود دارد. انقلاب سوسیالیستی آمریکا با آلمان قریبی، با انقلاب سوسیالیستی ایران یا کره جنوبی گرچه از نظر ماهیت و اهداف اساسی یکی است، معینا با پروبلماتیکهای بسیار متفاوتی روبروست. در جوامعی که مسئله ارغی (دمکراتیک) بگلی حل شده است و کسب و ورزی بصورت یک رشته صنعت در آمده است، با جوامعی که گرچه مناسبات کار مزدوری سرمایه داری در کشاورزی حاکم است ولی توده کشوری دهقان بی‌زمین (و هنوز کارگر نشده) در آن وجود دارد، و تولید کشاورزی آن در بسیاری از بخش‌ها عقب مانده و غیر مکانیزه است، و وظائف انقلاب (ونه ماهیت انقلاب) متفاوتی دارد. در جوامعی که دمکراسی حاکم است، با جوامعی که استبداد بورژوازی در آن عریان است، و وظائف مقابل انقلاب متفاوتی دارد. و همان در جوامعی که در زمره کشورهای امپریالیستی قرار دارند با جوامعی که در زمره کشورهای نوسمتره‌اند، و وظائف انقلاب سوسیالیستی متفاوتی دارد.

این تفاوتها، در اثر وجود یا فقدان عوامل متعدده، بسیارند و در مورد هر کشور خاص نیز ویژگی‌های خود را دارند. ما بدون آنکه بحث این جزئیات را مد نظر داشته باشیم ضروری می‌بینیم که در خاتمه رساله حاضر، باره‌ای از تفاوتهای برجسته ایران و سایر جوامعی را که در بحث متدو - لوژیک صفحات پیش بعنوان مدل قرار داده بودیم، عنوان وار ذکر کنیم، طبیعی است که بحث مفصل این ویژگی‌ها مربوط به رساله‌ای دیگر است کداحم عوامل موثر در تعیین اهداف و وظائف انقلاب سوسیالیستی ایران را مضمون بحث قرار داده باشد. رساله حاضر بحثی در ماهیت انقلاب بود و نه بیشتر از آن.

۱- طبقه کارگر - کارگران صنعتی ایران حدود ۴/۵ میلیون نفر تخمین زده میشوند که همراه با کارگران کشاورزی (۳/۸ میلیون نفر) نیروی کار عظیمی را تشکیل داده و در تماس با مملکت روسیه قبل از انقلاب رشد کمی بسیار بیشتری را نشان میدهد. سمبدا بدلائل مختلفی که جای بحث آنها در مقاله حاضر نیست، رشد کلی این طبقه در ایران در تناوب کمیته آن کمتر از حدود انتظار بوده است. اعتصابات و تظاهرات کارگری مرئوس از دورانیهای کوتاه غلبان عمومی، تا یکی دو سال اخیر پراکنده و غیر پیگیر بوده اند. همزمان با بحران جدید اقتصادی و سیاسی رژیم، میزان مبارزات کارگران و سطح آنها رشد فوق العاده یافته است. این مبارزات اگر چه هنوز در بسیاری موارد هنوز خود بخودی هستند ولی اتحاد و عناصر ضروری برای سازمان یافتن و پدیداری جواندهای آگاهی سوسیالیستی و گسترش آن در آنها بسرعت در حال فراهم آمدن است. مبارزات دیگر زمینه مادی رشد کیفی وجود دارد و افشک آسند از همیشه درخشانتر است.

۲- در قرن اخیر شورشی و عصیانهای دهقانی هیچگاه در مخابرهای وجود نیامده و تحولات دهقانی تغییرم وضع معیشت فوق العاده بد آنان، در تماس با جوامعی که بر سر زمین روسیه و چین کمتر بوده است، بطوریکه حتی در دورانی که طفیان عمومی اجتماعی در ایران وجود داشت (جنتیش دنیا کو مشروطه، نهضت ملی، سالهای ۳۹-۴۲ و امروز) شورشیای دهقانی با بعد عظیم نرسید و هیچ حزبی که بتوان آنرا حزب دهقانی خواند (ویا حزبی که پایه دهقانی داشته باشد) در سراسر این دوران بوجود نیامد.

۳- انقلاب سفید پیوسته تجزیه دهقانان را تسریع کرده و علاوه بر مجموع آوردهن نشر وسیع کارگران کشاورزی که در فوق بدان اشاره شده، تعداد قابل توجهی دهقانان کم زمین و میان حال را از روابط سنتی خود کند. غالب این دهقانان در سالهای اخیر مختصر مابطنک خود را نیز از دست داده و بسرعت بطرف صفوف کارگران کشاورزی و یا کار در شهرها رانده شده اند. معینا هنوز این پیوسته پایان نیافته و دهقانان کم زمین و میان حال هنوز توده قابل توجهی را تشکیل میدهند. اینها گر چه هنوز بسیاری از خواستههای تاریخی طبقه دهقان (مالکیت خصوصی قلمبه زمین) را با خود حمل میکنند، معینا پراتیک زندگی آنها را بیش از پیش بسوی صفوف پرولتاریا حرکت خواهد داد. ۴- خرده بورژوازی - خرده بورژوازی در ایران از اهمیت ویژه ای برخوردار است و باید بدان توجه کافی شود و تفاوتهای آن با سایر جوامع در نظر گرفته شود. تفاهد شهر و روستا در جوامع سرمایه داری غربی، اهمیت شهر در تماس



با روستا ، نقش ماکنمن این جریان مهم سیاسی اقتصادی - یعنی شهر را - در طول قرن نوزدهم بطور وضوح نشان داد و تحلیل‌های درخشان سگانه مارکس از انقلاب‌های قرن نوزدهم ، نقش مهم خرده‌بورژوازی شهرنشین را در همه‌جہات خود روشن کرد. ولی در جامعه روسیه وضع جز این بود. در روسیه شهر هنوز اهمیت خود را پیدا نکرده بود. تا قبل از موج صنعتی شدن روسیه در اواخر قرن نوزدهم ، شهرهای روسیه حالت فئودالی خود را (مطلبی برای دادوستد ادارات حکومتی و نه مرکز تولید) حفظ کرده بودند. این وضع رو به تغییر بود ولی مہذا هنوز بیعتنای اروپای غربی آن تکامل نیافته بود. تروسکی در نتایج و چم‌اندازها " می‌نویسد : " چهار میلیون پیشه‌ور روستایی همان عناصری بودند که در اروپا هسته جمعیت شهر را تشکیل داد و بتواند استاد کارها را ایجاد کرده در امتداد متشکل شده بعدا خود را هر چه بیشتر طمعارچ از اصناف یافتند . دقیقا این طبقه پیشه‌ور بود که طی انقلاب کبیر بخش عمده توده جمعیت در انقلابی ترین بخش‌های پاریس را تشکیل میداد. بخودی خود این واخیت - عدم اهمیت متابع شهری ما [در روسیه] - نتایج غیرقابل تخیلی برای انقلاب ما در برداشت " . ہمین دلیل است که ما در روسیه همه جامعه از کارگران و دهقانان مستقیم و سه خرده بورژوازی شهر بسنا به یک قشر وسیع ، برخلاف انقلابات اروپای غربی قرن نوزدهم ، بطور خاص بر نمی‌خوریم. ولی وضع ایران و آرایش نیروهای انقلابی آن از این جهت نیز با روسیه متمایز است خرده بورژوازی ایران سه خرده بورژوازی سنتی و خرده بورژوازی جدید تقسیم میشود. خرده بورژوازی سنتی در ایران بسیار ضعیف شده است و خیل عظیم آنان یا به آردوی کار پیوسته است و یا از حرفه‌های سنتی دست کشیده و خود را با نماز متدبہای جدید سرمایه‌داری تطبیق داده است و بعبارت دیگر جزء خرده بورژوازی جدید در آمده است . مہذا بقایای خرده بورژوازی سنتی هنوز نیروی دارد که در هنگام بحرانهای مختلف خود را مستقیم اند نشان دهد. این نیرو صرفا نیروی سیاسی است و از نظر تعیین سرگت اقتصاد جدید تاثیر محمی ندارد .

خرده بورژوازی جدید در ایران قشر مستقیم و وسیعی را میسازد ، وسیعی

بودن بوروکراسی ، بی‌کفایتی و عقب مانگی سرمایه‌داری از نظر اجرای تنظیم کار مورد نیاز ، وسعت بخش خدمات وجود گسترده رشته‌های غیر تولیدی در

به گفت پیدا است که وسعت بخش خدمات نه در جهت خدمات ضروری جامعه بلکه در جهت نیازهای عمومی است که مہلا به سرمایه‌داری در کل و سرمایه‌داری در ایران بطور اخص است . در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته نیز این بخش وسیعتر از آنست که قبلا پیش‌بینی می‌شد. در مرز تقسیم بین بورژوازی و پرولتاریا ، بخش مطلقیم بصورت انبساطی به عنوان کارگران خدمات جا گرفته است. تندی تقسیم کار سرمایه‌داری از یک طرف موجب تقلیل این بخش میشود و از جانب دیگر با رشد اثر ماسون موجب توسعه آن میگردد .

اقتصاد (انواع ربا خواری و تجارت خرده پا و غیره) ، وابستگی با میر با -
 لیم وجود گروه کشوری ریزه خوار خوان شما بستگیهای دو نسبت کوچک و بزرگ
 سرمایه داری غربی ، موجب شده است که صفوف خرده بورژوازی جدید بسیار انبوه
 باشد ، اما این خرده بورژوازی در پیروسی ایجاد و تجزیه مداوم قرار دارد ،
 دانشا لایه هایی از این انبوه تجزیه شده و به صفوف طبقات اصلی جامعه
 می پیوندند . عده کمی بطرف رفاہ بیشتر و بیشتر حرکت کرده به عداوت بورژوازی
 صعود میکنند و گروهی مابینگ خود را از دست داده و بجای طبقات پرولتاریا
 رانده میشوند . معینا هنوز در ایران بخش بزرگی موضع خود را حفظ کرده و
 مشغول تجزیه ثرار نمیگیرند . سرمایه داری نوپای ایران تا هنگام تجزیه
 کامل این بخش - اکثر شدنی یا شد - راه طولانی در پیش دارد . بیرحال خرده
 بورژوازی شهری جمعا توده وسیعی را تشکیل میدهد که علاوه بر معاش اقتصادی
 آن از نظر سیاسی بسیار مؤثر است . این قشر بسیار سیاسی است و در حقیقت
 فعالترین قشر در حرکات و انقلابهای گذشته اخیر ایران بوده است از انقلاب
 مشروطه گرفته تا جنبش ملی کردن صنایع نفت و مبارزات سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۳
 از آن ، این قشر بطقت خصمیات ویژه جامعه ایران در قالب موارد پیشاپیش
 موقوف حرکت کرده است و هنوز هم تا زمانی که جنبش طبقه کارگرا و معترض
 لازم نیاید بموروث مبارزترین قشر باقی خواهد ماند .

بنابر این بطور کلی میتوان گفت که انقلاب ایران از این دو جهت -
 مسئله دهقانان و خرده بورژوازی - به انقلاب جوامع سرمایه داری از نظر آرایش
 طبقاتی نزدیکتر خواهد بود تا به روسیه و چین ،
 ۲- بورژوازی ایران نیز ویژگیهای خود را دارد .

در روسیه سخن از تزلزل بورژوازی لیبرال میرود ، بورژوازی در آن جامعه
 اولین هدف انقلاب نبود . در اروپای غربی در جریان انقلابهای ۱۸۴۸ بورژوازی
 بصورت هدف اولیه انقلاب در آمد .

در چین بورژوازی لنگان لنگان مبارزه "فدائیمبریا لیستی" (در معنای
 محدود ضد استعماری) میکرد ، اما در ایران بورژوازی هدف اولیه انقلاب
 است و اکثر کسی دچار توهمات "آشتی پذیر بودن تشاد کارگران و سرمایه داری"
 نباشد قاعده نیاید برای ساختن سوسیالیسم نیز بسخما بت و همگامی
 سرمایه داران ، یعنی گمانی که انقلاب سوسیالیستی علیه آنان است ، امیدوار
 باشد . معینا در این زمینه مسائلی را باید در نظر داشت .

بورژوازی ایران بطور کلی بدو بخش بورکرات و نظامی و بخش خصوصی
 تقسیم میشود . بخش بوروکرات - نظامی تحت همونی شاه و دربار از یک
 جانب از حمایت طولانی مجمع معنی نظامی آمریکا (وگا رتلیا یقنی) برخوردار بوده

است و از جانب دیگر کنترل مطلق قدرت سیاسی را در ایران بدست دارد. قدرت سیاسی در جامعه استبدادی مانند ایران بمعنای کنترل مطلق نهاد دولت، کنترل نهایی تمام منابع بر سر اقتصادی و حکمرانی مطلق الحاق نه دنیا بر شده مردم زحمتکش بلکه بر سرمایه‌داران بخش خصوصی است. بنابراین طبیعی خواهد بود که سرمایه‌داران بخش خصوصی متکا میگردند شرایط جهانی اجازه دهد (نی‌المثل هنگام قدرت سیاسی جناح حامی آنان - منابع غیر نظامی - در کشورهای امپریالیستی) برای شراکت در قدرت سیاسی تقلاها می‌کنند و حتی از طریق واسطه‌هایی، یعنی نیروهای که با اندازه خود آنان شناخته شده‌تر هستند [مانند نمایندگان بورژوازی "ملی" مضمحل شده] سعی در بهره‌برداری زنده‌رانی خود از مردم کرده. بدیهی است که حد و حدود این اختلالات در روش سرمایه‌داران تا آنجا به پیش می‌رود که منافع آنان در ادامه استثمار بطور جدی بخاطر نبینند.

در مالیه‌ای قبل از جنگ جهانی دوم و قبل از یورش همه جانبه امپریالیسم سوئی فتح بازارهای جهان، و ادغام آنها در مجموعه سرمایه جهانی، سرمایه داری داخلی در ایران مانند بسیاری دیگر از نقاط جهان تحت صورت امکان قدرت یابی و استقلال نسبی از قدرت جهانی داشت و به استفاده از خواست نهاد امپریالیستی مردم خواست مبارزاتی را برای تحقق اهداف خود سازمان دهد. مالیه‌ای دهه بیست و ابتدای دهه سی مالیه‌ای است که این مبارزات بود ولی بالاخره سرمایه جهانی توانستگی یک‌کودک و یک یورش همه جانبه بسازان، آخرین امید استقلال سرمایه داری داخلی (ملی) را مهمل به یاس کند و یکایک سرمایه داران را با سه اردوی خود جلب نماید و با مضمحل کند. امروز در ایران از یک بورژوازی بزرگ‌تر و وابسته یا غیر متکی ما امپریالیسم نمی‌توان نام برد. سرمایه آن یکی از چهار بازاری که غالباً بنام بورژوازی صلی از آنها نام برده می‌شود در مقابل سرمایه‌های بزرگ‌گانه در مقابل کوه است و نیروی قابل ملاحظه‌ای را تشکیل نمی‌دهند.

* * *

در تقسیم بندی طبقاتی اگر مسائلی را که مرزهای اختی طبقات را بطور عمودی قطع می‌کند در نظر بگیریم به نوعی تقلیل طبقاتی دچار می‌شویم. همواره باید واقع بود که مسائلی نه چندان معدود از مرز طبقاتی عبور می‌کنند. این مسائل بضموم در جوامعی مانند ایران قابل ملاحظه هستند. اما آنها مسئله نبود امپریالیسم و ضرورت ایجاد احساس ضد امپریالیستی بصورت تقویت احساسات ملی در طبقات مختلف است. پایه و اساس احساس ملی هر چه باشد، باید آنها همواره بصورت یک واقعیت در نظر داشت و توجه داشت که

این احساس بویژه در جوامع تحت‌توسعه بسیار قوی است و در قالب موارد بحوزت مثبت (غدا امپریالیستی) - وحشی در مواردی انقلابی - موثر بوده است . مسئله تقابل ناسیونالیسم در کشورهای پیشرفته و عقب مانده و عملکرد متفاوت آنجا مسئله جدیدی نیست ولی گاه در تحلیل‌های طبقاتی نادیده گرفته شده و موجب اشتباهات بزرگ میشود .

همچنین نیازی به تذکر نیست که مسئله ادغام سرمایه‌های محلی در سرمایه جهانی، هر قدر هم به جهانی بودن سرمایه معتقد باشیم، و هر قدر هم گداین ادغام به کمال نزدیک شود، مہمناً محدودهای ملی را نصیتراند نادیده بگیرد. اشتیاق و رغبتی که از جانب عده‌ای در ندیده انگاشتن نهاده ملت میشود بجز تعلق خاطر به جزم خود باخته سرمایه جهانی که متصورا، روزی نمی شناسد چیزی را توفیح نمیدهد . اما آن ترزهای ملی یک هدف است و نه یک ابده تحقیق یافته . نگاهی به عملکرد مرزهای ملی حتی در جهان سرمایه‌داری پیشرفته، بظان جهان کواشی‌المراطی را بیش از هر چیز نشان میدهد سرمایه‌ایالات متحده و آلمان غربی و ژاپن شاید بیش از هر مجموعه دیگری وحدت داشته باشند ولی حتی در مورد این کشورها نیز مرزهای ملی خود را اعدالی میکنند .

در کشورهایی مانند ایران علاوه بر مسائل فوقی ، موضع سونی‌الجنسی از نظر امپریالیسم غیر قابل صرفنظر کردن است ایران تنها کشوری است که بدون اینکه رسماً پایگاه نظامی امریکا داشته باشد چنده هزار مستشار نظامی امریکا در آن فعالیت دارند . کشوری است که امپریالیسم به لحاظ مختلف تا به آخر در آن خواهد جنگید . بنا بر این تشخیص تئوراتی که وجود امپریالیسم در شکل انقلاب میدهد اهمیت حیاتی کسب میکند . بدون در نظر داشتن مستمر این مسئله ، همانطور که ذکر شد تحلیل طبقاتی به تخیلیلی طبقاتی منجر خواهد گشت .

بعلاوه در هر تحلیل مسائل روپنایی و نیز وجود نهادهایی که از اضمحلال گذشته تا کنون ادامه یافته‌اند باید مورد توجه جدی قرار گیرند . بعبارة دیگر هر یک از عوامل مشکله فورم‌اسیون اجتماعی کشور میشوند در لحظاتی در تعیین مسیر جامعه نقش بسیار مؤثری را ایفا کند . از این زمره آنسده مسئله مذهب وجودملیت ها ، تعداد و قدرت آنجا (هم از نظر نفوس و هم از نظر سیاسی) ، میزان رشد مبارزات ملی آنها و خواست بحق آنها در تعیین سرکوشت خویش . مسائل دیگر مانند مسئله ایلات نیز کم اعتبار نیستند . گفته میشود که تعداد قبائل کوچ نشین در ایران بیش از هر نقطه دیگری است ، واقعیت هر چه باشد این امر نیز حقیقت دارد که ایلات پرست در حال اسکان بنحلهایی هستند . گسترش روابط سرمایه‌داری آنها را فراموش نکرده است اگرچه ایلات

بعلت فورم‌اسیون خاص خود دیرتر از سایر فورم‌اسیون‌ها در محدوده ایزوواپت
 مهار میشوند. بهر حال هنوز تا امروز - و تا زمانهای طولانی - بمسئله نقش
 ایلات باید، توجه کافی شود.

بررسی دقیق مسائل نامبرده با اضافه مسائل دیگری که علمیرغم فرعی بودن
 در مسیر جنبش و حرکت خلقهای ایران نام‌شیر میگذارند، همچنین مسائلی
 مرتبط با جنبشهای دیگر منطقه ... و طبقه ایست که در مقابل کمونیستهای
 ایران قرار دارد - و زنگیهای انقلاب سوسیالیستی ایران با روشن شدن تک
 تک این مسائل مشخص میشود.

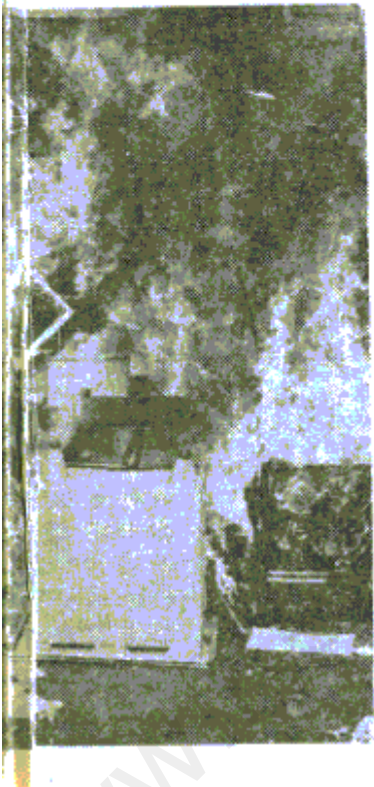
.....

مغاینامه

صفحه	مط	مغای	درست
1	20	گروه اول	گروه دوم
1	22	گروه دوم	گروه اول
2	5	جاه طلب	جاه طلب
4	9	که ادبیات	که در ادبیات
4	29	سیا مد بود	سیا مده بود
4	22	جانشین کهن	جانشین استعمار کهن
7	12	انگلستان	انگلستان
7	12	پاورقی	پاورقی
8	1	انقلاب اجتماعی- پرورده	انقلاب اجتماعی- پرورده
8	1	پاورقی	پاورقی
8	1	پاورقی	پاورقی
11	10	در از مدت	در از مدت نوده ای
11	20	که در طول	که همواره در طول
11	27	تحت ستم و ستمگر	تحت ستم و با ستمگر
15	5	کمتر شود	کمتر شود
20	12	استقرار	استقرار
20	12	پاورقی	پاورقی
22	28	ایالات متحده در	ایالات متحده ده
22	28	خود نفوذش	خود نفوذش
25	29	ا شوروی	" شوروی
27	19	گرفته اند و میکنند	گرفته است و میکند
28	29	دگرگون کردن است	دگرگون کردن است
28	29	پاورقی	پاورقی
28	29	و برقراری دولت پرولتری است	و برقراری دولت پرولتری است
28	29	مجموعه سیستم سرمایه داری	مجموعه سیستم سرمایه داری
28	29	جهت بدست	جهت بدست
28	29	دشوار	دشوار
28	29	خواهیم سوخت	خواهیم سوخت
28	29	دیکناتور	" دیکناتور
28	29	لنین پرولتاریا	لنین از پرولتاریا
28	29	پرولتاریا دهقانان	پرولتاریا و دهقانان
28	29	کینه	کینه
28	29	بورژوازی و نظامی	بورژوازی و نظامی

www.KeAbFarsi.com

7 انقلاب پرستیا لیسٹی بہ دیوگرا سہیل



**Democratic
Or**

Socialist

Revolution

www.abFarsi.com